

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۱۹

آوریل ۲۰۱۳



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۱۹ - آوریل ۲۰۱۳

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفراف

سرپرستار: ایگور پانکراتینکو

آکساندر پروخانوف

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیوچینکو

آدرس انتشارات:

مسکو، خ کارووی وال، شماره ۷

در این شماره از تصاویر منابع زیر استفاده شده است

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

- شهرزاد به سبک آمریکایی، یا هزار و یکمین قصه
درباره روابط ایران با القاعده..... ۳۸
- مسأله کردها در ایران
اولگا ژیکالینا..... ۴۰
- آیا نخست وزیر جدید لبنان می تواند هم با ایران
"دوست" باشد و هم با مخالفان سوری؟
آنتون یفستراتوف..... ۴۳
- قاهره - تهران: صدای آنها هماهنگ نمی شود
ایگور پانکراتنکو..... ۴۶
- سفر زنجیره ای چاک هیگل به منطقه خاور میانه:
ائتلاف ضد ایرانی نیروی خود را متمرکز
میکند..... ۵۲
- انتخابات ریاست جمهوری ایران: مبارزه نخبگان بر
سر خط مشی سیاست خارجی
ایگور پانکراتنکو..... ۵۶
- ایالات متحده، معمار رویارویی بین سنی ها و
شیعیان
آنتون یفستراتوف..... ۶۱
- چکیده محتوای شماره ۱۹ مجله «ایران معاصر»..... ۲
- سلفیت در روسیه و کشورهای آسیای مرکزی
آنتون یفستراتوف..... ۵
- برقراری صلح به سبک آمریکایی
سرگئی نیکیتین..... ۱۰
- روابط روسیه و ایران در دوران مدودف: چگونه روسیه
ایران را فروخت
ایگور پانکراتنکو..... ۱۳
- آلماتی ۲: پیشنهاد های جدید ایران، برهنگی نیات
غرب و یک مفسد مقدس نما از آژانس انرژی
اتمی..... ۲۱
- رشد اعتراضات در عراق
استانیسلاو ایوانوف..... ۲۵
- قتل شیخ بوطی، چهره واقعی مخالفان سوری را بر
ملا ساخت
سرگئی نیکیتین..... ۲۸
- ترکیه و اسرائیل، پیمان کاران فرعی بازسازی
منطقه به سبک آمریکایی
اکرام نور شبیری..... ۳۳

چکیده محتوای شماره ۱۹ مجله «ایران معاصر»

هیأت تحریریه و نویسندگان مقالات مجله «ایران معاصر»، مانند سابق فرآیندهای پیچیده منطقه خاور میانه و اوضاع پیرامون جمهوری اسلامی را رصد می کردند که همین امر در محتویات شماره جدید نوزدهم مجله منعکس شده است.

در ماه آوریل سال جاری مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت آرا پیمان نامه بین المللی را تأیید کرد که ناظر بر خرید و فروش اسلحه در جهان است. اکثریت آرا توسط کشورهای داده شد که کمتر از همه در داد و ستد اسلحه شرکت می کنند و طبیعتاً این سند بر منافع آنها کمتر اثر خواهد گذاشت. ولی کشورهایی که می توانند از محدودیت های اعمال شده آسیب ببینند، رأی منفی یا ممتنع دادند که روسیه یکی از آنهاست. این امر نشان می دهد که پیمان نامه جدید در عمل به ابتکار اروپایی تبدیل شده و اینکه تصمیم مربوطه در مجموع توسط کشورهای اروپایی اتخاذ می گردد. با این وجود، مخالفت قاطعانه ایران، کره شمالی و سوریه مانع از تأمین اجماع کشورها در این زمینه شد.

مطلب «قرارداد تجارت تسلیحاتی: ایالات متحده می خواهد بدون هیچ محدودیتی برای شبه نظامیان اسلحه ارسال کند» به قلم خانم «یلنا سویتوا» به تجزیه و تحلیل عواقب تصویب این پیمان نامه اختصاص دارد.

عمل تروریستی در مسجد الایمان واقع در قسمت شمالی دمشق که بر اثر آن محمد سعید رحمان البوطی عالم برجسته اسلامی و نوه اش کشته شدند، چهره واقعی مخالفان سوری را بر ملا کرد. این دیدگاه «آنتون یفستراتوف»، نویسنده مقاله ای تحت همین عنوان می باشد. شیخ در طول عمرش از اسلام سنی سنتی در برابر گروه های افراطی مختلف و قبل از همه سلفیون دفاع می کرد. البوطی از ناصرالدین آلبانی این «چهره مقدس» سلفیت معاصر انتقاد می نمود. البوطی نویسنده کتاب «سلفیت به عنوان مرحله مبارک موقت و نه مذهب اسلامی» می باشد. شیخ سعید رمضان البوطی مخالف مصمم توسل به زور برای رسیدن به اهداف سیاسی بود. طبیعی است که چنین شخصی باب طبع مخالفان نبود و به همین علت محکوم به قتل به دست یک تروریست انتحاری شد. شبه نظامیان سوری که سعید رمضان البوطی را به قتل رساندند، به احتمال قوی این شخص را که به گفتگو و حسن تفاهم، به اعتدال و شکیبایی دعوت می کرد، رهبر اسلامی شایسته خود محسوب نمی کردند. جدیداً «یاسر العجلونی» شیخ سلفی اردنی به قیام کنندگان علیه بشار اسد اعلام کرد که حق تصرف کردن زنان غیر مسلمان و غیر سنی و تجاوز به آنها «فتوای مشروعی» است. این بهترین نشانه آن است که غرب در جمهوری عربی سوریه از چه کسانی پشتیبانی می کند.

تنها سوریه نیست که به هدف سلفیون و انواع و اقسام افراطیون اسلامی تبدیل شده است. در کشور ستم دیده عراق نیز انفجارها رخ می دهند و خون ریخته می شود و این کشور به چند قسمت دریده می شود. مقاله «افزایش اعتراضات در عراق» نوشته «استانیسلاو ایوانوف» به رویارویی جاری در این کشور اختصاص دارد. به ظاهر، عقب نشینی نیروهای آمریکایی از عراق که اواخر سال ۲۰۱۱ صورت پذیرفت، بایستی موجب یکپارچگی تدریجی جامعه عراقی و سالم سازی اوضاع داخلی کشور شود. ولی این انتظارات واشنگتن و مردم عراق برآورده نشد. تجزیه قومی و مذهبی عراقی ها (عرب های اهل تشیع، عرب های اهل سنت و کردها) بر طرف نشده و مخالفان مسلح به فعالیت تروریستی خود ادامه دادند؛ فساد مالی در دستگاه دولتی بیش از پیش بیداد می کند، مسایل اجتماعی و اقتصادی کشور خیلی کند حل می شوند و زیرساخت ها، سازمان های انتظامی و سامانه های تأمین زندگی مردم (آب رسانی، برق، بخش مسکن و غیره) به سختی بازسازی و احیا می شوند. عایدات از محل صدور نفت به طور غیر مؤثر و غیر معقولانه خرج می

شود، بخشی از بودجه به سرقت مسئولین و گروه‌های جنایی سازمان یافته می‌رود در حالی که بخش دیگر به خریدهای جدید گسترده غیر موجه سلاح‌ها و مهمات از خارج قبل از همه از ایالات متحده اختصاص می‌یابد.

چه در عراق و چه در سوریه سلفیون عوامل اساسی حملات تروریستی، انفجارها و اعمال تخریبی دیگر هستند. سلفیون کیستند و اعتقادات آنها چه ریشه‌هایی دارد؟ سلفیت برای خاور میانه، روسیه و جامعه مشترک المنافع چه چیزی در چنته دارد؟ آنتون یفستراتوف طی مقاله‌ای تحت عنوان «سلفیت در روسیه و کشورهای آسیای میانه» پاسخ این سؤال‌ها را می‌دهد. نویسنده خاطر نشان می‌کند که «ایدئولوژی سلفیت فی نفسه کاملاً مشروع است و در کشورهای اروپایی، در روسیه و قزاقستان ممنوع نشده است. عربستان سعودی، مهد سلفیت است که آن را از طریق ساختارهای رسمی خود نیز گسترش می‌دهد. به نوشته نگارنده این مقاله، «به آسانی می‌توان حدس زد در حال حاضر کدام کشور پرورشگاه افراطی‌ترین اندیشه‌های اسلامی برای سراسر جهان است. سلفیت به برکت خطبه‌های دینی، تزریقات مالی و گاهی تجاوز نظامی نه تنها در عربستان سعودی بلکه در کشورهای همسایه قطر، کویت، امارات متحده عربی و عمان مواضع محکمی به دست آورده است». البته درست نیست که تنها نفوذ خارجی به عنوان علت گسترش سلفیت در روسیه در نظر گرفته شود. بدون تردید، بعضی عوامل داخلی زمینه را برای گسترش آن مهیا کرده‌اند. ما در این زمینه چه چشم اندازی داریم؟ سلفیون هم اکنون مشغول جنگ واقعی با دولت فدرال در داغستان و اینگوشیا هستند و در جمهوری کاباردا بالکاریا و سایر جمهوری‌های شمال قفقاز گروه‌های مخفی نیرومندی دارند. در داغستان و به اندازه کمتر در باشقیرستان و تاتارستان، خطر ورود افراطیون به میدان سیاست مشروع وجود دارد که آنها از همین طریق در سیاست مناطق خود نفوذ کرده و به برقراری دولت اسلامی خواهند پرداخت که همین هدف را اعلام می‌کنند. بدیهی است که در صورت تحقق یافتن این سناریو تمامیت ارضی روسیه دست نخورده نخواهد ماند».

ولی تنها سلفیت نیست که موجب بی ثبات شدن منطقه خاورمیانه می‌شود. روابط بین قومی در توسعه اوضاع این منطقه و در جمهوری اسلامی ایران نفوذ زیادی دارد. «مسأله کردی در ایران»، موضوع مقاله خانم «اولگا ژیگالینا»، کردشناس معروف روس است که این مقاله مخصوصاً برای هیأت تحریریه ما نوشته شد. خانم ژیگالینا می‌نویسد: «اندیشه ایجاد «کردستان بزرگ» نه تنها در اذهان و قلوب دهها میلیون کرد همچنان زنده است بلکه مهمترین جزء ترکیبی نظریه آمریکایی «خاور میانه بزرگ» را تشکیل می‌دهد. همچنین عربستان سعودی و سایر پادشاهی‌های حاشیه خلیج فارس که به فکر تجزیه هرچه سریع تر عراق، سوریه، ایران و ترکیه افتاده اند، به اجرای این طرح علاقه از خود نشان می‌دهند. واشنگتن «کارت کردی» را به بازی فعال خود گرفته و در صدد است از کردها به عنوان «ستون پنجم» برای تشدید فشار بر رژیم‌های حاکم و قبل از همه رژیم‌های سوریه و ایران استفاده نماید». به همین علت «فرآیندهای قومی و سیاسی که در سال‌های اخیر در مناطق کردنشین عراق، سوریه و ترکیه که اجزای امپراطوری عثمانی سابق هستند، جریان داشت، توجه مسئولین ایرانی را هم به خود جلب کرد زیرا آنها به فکر توسعه و پیشرفت بی وقفه کشور خود و حفظ تمامیت ارضی آن هستند. دولت محمود احمدی نژاد رئیس جمهور فعلی ایران برای حل و فصل حادترین مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور که مسأله کردی هم بخشی از آنها را تشکیل می‌دهد، تلاش قابل توجهی به عمل می‌آورد».

انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران که قرار است ۱۴ ژوئن برگزار شود، توجه دقیق شرق و غرب را به خود می‌خکوب کرده است. خط سیاست خارجی ایران با روی کار آمدن رئیس جمهور جدید چگونه تغییر خواهد کرد و آیا این تغییرات پدید خواهد آمد یا خیر؟ جمهوری اسلامی ایران در شرایط بر آشفستگی و بی قراری خاور میانه بزرگ چه جهت گیری‌هایی انتخاب خواهد کرد؟ ایران به تحریک آتش رویارویی سنی شیعه از خارج چه پاسخی خواهد داد؟ و بالاخره، تیم جدید ریاست جمهوری در تهران در مناسبات روسیه و ایران چه تغییراتی پدید خواهد آورد؟ این تنها فهرست مختصر سؤال‌هایی است که خبرگزاری «ایران.رو» و هیأت تحریریه

مجله سعی می‌کند طی سلسله مطالب تحلیلی به مناسبت انتخابات ماه ژوئن بدان پاسخ دهند. در شماره ۱۹ مجله «ایران معاصر» دو مقاله درباره مرحله مربوط به قبل از انتخابات درج شده است.

خانم «یلنا دونابوا» پژوهشگر ارشد انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم روسیه در مقاله خود تحت عنوان «ایران در آستانه انتخابات ریاست جمهوری» می‌نویسد: «انتخابات قریب الوقوع برای ایران اهمیت فوق العاده و حتی سرنوشت سازی دارد. مسأله خروج از بن بست در مذاکرات پیرامون برنامه هسته‌ای و تضعیف و چه بسا لغو کامل رژیم تحریم‌ها در دستور روز قرار دارد. حل و فصل هر چه سریع تر مسأله روابط با جهان غرب و احتمالاً آغاز مذاکرات با ایالات متحده با این دو مسأله ارتباط دارد. دفاع از منافع جمهوری اسلامی ایران در خاور نزدیک و میانه، بخش مهم فعالیت خارجی ایران را تشکیل خواهد داد زیرا در مرحله اخیر در این منطقه در شرایط تشدید اختلافات بین شیعیان و سنی‌ها تشدید برداشت منفی از ایران مشاهده می‌شود. این کشور باید از خط فکری خود در جهان اسلام دفاع کند که بعد از شکست نظامی عراق به ابرقدرت منطقه‌ای در چارچوب آن تبدیل شد و نیز باید سعی کند انزوایی را بر طرف کند که برآیند سلسله مسایل اعم از چهره تحمیلی «عامل ناآرامی» و حتی تحریک کننده مسابقه تسلیحات هسته‌ای که برای ایران ساخته شد، می‌باشد». نویسنده خاطرنشان می‌کند که فرق انتخابات امسال با انتخابات قبلی این است که «بر خلاف ده ساله‌های گذشته که از طرف هر اردوگاه سیاسی ائتلاف واحد و نسبتاً نیرومندی در انتخابات شرکت می‌کرد، اکنون هر یک از سه نیروی رقیب چند ائتلاف و تعداد زیاد نامزدها را معرفی می‌کنند».

مبارزه انتخابات در ایران در شرایط تجاوزات فزاینده اسرائیل صورت می‌گیرد که از ایالات متحده وعده‌هایی دریافت کرد که آمریکا آن را در آینده نیز مهمترین شریک راهبردی خود در خاور میانه به حساب خواهد آورد. آمریکا درصدد است برتری تکنولوژیکی ارتش اسرائیل در منطقه خاور میانه را تأمین کند. این مطلب توسط چاک هیگل وزیر دفاع آمریکا در تل اوپو اعلام شد. تحلیلگران فوراً این اظهارات را با اظهارات دیگر هیگل درباره ایران مرتبط کردند.

نتایج این سفر و عواقب آن چه برای جمهوری اسلامی و چه برای منطقه خاور میانه، در مقاله «اسرائیل و ایران: جنگ اعصاب» توسط ولادیمیر ساژین بررسی می‌گردد. وی می‌نویسد: «در جریان سفر هیگل مسأله برنامه موشکی و هسته‌ای ایران که برای اسرائیل حساس است، نیز مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. مهمان واشنگتنی خاطرنشان کرد که ایالات متحده حق تصمیم گیری درباره راه‌های دفاع در برابر خطر ایرانی را برای دولت یهودی قایل است. وزیر گفت: «برنامه هسته‌ای ایران خطر ایجاد می‌کند که اسرائیل خود تصمیم می‌گیرد چگونه از خود در برابر آن دفاع نماید». آیا سیاستمداران تندرو می‌توانند تا انتخابات ماه ژوئن ریاست جمهوری ایران صبر کنند که نتیجه آن به عقیده بسیاری از تحلیلگران می‌تواند به مذاکراتی که دچار رکود شده است، تحرک بخشد؟ فعلاً پاسخ این پرسش در دست نیست. ولی یک نمایشنامه نویس معروف روس گفت که «اگر در پرده اول نمایشنامه تفنگی روی دیوار آویزان شده باشد، این تفنگ باید در پرده سوم شلیک کند». نویسنده مقاله خاطرنشان می‌کند که ایران صاحب این «تفنگ» یعنی مدرن ترین سلاح‌ها شده است.

سلفیت در روسیه و کشورهای آسیای مرکزی

آنتون یفستراتوف



بهار عربی که پایه های شماری از رژیم های شمال آفریقا و خاور میانه را متزلزل کرد؛ ابتدا از منظر افکار عمومی محلی، اروپایی و روسی به صورت یک نوع تحول ترقی خواهانه، دمکراتیک و غیر مذهبی در نظام های دولتی «پوسیده» جلوه می کرد. ولی این روند در حقیقت امر باعث رشد نفوذ محافل دینی در همه کشورهای انقلاب دیده اعم از مصر، تونس و لیبی شده است. قیام کنندگانی که از شعارهای دینی استفاده می کنند، در مقابله با بشار اسد رئیس جمهور سوریه نیز نقش کلیدی را ایفا می کنند. جالب توجه است که نه "مردم دین دار عادی"، بلکه پیروان رادیکال ترین و متجاوزترین جریان

های اسلام وارد صحنه می شوند. از جمله باید به سلفیت اشاره کرد که در طول سالهای متمادی نه تنها خاور میانه بلکه بخش اعظم کشورهای مشترک المنافع و حتی اروپا را تهدید کرده است.

سلفیون و وهابیون

اصطلاح «سلفیت» به آن جریان اسلام اطلاق می شود که مؤمنان را به الگو برداری از اسلاف راشد؛ یعنی اصحاب حضرت محمد (ص) و پیروان (تابعین) آنها دعوت می کند. تفسیر بیش از حد تحت اللفظی منابع اسلامی (قرآن و سنت پیامبر) از جمله ویژگی های بارز سلفی ها می باشد. اصطلاح "سلفیت" اغلب با مفهوم "وهابیت" مترادف محسوب می شود که از نام محمد ابن عبدالوهاب گرفته شده است. او یک روحانی سعودی در قرن ۱۸ میلادی بود که سلفیت را به صورت نظامی ایدئولوژیک شکل داد و برای پیروان خود الگوی رفتاری ایجاد نمود. عبدالوهاب در زمینه اعتقادات پیرو این تیمیه عالم قرون ۱۳-۱۴ میلادی بود که بر تفسیر تحت اللفظی منابع اسلامی تأکید می کرد و همه نوآوری هایی را که بعد از نسل سوم پیروان حضرت محمد (ص) به اسلام اضافه شده بود را «بدعت» می دانست. وی همچنین تأکید داشت که همه کسانی که شریک اعتقادات او نیستند، باید «کافر» محسوب شوند.

پیروان فرقه عبدالوهاب از بدو پیدایش آن از توسل به زور روگردان نمی شدند. این «سنت» سلفی ها تا به امروز ادامه دارد. آنها به اعمال تروریستی بی سابقه ای دست زده اند؛ از جمله ویرانی مرکز تجارت جهانی، انفجار سفارتخانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا، قتل هزاران شیعه در عراق و از این قبیل جنایات.

سلفیت به عنوان یکی از عوامل اساسی سیاست خاور میانه

ایدئولوژی سلفی با وجود این سوء سابقه کاملاً مشروع محسوب می شود و در کشورهای اروپایی و نیز در روسیه و قزاقستان ممنوع نشده است. عربستان سعودی، مهد سلفیت، این اعتقادات را همچنین از طریق ساختارهای رسمی خود صادر می کند.

سلفیت به برکت تبلیغ دینی، تزریقات مالی و گاهی توسعه طلبی نظامی نه تنها در عربستان سعودی بلکه در کشورهای همسایه نظیر قطر، کویت - که آنجا نوع معتدل تر آن به نام «الوسطیه» مشاهده می شود-، امارات متحده عربی و یمن جایگاه محکمی به دست آورده است. سلفی ها در عراق نفوذ دارند و مهمترین عامل بی ثباتی این کشور به حساب می آیند. در تونس پس از «بهار عربی»، حزب «النهضة» که با سلفی ها ارتباط دارد، از اکثریت پارلمانی برخوردار شده است. در مصر، طرفداران «بازگشت به سرچشمه های دینی»، نیروی دوم سیاسی بعد از «اخوان المسلمین» هستند (البته اعتقادات اخوان در بعضی زمینه ها به اعتقادات سلفی ها شباهت زیادی دارد). شبه نظامیان سازمان «جبهه النصره» که یکی از شاخه های سازمان «القاعده» می باشد، پیشگامان مبارزه با بشار اسد رئیس جمهور مشروع سوریه هستند.

سرچشمه های سلفیت روسیه

حوزه فعالیت وهابی ها محدود به خاورمیانه نمی شود. متأسفانه، این اندیشه ها مدتها پیش، اواسط سالهای ۱۹۸۰ به کشورمان نفوذ کرده و تا کنون این بذرها محصول داده است. **جمهوری های شمال قفقاز (قبل از همه چین و داغستان)، تاتارستان و باشقیرستان و در مرحله بعدی مسکو، پایتخت کشور به مرکز گسترش اندیشه های سلفی تبدیل شدند.**

اولین جماعت وهابی داغستان در سال ۱۹۸۹ توسط بهاءالدین کبدوف در شهر «قزیل یورت» تشکیل شد. پیروان محلی وهابیت نه تنها در مبارزه عقیدتی با اسلام سنتی سنی و طریقت های تصوفی شرکت می کردند، بلکه در اعمال تروریستی نیز دست داشتند. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۹ اتومبیل سید محمد ابوبکروف مفتی جمهوری توسط آنها منفجر شد.



در جمهوری چین توسعه فعالانه وهابیت بین دو جنگ اول و دوم در نیمه دوم سالهای ۱۹۹۰ مصادف شد. در حالی که ابتدا رژیم لایبیک اسلان ماسخادوف با گسترش این اعتقادات مقابله می کرد و حتی گارد ملی را برای مبارزه با پیروان آن اعزام نمود، **عبدالسلیم سعدالله یف** جانشین وی، پیرو اندیشه های سلفی بود. دوکو عمروف، "جانشین" سعد الله یف و رهبر تشکیلات خودجوش و شناخته نشده «امارت قفقاز»، طرفدار آشکار سلفیت می باشد.

در تاتارستان توسعه وهابیت در سال های ۱۹۹۰ شروع شد. زمینه برای گسترش این اعتقادات به قدری مهیا بود که به گفته طلعت تاج الدین رئیس اداره مرکزی روحانیت مسلمانان روسیه، ائمه سنت گرا گاهی مجبور می شدند با توسل به زور از مساجد خود در برابر حملات وهابی ها دفاع نمایند. سلفی ها در بعضی موارد موفق شدند در ساختارهای رسمی دینی و مراکز آموزشی جمهوری نفوذ کنند. فعالیت گسترده ایلدوس فیضوف مفتی منتخب جدید تاتارستان و همکاران وی در زمینه وهابیت زدایی در تاتارستان، با مقاومت شدید سلفی ها روبرو شد. در تابستان سال ۲۰۱۲ در قازان سلسله اعمال تروریستی رخ داد که بر اثر آنها فیضوف به شدت مجروح شد و ولی الله یعقوبوف معاون وی به قتل رسید.

طی ۱۰ سال اخیر در روسیه بیش از ۵۰ نفر از ائمه، مفتیات و خطبای دینی پیرو اسلام سنتی به دست افراطیون کشته شدند.

واردات خارجی

در مورد تلاش های عربستان سعودی در جهت گسترش سلفیت در سرزمین فدراسیون روسیه هیچ تردیدی وجود ندارد. نظام آموزشی در تبلیغات این اعتقادات یکی از نقش های کلیدی را ایفا می کند. سلفی های روسیه را در مدینه و مکه و نیز خارج از عربستان سعودی در کویت و قطر تربیت می کنند.

حامیان خارجی سلفی ها به آموزش دادن «نیروی محلی» بسنده نمی کنند. فرستادگان سعودی در خاک روسیه نیز فعالیت می کنند. گفتنی است که تنها عربستان سعودی نیست که وهابیت را به روسیه صادر می کند. کویت هم در زمینه صادرات رادیکالیسم اسلامی نقش قابل توجهی ایفا می نماید. نظریه «الوسطیه» که کویت از آن پیروی می کند و آن را به روسیه از طریق مرکز ویژه ای که در مسکو افتتاح گردید صادر می کند، در واقع نوع ملایم تر سلفیت است. باید قطر را هم ذکر کرد که کشور دیگر «اسلام ملایم» است که در رادیکال کردن مسلمانان روسیه نقش آشکاری ایفا می نماید. قطر به برکت تبلیغات شبکه تلویزیونی «الجزیره» زمینه اطلاعاتی مساعدی فراهم می سازد.

عوامل داخلی توسعه رادیکالیسم اسلامی در روسیه

بدون تردید، بعضی عوامل داخلی زمینه را برای گسترش این اعتقادات مهیا کرده اند. قبل از همه باید به مسأله آموزشی اشاره کرد، زیرا اکثر مسلمانان علاقه مند به اندیشه های سلفی، تحصیلات دینی سنتی کافی را کسب نکرده اند. اندیشه های سلفی ساده هستند و تازه مسلمانان به آسانی این اندیشه ها را از زبان مبلغان رادیکالیسم یاد می گیرند.

عوامل اجتماعی و اقتصادی هم باید در نظر گرفته شوند. سلفیت عمدتاً در میان اقشار ضعیف از نظر مالی و اجتماعی در شمال قفقاز و سواحل ولگا گسترش می یابد. کمبود اعتبار روحانیت سنتی اسلامی روسیه نیز عامل بسیار مهمی است.

"مهمانانی" از آسیای مرکزی

مهاجران از آسیای مرکزی اغلب اندیشه های سلفی را در روسیه یاد گرفته یا از میهن خود به روسیه می آورند. رژیم های به شدت خودکامه این منطقه جلوی کثرت گرای سیاسی را می گیرند که هر نوع دگراندیشی در این کشورها به شکل دیگر از جمله به شکل دینی در می آید. جنبش های دینی (مانند جنبش اسلامی ازبکستان) اغلب به وسیله ای برای ابراز اعتراض به نظام حاکم تبدیل می گردند.

در تاجیکستان پیشکسوتان جنگ داخلی اوایل سال های ۱۹۹۰ و آوارگانی که از پاکستان باز گشتند، اولین پیروان سلفیت شده بودند. بر طبق آمار در سال ۲۰۰۹ شمار پیروان این جریان دینی در جمهوری تاجیکستان به حد اقل ۲۰ هزار نفر می رسید.

بسیاری از مهاجران ازبک که در فدراسیون روسیه کار می کنند، سلفی هستند. ولی در ازبکستان جنبش های رادیکال دیگر نظیر «حزب التحریر» و «تبلیغی جماعت» گسترش بیشتری یافته اند که پیروان آنها ابتدا عضو گروه های وهابی سال های ۱۹۹۰ بودند.

اولین سلفی ها در قرقیزستان، اواخر سالهای ۱۹۹۰ ظاهر شدند. ابتدا این اندیشه توسعه ضعیفی پیدا کرده بود ولی به گزارش کمیسیون دولتی امور ادیان، در سال ۲۰۰۹ ۳۰٪ مسلمانان قرقیزستان را سلفی ها تشکیل دادند. در سال های اخیر رادیکال ها در قرقیزستان به فعالیت جنایی دست زدند.

در قزاقستان مسأله سلفیت تا این حد شدید نیست. اوایل سال های ۲۰۰۰ در قسمت جنوبی این کشور تعدادی از جماعت های سلفی به وجود آمدند ولی سلفی های قزاقستان بیشتر کشور همسایه، ازبکستان را تهدید می کردند. آنها در سال ۲۰۰۴ در تاشکند چند عمل تروریستی اجرا کردند. سلفیت در قزاقستان ممنوع نشده ولی اداره روحانیت مسلمانان این کشور بر منع وهابیت تأکید می کند. سرویس ارتباطات مرکزی قزاقستان از فعالیت ۲۴ گروهک رادیکال سلفی در خاک این جمهوری اطلاع می دهد.

با توجه به اینکه کشورهای منطقه به منظور حل و فصل مسایل اقتصادی خود گاهی مجبور می شوند از کشورهایی هم وام بگیرند که به ترویج سلفیت دست می زنند (عربستان سعودی، کویت و قطر)، دولت های محلی از رشد نفوذ اقتصادی، سیاسی و مذهبی آنها در آسیای مرکزی چشم می پوشند.

دورنمای سلفیت در روسیه

ما در این زمینه چه چشم اندازی داریم؟ سلفی ها هم اکنون مشغول جنگ واقعی با دولت فدرال در داغستان و اینگوشتیا هستند و در جمهوری کاباردا بالکاریا و سایر جمهوری های شمال قفقاز گروه های مخفی نیرومندی دارند. آنها در تاتارستان و باشقیرستان بسیار قوی اند و حتی در چند مسجد اندیشه های خود را تبلیغ می کردند. پیش از این اشاره شد که سلفی ها در مسکو نیز حضور دارند. **در صورت ادامه توسعه این اعتقادات در فدراسیون روسیه، افزایش شمار پیروان آن و افزایش بودجه سازمانها و ارتقای سطح حرفه ای این مبلغان، آینده تار و تیره ای در انتظار کشورمان خواهد بود.** در حال حاضر موج اعمال تروریستی در مناطق "مشکل ساز" فدراسیون روسیه فروکش نمی کند و گاهی به مناطق آرام تر کشور اشاعه می یابد. در داغستان و به اندازه کمتر در باشقیرستان و تاتارستان، خطر ورود رادیکال ها به میدان قانونی سیاست وجود دارد که به آنها امکان نفوذ در سیاست این مناطق و برقراری حکومت اسلامی - آنچه آنها هدف خود اعلام می کنند- را خواهد داد.

دست سلفیت به اروپا هم رسیده است

البته نفوذ سلفی ها به کشورهای مذکور ختم نشده و تمایلات آنها از این حدود نیز پا فراتر گذاشته است. جدیداً معلوم شد که قطر به دنبال سرمایه گذاری ۵۰ میلیون یورویی جهت "توسعه" حومه های شهرهای فرانسه می باشد. از قرار معلوم، حومه های شهرهای بزرگ فرانسه محل سکونت و سرپناه رادیکال ترین مهاجران مسلمان می باشد. عده زیادی از کارشناسان اعتقاد دارند که هدف واقعی قطر نه ارتقای سطح اقتصاد فرانسه و اصلاح وضعیت اجتماعی ساکنان محله های فقیرنشین، بلکه گسترش اعتقادات سلفی می باشد. **تا کنون شریعت بسیاری از حومه های شهرهای فرانسه را از قوانین لاییک بیرون رانده است و سرمایه قطر می تواند در این زمینه پیشرفت جهشی فراهم کند.**

دولت قطر حامی مالی ساخت یک مسجد عظیم در جزیره سیسیل ایتالیا است که انتظار می رود به مرکز جامعه ۱.۵ میلیونی مسلمانان ایتالیا تبدیل شود. ولی نباید فراموش کرد که **حدود ۶۰٪ مسلمانان ایتالیا شریک اعتقادات سلفی هستند** که همین امر هدف از تلاش ها و هزینه های دوحه را آشکار می سازد.

تدابیر لازم

از مطالب مذکور می توان یک نتیجه اساسی گرفت که باید با شدت تمام با گسترش سلفیت و صدور آن به روسیه برخورد کرد. منع کامل سلفیت در خاک روسیه می تواند به اقدام مفیدی تبدیل شود.

شاید جا داشته باشد که سرویس های ویژه با دقت بیشتری به عملیات در محورهای سعودی، کویت و قطر دست بزنند تا عناصر افراطی و خطرناک را کشف نمایند. همچنین باید اعزام طلاب به مراکز آموزشی این کشورها را محدود کرد.

سیاست سنجیده اجتماعی و اقتصادی در مناطق مشکل ساز و از جمله در جمهوری های شمال قفقاز، عامل مهم پیروزی بر افراط گرایی اسلامی خواهد بود.

و اما در آسیای مرکزی، مسایل عمیق اقتصادی - اجتماعی و سیاسی این منطقه باید حل و فصل شوند.

ولی قبل از همه بایستی سطح تحصیلی ائمه و روحانیون محلی را بالا برده و صفوف آنها را از عناصر بی اعتبار پاکسازی کرد. دولت باید به شورای مفتیات روسیه و ساختارهای دیگر اسلام سنتی روسیه مساعدت کند. در این رابطه باید به همکاری با رسانه‌های گروهی توجه بیشتری کرد که قادرند اعتقادات سنتی دینی را ترویج نمایند. پیشنهاد اخیر راویل عین الدین رئیس شورای مفتیات روسیه مبنی بر واگذاری ۱۵٪ زمان تلویزیون اجتماعی - که هم اکنون در حال تاسیس است - به مسلمانان، امری منطقی و موجه به نظر می آید. این کوتاه ترین راه برای ارتقای سطح پایین آموزشی است که به یکی از عوامل اساسی رشد اعتقادات رادیکال مبدل گردیده است. اسلام سنتی نیرومند دارای انسجام عقیدتی و بی عیب و نقص از نظر سابقه روحانیون، با پشتوانه چهره مناسبی که در رسانه‌های جمعی بوجود می آورد، می تواند به مؤثر ترین وسیله مقابله با وهابیت تبدیل شود. این همان اسلام سنتی است که در روسیه تاریخ دیرینه و پر افتخاری دارد.

برقراری صلح به سبک آمریکایی

سرگئی نیکیتین



اواخر ماه مارس یک خبر هیجان انگیز کشور عراق را که گویا به خاطر تاریخ پر تلاطم معاصر خود دیگر از چیزی تعجب نمی‌کند، تکان داد. جان کری وزیر امور خارجه آمریکا بدون اطلاع قبلی وارد این کشور شد. این سیاستمدار که در مقام وزیر خارجه جای هیلاری کلینتون، یک شخصیت بارز و جذاب را به خود گرفته است، ظاهراً تصمیم داشت بدون اینکه امور را به تعویق بیندازد، در یک اقدام بزرگ بین‌المللی شرکت نماید. باید گفت که مسأله مهمی فرا روی کری قرار داشت: او در صدد بود تا دولت عراق را متقاعد کند که آسمان خود را بر هواپیماهای ایرانی به مقصد سوریه ببندد.

کری دور عراق برای کمک به بشار اسد

بر طبق داده‌های اخیر که سرویس‌های ویژه آمریکا به دست آورده‌اند و به صورت گسترده در رسانه‌های گروهی منتشر شده‌اند، تهران از کردور هوایی عراق برای پشتیبانی از دولت بشار اسد در سوریه استفاده می‌کند. آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند که نه تنها کمک‌های انسانی بلکه محموله‌های نظامی که شامل تسلیحات و مهمات است، از راه هوایی به سوریه برده می‌شود. جای تعجب نیست که قبل از آن «روبرت فورد» سفیر ایالات متحده در سوریه از افزایش شدید کمک‌های نظامی دولت ایران به این کشور خبر داد. او حتی اعلام کرد که هواپیماهای جمهوری اسلامی ایران هر روز - بی برو و برگرد! - پروازهایی انجام می‌دهند تا برای «رژیم خونین» اسد جهت کشتار قیام‌کنندگان اسلحه‌بیرند. این کار از بهار سال ۲۰۱۲ شروع شده و همچنان ادامه دارد.

همه پروازهای مذکور از طریق عراق انجام می‌شوند. در این رابطه معلوم است دولت نوری المالکی که آنچنان دولت مستقلی نیست، تحت چه فشاری قرار می‌گیرد. در ماه می سال ۲۰۱۲ این دولت مجبور به کنار آمدن شد و حریم هوایی خود را بر هواپیماهای ایران بست ولی این وضع فقط تا ماه ژوئیه همان سال ادامه یافت.

و اما آقای کری نه تنها با رئیس‌نمابندگی دیپلماتیک آمریکا در سوریه کاملاً موافق است بلکه اعتقاد دارد که قدرت بشار اسد در سوریه فقط و فقط به برکت ارسال هوایی محموله‌هایی از ایران پا بر جا باقی مانده است. وزیر خارجه آمریکا به روزنامه نگاران اطلاع داد که می‌خواهد همین موضوع را به نخست‌وزیر عراق تلقین کند و از او بخواهد که پرواز هواپیماها بر فراز سرزمین عراق را به طور کامل ممنوع نماید.

ولی جان کری با آگاهی از روابط دوستانه نوری المالکی با تهران و با پیشبینی جواب رد وی به این درخواست گستاخانه، یک گزینه احتیاطی هم تهیه کرده بود. به عراقی‌ها پیشنهاد شد که تنها هواپیماهایی که از ایران و یا به سوی ایران در پروازند را به فرود در عراق وادار کنند. این هواپیماها بایستی توسط نیروی پلیس و سرویس‌های ویژه عراق به دقت بازرسی و تفتیش شوند و فقط در صورت نداشتن محموله‌های نظامی اجازه ادامه پرواز را دریافت کنند.

ایالات متحده با کمک به شورشیان و تروریست ها صلح برقرار می کند

بدون تردید، مأموریت جان کری هدف «انسان دوستانه» آشکاری را دنبال می کرد! مگر برای پایان دادن به مناقشه سوریه راهی جز محروم کردن «دیکتاتور خونین» از اسلحه وجود دارد؟ ولی طرف دیگر مناقشه یعنی مخالفان سوری چه می شوند؟ تا کنون برای همه واضح و روشن شده است که مخالفان به کمک آمریکایی ها، ترک ها و پادشاهی های خلیج فارس مشغول عملیات های گسترده جنگی هستند و اینکه ارتش آزاد سوریه و متحدان با وفای آن یعنی شبه نظامیان گروهک وهابی «جبهه النصره» به فعالیت آشکار تروریستی دست می زنند. ممکن است طرح برقراری صلح آمریکا، ناظر بر تأثیر گذاری بر «مخالفان» تجاوزکاری هم باشد که دستشان تا مرفق در خون مردم است (فرماندهان عالی نظامی سوریه، روزنامه نگاران، نمایندگان اقلیت های قومی و مذهبی و مردم عادی سوریه) و خودشان در آدم ربایی ها و از جمله ربودن اتباع خارجی (اسارت ساکنان کشورهای مشترک المنافع و فرار "آنهار کوچنوا"، روزنامه نگار اوکراینی، بارز ترین نمونه این واقعیت است) دست داشته اند؟ لکن سیاست ایالات متحده در این زمینه اصولاً متفاوت است.

چند روز پیش روزنامه «نیویورک تایمز» اطلاع داد که سازمان «سیا» نه فقط از شبه نظامیان سوری پشتیبانی می کند بلکه «پل هوایی» ایجاد کرده است که تا کنون از طریق آن بیش از ۱۶۰ پرواز به اردن و ترکیه انجام گرفته است. می بینیم که وجود چنین کریدور هوایی برای انتقال بارهایی غیر از بارهای انسانی، کمتر باعث نگرانی سرویس های ویژه، نظامیان و دیپلمات های آمریکایی می شود تا وجود کریدور ایرانی. و این در حالی است که تنها وزن جنگ افزاری که آمریکایی ها برای **متحدان خود در سوریه فرستادند، برابر ۳۵۰۰ تن است.** این رقم توسط «هیو گریفیس» کارشناس پژوهشگاه بین المللی مستقر در استوکهلم آورده شد.

به گزارش روزنامه مذکور، سازمان «سیا» حتی به واگذاری «کمک های کارشناسی» به شورشیان سوری در زمینه انتخاب سلاح های درست دست زده و به انعقاد معامله در زمینه تحویل این سلاح ها در خاک کرواسی مساعدت نموده است.

اگر حقایق روشن پیرامون سازماندهی اردوگاه های شبه نظامیان سوری توسط سرویس های ویژه آمریکا در ترکیه، همسایه سوریه در نظر گرفته شود که آنجا افسران ترکی همراه با سرپرستان آمریکایی خود به شبه نظامیان فنون مبارزه با رژیم اسد را یاد می دهند، ماهیت تلاش های آمریکا در جهت برقراری صلح در سوریه روشن می گردد.

اهداف ایالات متحده

واشنگتن سعی می کند به هر وسیله ممکن بشار اسد را از هر کمک خارجی محروم کند و کشورهای همسایه را به اجرای این طرح جلب نماید. **استراتژیست های آمریکایی به شکل خاصی نگران توجه ایران به مناقشه سوریه هستند.** در عین حال، ایالات متحده "مساعدت" خود به شبه نظامیان مخالف که به اصطلاح "ارتش آزاد سوریه" نامیده می شوند را به عنوان کمک نظامی خارجی تلقی نمی کند زیرا به حقانیت این سازمان اعتقاد دارد و حاضر است در آینده نزدیک به آنها پول داده و همه نیازهای آنها را به اسلحه و مهمات تأمین نماید.

شخصیت های رسمی آمریکا ضمن اشاره به افزایش حمایت ایران از دمشق، به دلیل مجهولی، رشد بی نظیر کمک های خود به شورشیان را فراموش می کنند. و این در حالی است که بر طبق داده های روزنامه «وال استریت ژورنال»، کاخ سفید در سال گذشته برای سازمان «سیا» چراغ سبز روشن کرد تا به همه اقدامات در جهت کمک به مخالفان سوری دست بزند. اقدامات نه تنها سیاسی و انسانی بلکه دیپلماتیک و نظامی مد نظر بوده است. از آمار فوق الذکر ارسال تسلیحات معلوم می شود که سرویس های ویژه آمریکا بخش نظامی این طرح را به طور کامل اجرا می کنند. دیدار آقای کری از بغداد این واقعیت را هم نمایان ساخت که مؤلفه دیپلماتیک طرح مذکور پیشرفت کرده است.

آیا ایالات متحده به مراد خود خواهد رسید؟

آیا آمریکایی‌ها می‌توانند دولت مشروع سوریه را به طور کامل منزوی کنند؟ احتمال چنین قضیه‌ای چندان روشن به نظر نمی‌آید. ایران که با سوریه پیمان همیاری دارد و وظایف خود را بر اساس این پیمان اجرا می‌کند، از حمایت خود از دمشق دست نخواهد کشید. تهران نه تنها نمی‌خواهد آخرین قلعه مستحکم خود در برابر شاهین‌های ناتو را از دست بدهد بلکه نمی‌خواهد که در خاور میانه افغانستان دومی به وجود آید که آنجا هزاران نفر افراطی مسلح و کنترل نشده فعالیت کنند، دولت سالمی وجود نداشته باشد و مردم آن در حالت فقر به سر ببرند یا به آواره شوند.

عراق با دولت شیعی نوری المالکی با وجود وابستگی جدی به ایالات متحده و صرف نظر از نفوذ قابل توجه آمریکا در خاک خود، بیش از این دولتی نیست که تماماً تابع واشنگتن باشد. عراق نه تنها به تدریج روابط نسبتاً خوب خود با ایران را بهبود می‌بخشد بلکه سعی می‌کند منافع ملی خود را در روابط با سوریه و حتی با ترکیه، همسایه نیرومند و خطرناک خود رعایت کند. گفتنی است که اوایل سال ۲۰۱۳ آیت الله علی سیستانی رهبر روحانی شیعیان عراق و یکی از معماران اساسی رژیم غیر مذهبی این کشور، از ملاقات با سفیر ترکیه خودداری کرد. این رویداد نشان دهنده عدم موافقت حد اقل بخشی از نخبگان عراقی با سیاستی است که ترکیه (و آمریکا به عنوان متحد آن) در کردستان و سوریه دنبال می‌کند. بعضی کارشناسان احتمال می‌دهند که در آینده نزدیک محور شیعی تهران - بغداد - دمشق شکل بگیرد که این چشم انداز دور از واقعیت نیست.

دولت عراق که طی سال‌های متمادی مشغول مبارزه با افراط و تروریسم در خاک کشور خود بوده است، احتمالاً بیشتر از دیگر بازیگران خاور میانه، به عدم پیروزی مخالفان و عدم تکرار سناریوی افغانستان در سوریه علاقه مند است زیرا در این صورت تعدادی از کشورهای مجاور و از جمله خود عراق به ورطه هرج و مرج سیاسی و اجتماعی خواهند افتاد که بغداد و واشنگتن این واقعیت را خوب درک می‌کنند. لیکن ایالات متحده از خاور میانه فاصله زیادی دارد و می‌تواند به خود اجازه دهد همه معادلات منطقه‌ای را مورد آزمایش قرار دهد؛ در حالی که عراق که نگران مسایل امنیت ملی است، از این آزادی عمل برخوردار نیست. امیدواریم که دولت نوری المالکی در زمینه دفاع از منافع ملی کشور خود و صلح در منطقه استقامت کرده و کمتر به حرف «صلح سازان» واشنگتن اعتنا نماید.

روسیه هم می‌تواند برای ممانعت از اجرای طرح‌های استراتژیست‌های آمریکایی نقش عظیمی بازی

کند. متأسفانه، روسیه تا کنون نسبت به «برقراری صلح» به سبک آمریکایی که جان کری و همکارانش از خود نشان می‌دهند، واکنش شدیداً منفی خود را ابراز نکرده است. ولی خط محکم فدراسیون روسیه چه در سازمان ملل و چه در روابط دوجانبه با کشورهای شریک مناقشه سوریه می‌تواند بعضی از آنها (از جمله آمریکا) را از اقدامات ناسنجیده تجاوزکارانه و دور از صداقت باز دارد. فعلاً استقامت دیپلماسی روسیه است که در کنار عوامل دیگر سوریه را از تجاوز خارجی نجات داده است. در حال حاضر دشمنان این کشور به روش‌های مدرن‌تر تاثیرگذاری بر اوضاع دست می‌زنند. با وجود اینکه ایالات متحده و ناتو به تجاوز بی‌پرده نظامی دست نزده‌اند، فعالیت آنها در محور سوری می‌تواند در زمینه سقوط آخرین رژیم متحد مسکو در جهان عرب نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کند. مناقشه سوریه نشان داد که روسیه درس‌های «تجربه لیبی» را به خوبی یاد گرفته است. تحولات سوریه باعث شد که دولت روسیه به گونه اصولاً متفاوت نسبت به رفتار خود در «مسأله لیبی» فعالیت کند. ولی بعید است که آمریکا و متحدانش که گزینه‌های جدید از بین بردن بشار اسد و سوریه غیر مذهبی را پیشنهاد می‌کنند، به این سادگی عقب نشینی کنند. در این رابطه مسکو باید به صورت پیگیرانه بر خط سیاست خارجی خود پافشاری کرده و از تحقق یافتن برنامه‌های «صلح سازان» غربی به سرکردگی ایالات متحده ممانعت نماید.

روابط روسیه و ایران در دوران مدودف: چگونه روسیه ایران را فروخت

ایگور پانکراتنکو، سرویاستار مجله «ایران معاصر»



دمیتری مدودف و اطرافیان‌ش در صدد بودند از غرب پولی را دریافت کنند که برای "مدرن کردن و توسعه نانو تکنولوژی در سراسر کشور" لازم بود که به عنوان خط راهبردی توسعه روسیه اعلام شده بود. تنها شرطی که بایستی برای دریافت این پول اجرا شود، دست کشیدن از شرکای شرقی روسیه بود که تیم مدودف همین کار را کرد. برداشت عمومی این است که خیانت گستاخانه به جماهیریه لیبی به یکی از صحنه های بارز دوره ریاست جمهوری دمیتری مدودف تبدیل شده است. در این رابطه می توان فیلم «بازی با جایزه شکست» را یادآور شد که چندی پیش تمام اینترنت را برانگیخت. تجاوز بی پرده ناتو، بمباران ها و بدن مسخ شده قذافی رهبر مشروع لیبی در این فیلم به نمایش گذاشته شد. پس زمینه این تصویر، همه اشتباهات فاحش و

عدم صلاحیت دمیتری مدودف را به طور خاصی برجسته می کند. مسکو تقریباً در همان موقع به ایران خیانت کرد که البته این کار کمتر به چشم می خورد ولی ریزه کاری های سیاسی که آن را همراهی می کرد، به مراتب پیچیده تر و چند لایه تر بود. آیا کارگردانی برای ساخت مستندی در این مورد پیدا خواهد شد؟ امیدواریم که همین طور باشد و به همین دلیل امید داریم که مطلبی که در ذیل منتشر می شود، اساس فیلم مستند تحقیقاتی آینده را تشکیل دهد.

میراث پوتین

جنگ در اوستیای جنوبی و پیروزی بر تفلیس، نقطه آخر خط سیاست خارجی پوتین بود که البته در زمان ریاست جمهوری دمیتری مدودف اتفاق افتاد. آری، در آن زمان رسماً شخص دیگری فرمانده کل قوا بود ولی او فقط محصولی را بر داشت که ولادیمیر پوتین طی ۸ سال کاشته بود. عملیات «اجبار به صلح»، نقطه پایانی تلاش های پوتین در جهت تغییر روحیات جامعه روسیه، تغییر برخورد با ارتش خود و دگرگون کردن سیاست خارجی و دفاعی بود.

در ماه اوت سال ۲۰۰۸ آمادگی روسیه برای پاسخ شدید و قدرتمندی به فعالیت خصمانه و توسعه طلبی غیر دوستانه برای غرب "دوش آب سرد" واقعی شد. حرکت سریع نیروها در سطح گرجستان که از نظر نظامی کمتر قانع کننده بود، در بعد سیاست خارجی بسیار وزین به نظر می آمد. روسیه به سراسر جهان نشان داد که در شرایط معینی که کسی از تعهدات خود غدارانه تخلف کرده و منافع روسیه را تهدید کرده باشد، می تواند پاسخ شدید و مناسبی بدهد و حتی ستون تانک های خود را به خیابان های کشور متجاوز بفرستد. به غرب فهماندند که از این به بعد باید به گونه ای متفاوت با زمان «بوریس، دوست کلینتون» با بیانات و دیدگاه های مسکو برخورد کرد.

روسیه برای اولین بار بعد از گورباچف صاحب رهبری شد که از آمادگی نظامی و مجموعه کامل دیدگاه ها درباره دولتی برخوردار بود که بعد از سال ۱۹۹۱ به وجود آمد. صرف نظر از همه تلاشهای لیبرال ها برای تلقین نقطه نظر دیگر به ما، اکثریت مردم روسیه شریک این دیدگاه ها بودند زیرا این دیدگاه ها پاسخگوی برداشت های آنها از خط سیاست خارجی بود. در زمان پوتین اتفاق نه

چندان چشمگیر ولی مهمی افتاد: برای اولین بار اجماع داخلی درباره سیاست خارجی روسیه بین مردم و نخبگان سیاسی کشور حاصل شد. توافق درباره روابط روسیه با مابقی جهان هم یکی از سرچشمه‌های تشکیل «اکثریت پوتین» است.

در زمان پوتین جمهوری اسلامی ایران طی مدت معینی در سیاست ما در خاور نزدیک و میانه جایگاه مهمی داشت. رئیس‌جمهور که به کار مستقل تحلیلی عادت داشته و گزارش‌های اطلاعاتی و مواد مربوط به «مناطق بحران زده» از جمله خاور میانه را با حاشیه‌های خود به مجریان ارجاع می‌داد، حد اقل به سه نکته آگاهی کامل داشت. اولاً، ایالات متحده که عراق و افغانستان را اشغال کرده و در «هلال شیعی» تحریک بحران می‌کند، اکنون ایران را به عنوان هدف اساسی خود تلقی می‌نماید و اینکه اگر عملیات علیه ایران رخ دهد، خطر بی‌ثبات شدن خاور میانه و آسیای مرکزی و همچنین مناطق مسلمان نشین روسیه فراهم می‌شود. ثانیاً، سرویس اطلاعات خارجی حتی در حالت تضعیف شده به وسیله اصلاحات پریماکوف، و نیز اداره کل اطلاعات که مرتباً توسط روسای غیر حرفه‌ای بازسازی می‌شد، اطلاعات کافی را به دست می‌آوردند تا معلوم شود که ایران سعی نمی‌کند صاحب سلاح‌های هسته‌ای شود و اینکه فقط سر و صدای مصنوعی پیرامون این مسأله بر پا شده است. و بالاخره نکته سوم این است که اقتصاد روسیه و بخش فناوری‌های بالا که ولادیمیر پوتین بر آن تأکید می‌کرد به توسعه روابط با ایران احتیاج دارد.

یک نکته دیگر هم وجود داشت. پوتین به مراتب بهتر از نخبگان سیاسی دیگر روسیه، فاجعه روسیه در قفقاز را به یاد داشت. او فراموش نکرده بود چه کسی از جدایی طلبان پشتیبانی کرده و حامی مالی تروریسم بود و اینکه رهبران شبه نظامیان در کدام کشورها با اطمینان خاطر و بدون ترس از استرداد پناه گرفته بودند. او موضع‌گیری ایران نسبت به چین را به خاطر داشت که همین امر به روسیه اجازه داد از فاجعه بیشتری جلوگیری به عمل آورد. در پایان دوره دوم ریاست جمهوری پوتین حتی ناظران مخالف پوتین متوجه شدند که برداشت از روسیه در جهان با سالهای ۱۹۹۰ متفاوت شده است. این - به تعبیری - فرجام شایسته دوره ریاست جمهوری پوتین بود ولی هنوز پیروزی نهایی نبود.

دمیتری مدودف با دریافت این میراث، تصمیم گرفت دستاوردهای سیاست خارجی رهبر پیشین را به فروش بگذارد. مسأله این است که او خواست با کسانی داد و ستد کند که در این تجارت سیاسی دست او را از پشت بسته و امکانات مالی و اراده سیاسی خیلی بیشتری داشتند. آنها رئیس‌جمهور جدید روسیه را فریب دادند که در این شرایط چیزی که او به عنوان «داد و ستد» تصور می‌کرد، به گذشت یکجانبه از مواضع و منافع روسیه در بسیاری از زمینه‌های سیاست خارجی تبدیل شد.

تبصره ۱. درباره عواقب دیدگاه‌های لیبرال در سیاست خارجی

طرز تفکر دمیتری مدودف تار و پود لیبرالی دارد، آن هم لیبرال به معنی روسی تحریف شده این اصطلاح. او دولت را کمپانی بزرگی می‌داند که تنها هدف آن سودجویی حسابگرانه است. به عقیده او «دست نامرئی بازار» همه چیز را تنظیم خواهد کرد. وزارتخانه‌ها، سرویس‌ها و ادارات چیزی جز مدیران تجاری نیستند که هدف آنها نه رعایت منافع انتزاعی دولتی بلکه "اداره جریان‌های مالی است". در این شرایط همه وزارتخانه‌ها از نهاد‌های سیاسی به ساختاری‌های تجاری تبدیل شدند. سیاست خارجی هم باید بر اصول بازاری مبتنی شود و نه بر حل مسایل جنگ و صلح یعنی تأمین امنیت دولتی و ملی. دمیتری مدودف به عنوان حسابگری کاذب، اهداف سیاست خارجی روسیه را اینطور تعیین می‌کرد: اولاً، «ما باید بفهمیم همکاری با کدام کشورها به بهترین وجه موجب توسعه فناوری‌های مربوطه در روسیه می‌شود و ارائه محصولات فناوری‌های پیشرفته روسی را در بازارهای منطقه‌ای و جهانی فراهم خواهد کرد». ثانیاً، «تحکیم نهاد‌های دموکراسی و جامعه مدنی روسیه. ما باید به انسانی کردن سیستم‌های اجتماعی در سراسر جهان و قبل از همه در میهن خود مساعدت کنیم». می‌بینیم که او به طور کامل از اندیشه‌هایی پیروی می‌کرد که غرب به روابط بین‌الملل تحمیل کرده است. ولی برای غرب، دموکراسی و انسانی کردن همه چیز در جهان تنها ابزاری برای دستیابی به سلطه ژئوپلیتیکی و یک کاغذ کادو براق برای «استعمار نرم» بیش نیست. دمیتری مدودف تا کنون اعتقاد صادقانه‌ای دارد که این نه ابزار بلکه هدف سیاست خارجی دولت است.

بزودی عواقب این دیدگاه‌ها در دنیای سیاست واقعی پدیدار شد. اوایل سال ۲۰۱۱ دمیتری مدودف عازم خاور میانه شد. روسیه در این منطقه از امتیازات آشکاری برخوردار است از جمله روابط سالم با فلسطین و اسرائیل، گفتگوی سازنده با حماس و زمینه روابط با حزب الله. ولی دمیتری مدودف نمی‌تواند تصور کند از دیگ جوشان خاور میانه می‌توان چه سودی برد. شرکای روسیه در خاور میانه به جای کار عملی شاهد حرف‌های بلندپروازانه در رابطه با قرار گرفتن روسیه در رأس مذاکرات صلح خاور میانه شدند. به عبارت دیگر، نتیجه این سفر برابر صفر بود و اعتبار روسیه به تدریج بخار می‌شد.

اجلاس ماه می سال ۲۰۱۱ گروه ۸ در دوویل (فرانسه) نه تنها باعث پیشرفت روسیه نشد بلکه موجب تضعیف آن در چشم شرکا و رقیبان گردید. بررسی رویداد های خاور میانه و آفریقای شمالی به عنوان موضوع اساسی آن اجلاس اعلام شده بود. موضوعی برای بحث وجود داشت از جمله «انقلاب های رنگین»، گفتگو درباره سپر ضد موشکی در اروپای شرقی و غیره. ولی از بیانات مسکو بر نمی‌آمد که حوادث سوریه که تحت فشار شدید بین المللی قرار گرفته بود، جنگ لیبی که فرجام آن هنوز رقم نخورده بود، خطر اسلامی سازی صلح آمیز مصر و بالاخره متحد شدن گروه های فلسطینی برای روسیه اهمیت دارد. مسکو می‌توانست از روابط ویژه خود با کشورهای خاور میانه به عنوان برگ برنده در جهت دفاع از مواضع متحدان و شرکای ما استفاده کند. ولی مسکو به جای همه مسایل مذکور بر موضوع عضویت خود در سازمان تجارت جهانی تأکید کرد که روسیه در این سازمان به ایفای نقش رده دوم و «وابسته تأمین کننده مواد خام» محکوم شده است.

هر جایی که نتانیاهو گام نهاده باشد...

تجاری کردن سیاست خارجی، نگرش دمیتری مدودف از اهمیت روابط با ایران را رقم زد. غرب حتی برای یک لحظه هم پنهان نمی‌کرد که برای آن بسیار مهم است که روسیه از بینش غربی حل نهایی مسأله ایران پشتیبانی کند. ولی هدف غرب نسبت به گذشته تغییر نکرده است و آن امحای رژیم فعلی ایران از صفحه جهانی شدن است. دمیتری مدودف که عینک صورتی به چشم زده بود، قادر نبود این واقعیت را تشخیص دهد. ولی غرب وعده های فراوانی می‌داد که عمدتاً توسط دو سیاستمدار یعنی نتانیاهو و سارکوزی اعلام می‌شد که به داشتن روابط ویژه با مسکو می‌بالیدند.

چرا این نقش به آنها محول شد؟ حد اقل دو علت شایان ذکر است. علاقه به شراکت با اسرائیل مدت‌هاست که نشانه وفاداری کرملین به ایالات متحده و آمادگی برای دنباله روی از سیاست خارجی آمریکا می‌باشد. دمیتری مدودف دلش می‌خواست به باراک اوباما نشان دهد که او با چه خلوص نیتی به نوسازی روابط با آمریکا دست زده است. به همین علت مسکو از نتانیاهو با آغوش باز استقبال می‌کرد ولی نتانیاهو فقط یک موضوع همیشگی برای گفتگو دارد و آن ایران است.

نتانیاهو وعده های فراوانی می‌داد اعم از گسترش همکاری فنی-نظامی، سرمایه گذاری ها و فناوری های جدید ترین پهپاد ها. او با فصاحت زیادی صحبت می‌کرد و دمیتری مدودف حتی سعی نمی‌کرد از نخست وزیر اسرائیل چند سؤال ناگوار بکند از جمله درباره رقابت روسی - اسرائیلی در بازار تسلیحاتی، صدور اسلحه به گرجستان و آذربایجان، رفتار اسرائیل در زمینه الماس خام روسی، کاهش خرید نفت از روسیه و افزایش خرید نفت از کشورهای دیگر جامعه مشترک المنافع.

برای نتانیاهو کافی بود بگوید که «گازپروم» که "همه چیز روسیه است"، در توسعه میادین واقع در مدیترانه برتری پیدا خواهد کرد تا دمیتری مدودف همه نکات "ناگوار و چندش آور" را فراموش کند. نهایتاً صدور سامانه های موشکی اس-۳۰۰، ادوات زرهی، هواپیماهای جنگی، بالگرد ها و ناوها به ایران را ممنوع اعلام کند. معامله ۸۰۰ میلیونی با ایران درباره اس-۳۰۰ و قراردادهای بعدی تسلیحاتی ۴.۲ میلیارد دلار کنار گذاشته شدند. دمیتری مدودف به عنوان پاداش بابت "اصرار" نتانیاهو، طی فرمانی استفاده از روسیه برای ترانزیت تسلیحات به ایران، انتقال اسلحه از خاک روسیه به ایران و واگذاری اسلحه به ایران در خارج از مرزهای روسیه که زیر پرچم روسیه باشد را ممنوع کرد. چرا با این چیز کوچک شرکای اسرائیلی را خوشحال نکند؟ طی همان فرمان منع ورود بعضی شهروندان ایران به روسیه اعلام شد از جمله عباس رضایی آشتیانی یکی از سران سازمان انرژی اتمی ایران در زمینه اکتشافات

زمین شناسی و استخراج، دکتر محمد اسلامی، رئیس دانشکده و مؤسسه پژوهشی صنایع دفاعی، سرتیپ محمدرضا نقدی معاون سابق رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران در زمینه تأمین و مطالعات صنعتی.

همزمان با فرمان رسمی چند تصمیم غیر علنی اتخاذ شد. از جمله، موافقتنامه اوایل سال های ۲۰۰۰ درباره تبادل اطلاعات ویژه درباره گروه های تروریستی بین سرویس های ویژه ایران و روسیه زیر خاک گذاشته شد. و همزمان موافقتنامه درباره تبدیل همین نوع اطلاعات با اسرائیل به امضا رسید.

نتیجه این سیاست آن است که ساخت کارخانه برای تولید پهپاد ها واقعاً در شرف پایان است ولی این کارخانه در آذربایجان ساخته می شود. آموس گیلا، سرتیپ بازنشسته و مدیر دفتر نظامی - سیاسی وزارت دفاع اسرائیل دور چشم انداز همکاری نظامی فنی بین روسیه و اسرائیل خط کشید. وی گفت: «تنها چیزی که ما به روسیه فروختیم، پهپاد «سرچر» است که دستگاهی ۳۰ ساله و قدیمی است که همراه با سامانه های از رده خارج شده است. طرف روس می خواست آن را برای تولید پهپاد های داخلی به دست آورد. ما بخش خود در قرارداد درباره این هواپیماها را اجرا کردیم ولی هیچ سامانه مدرنی به روسیه فروخته نشده و نخواهد شد». بر طبق برآوردهای کارشناسان روس، قرارداد با ایران درباره اس-۳۰۰ می تواند برای صنایع دفاعی روسیه همان نقشی را ایفا کند که قرارداد نیروگاه اتمی بوشهر برای صنایع اتمی اوایل سال های ۱۹۹۰ ایفا نمود. این منبع مهم تأمین مالی و حفظ یک شاخه صنعتی بود. ولی چنین نشد.

اگر بخواهید بدانید شرکت «گازپروم» چه امتیازاتی به دست آورد، بهتر است که به گفته ریاست شرکت استرالیایی «وودساید پترولیوم» را توجه کنیم که مناقصه ۳۰ درصدی توسعه میدان «لوبافان» را از گازپروم برد. اوزی لاندو وزیر انرژی اسرائیل جدیداً فروش گاز طبیعی از میدان «تامار» به شرکت های خارجی و از جمله گازپروم روسی را ممنوع کرد. این تازه اول کار است.

گفتنی است که دو آتشبار اس-۳۰۰ (مدل «فاووریت») در سال ۲۰۱۰ به قیمت ۳۰۰ میلیون دلار - نیم میلیارد پولی نیست و آقای نخست وزیر فعلی می تواند از این مبلغ صرف نظر کند - به آذربایجان یعنی شریک راهبردی اسرائیل و آمریکا در قفقاز جنوبی فروخته شد. آذربایجان کشوری است که مسئولان آن به صورت نیمه رسمی اعلام می کنند که روسیه دشمن طبیعی آذربایجان است، کشوری است که نهایت تلاش های خود را برای از بین بردن رادار روسی در گابالا به عمل آورد.

تبصره ۲. کارخانه افسانه های لیبرال

دمیتری مدودف با اتخاذ تصمیم درباره اس-۳۰۰ توافق بین نخبگان و مردم در مورد سیاست خارجی را به طور کامل بر هم زد. او اینقدر زنده این کار را کرد که حتی لیبرال ترین مشاوران رئیس جمهور یک نوع ناراحتی احساس کردند. همزمان مشاوران خوش خدمت رئیس جمهور وقت دو افسانه را مطرح کردند تا رفتار او را در چشم مردم تبرئه نمایند. افسانه اول این بود که سامانه های اس-۳۰۰ بالاخره از طریق بلاروس به جمهوری اسلامی ایران ارسال شد که عکس وجود سامانه های مورد نظر در نیروهای مسلح ایران این واقعیت را به اثبات می رساند. ولی این دروغ است. در آن عکس ها آتشبار سامانه های کهنه اس-۳۰۰-پ-م-او ساخت سال ۱۹۸۲ («گرامبل در-ای» در طبقه بندی ناتو) است که ایران در سال ۱۹۹۳ خرید. افسانه دوم ناظر بر آن است که روسیه به این خاطر از فروش اس-۳۰۰ خودداری کرد که اسرائیل «کد انتقال داده های» پهپادهایی را به روسیه فاش کرد که دولت یهودی به گرجستان فروخته بود و در عوض کد موشک های ضد هوایی «تور-۱م» را خواست که روسیه به ایران صادر کرد. از اینجا بایستی نتیجه گرفته شود که روسیه اولاً تبادل جوانمردانه ای به عمل آورد و ثانیاً از ارسال سامانه های غیر قابل اطمینان خودداری نمود. این هم دروغ است. گذشته از اینکه این اطلاعات توسط شرکت جنجال بر انگیز و بدنام «استراتفور» به گردش انداخته شد، سامانه تور-۱م (SA-N-9) به تعبیر ناتو) به اس-۳۰۰ ربطی ندارد. نیروی هوایی اسرائیل بدون دریافت کد های تخیلی هم در سال های ۲۰۰۰ در جریان رزمایش های مشترک با نیروهای مسلح یونان (که آنجا دو آتشبار از این سامانه اواخر سالهای ۱۹۹۰ مستقر شد) روشهای مقابله با سامانه اس-۳۰۰-پ-م-او (Gargoyle a) را تمرین کرده بود.

بارک الله، دمیتری! دمت گرم، نیکولا!

مسئله صدور سامانه های اس-۳۰۰ و تسلیحات دیگر به ایران با وجود اهمیت این مسئله، بالاخره یک مسئله محدود بود که فقط گرایش های سیاست خارجی روسیه در دوره ریاست جمهوری دمیتری مدودف را منعکس کرد. برای غرب، ایجاد تحریم های یکجانبه و فلج کننده به بهانه مبارزه با جنبه تخیلی برنامه هسته‌ای ایران اهمیت بیشتری داشت. هدف مهم دیگر، روسیاه کردن روسیه با کشاندن آن به شرکت در این تحریم ها بود. اسرائیل در این زمینه کاری از دستش ساخته نبود زیرا پیروی از پیشنهاد های اسرائیل به معنی ایجاد مشکلاتی در روابط با جهان اسلام است. به همین علت نیکلا سارکوزی به این کار ظریف دست زد که سعی می‌کرد در زمان مناقشه روسی - گرجی برای دمیتری مدودف همان نقشی را بازی کند که تاچر برای گورباچف بازی کرده بود. عملیات «به آب پیوستن میسترال» شروع شد که غرب در این زمینه از نگاه دمیتری مدودف به دولت به عنوان یک نوع شرکت بزرگ استفاده درخشانی کرد. رئیس جمهور جذاب فرانسه به مدودف دوست خود تلقی می‌کرد که صدور ناوهای میسترال به روسیه صرفاً مسئله ای اقتصادی است نه سیاسی. این کار به عنوان حمایت از دمکراسی روسیه و مظهر روابط جدید با اروپا و نیز نشانه رهایی از میراث استالین و جنگ سرد جلوه می‌کرد. غیر از میسترال وعده های خوشایند دیگری داده شد از جمله سرمایه گذاری ها، همکاری در زمینه نانو تکنولوژی، کمک به مذاکرات با تولید کنندگان اروپایی ادوات زرهی نظامی و تسهیل مسئله روادید با اروپا... البته بعضی نکات ناراحت کننده هم وجود داشت. برای مثال، مسکو می‌خواست از فرانسه فقط یک ناو بخرد و سه ناو دیگر را در داخل روسیه بسازد ولی سارکوزی فرمول ۲+۲ را راه حل عادلانه دانست. تازه این ناوها بایستی بدون تجهیزات هوایی به روسیه صادر شوند. فرانسوی ها درباره زمان آغاز سرمایه گذاری ها و لغو روادید چیزی نمی‌گفتند ولی دمیتری مدودف به این نکات ظریف توجه نکرد.

این امر نیز او را نگران نکرد که «مسئله خالص اقتصادی» ارتباط مستقیم با ایران داشت. وقتی که مسکو در آستانه ورود به سازمان تجارت جهانی و اروپا قرار داشت، ایران چه اهمیتی داشت؟ سارکوزی در پی ملاقات ماه مارس سال ۲۰۱۰ با دمیتری مدودف با خوشحالی پنهان نشدنی اظهار داشت که روسیه حاضر است به اعمال تحریم ها علیه ایران تن دهد، چنانچه این تحریم ها برای ایران مشکلات انسانی ایجاد نکنند. او از درجه بالای اتفاق آرای روسیه و فرانسه درباره محورهای مهم احساس شادی می‌کرد که یکی از آنها ایران بود. وی گفت: «رئیس جمهور مدودف اعلام کرد که حاضر است مسئله تحریم ها را حل کند به شرطی که فاجعه انسانی ایجاد نشود».

البته دمیتری مدودف چهره سختگیرانه به خود گرفت و خواست در این زمینه اصول روسیه را به شرکای غربی نشان دهد. وی گفت: «این تحریم ها نباید علیه غیر نظامیان باشد و باید روش نهایی باشد که خارج از حدود آن، گفتگو امکان ندارد. به همین علت ابتکارات مربوطه به بحث گذاشته شده است. ما آماده هستیم که به بررسی این مسئله همراه با شرکای خود ادامه دهیم ولی بهتر است که از تحریم ها اجتناب کنیم». ولی وقتی موافقت اصولی حاصل شد، این شرط و شروط برای کسی مهم نبود.

دمیتری مدودف سه ماه بعد از ملاقات با سارکوزی، در نشست سالیانه سفرای روسیه در مسکو به غرب علامت فرستاد که آن توافقات را فراموش نکرده است. او اظهار داشت: «بدیهی است که ایران به برخورداری از توانی نزدیک می‌گردد که اصولاً می‌تواند برای ساخت سلاح های هسته‌ای به کار گرفته شود. من بارها در گفتگوها با شرکای امریکایی، اروپایی و شرکای دیگر گفته ام که تحریم ها قاعدتاً نتیجه مطلوب را نمی‌دهد ولی معنی معینی دارد. این پیامی است که جامعه بین المللی می‌فرستد تا روند مذاکرات تشویق گردد». این در واقع به رسمیت شناختن و حمایت از ائتلاف ضد ایرانی غرب بود که بیش از این چیزی نمی‌خواست. بعد از آن هیچ مانعی برای راه اندازی تحریم های فلج کننده باقی نماند. روسیه هم شریک این تحریم ها شد زیرا به بانک های روسی اجازه داد در مسدود کردن گردش پول ایران شرکت کنند و نیز محدودیت هایی برای صادرات و واردات با ایران اعمال کرد. دمیتری مدودف نه تنها از ایران دست کشید بلکه می‌خواست روسیه را به ائتلاف ضد ایرانی بکشاند و آن را شریک «جنگ اعلام نشده» علیه جمهوری اسلامی ایران بکند.

روسیه در عوض چه چیزی دریافت کرد؟ تبادلات بازرگانی با فرانسه به ظاهر رشد خوبی از خود نشان می‌دهد ولی ساختار تجارت با این کشور قانع کننده نیست. فرانسه به ما هواپیما، تجهیزات صنایع هسته‌ای و خودرو صادر می‌کند در حالی که صادرات

روسی شامل سوخت معدنی، نفت و فرآورده های نفتی (۸۸٪ واردات فرانسه از روسیه)، محصولات شیمی غیر آلی، فلزات آهنی و نیکل است. روسیه به تأمین کننده مواد خام برای اروپا تبدیل شده است. توسعه نانو تکنولوژی فراموش شده و معامله در زمینه «میسسترال» نهایی نشد. البته اواخر ماه فوریه اولاند به مسکو سفر کرده و در سخنرانی خود مجدداً صحبت از سرمایه گذاری ها، ویزا ها و روابط ویژه کرد و همه آن وعده هایی که به مدودف داده شده بود. او این دفعه خواهان "سر" بشار اسد و اعمال تحریم های جدید علیه ایران از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد شد. البته این حرف های اولاند با هیچگونه حسن تفاهم از سوی پوتین کم حرف روبرو نشد. به رئیس جمهور فرانسه با نزاکت فهماندند که «اینجا جایی برای چانه زنی نیست».

حقوق دان و شیوخ

مذاکرات با آل سعود که جنبه دیگر فعالیت خارجی دمیتری مدودف است، نباید از قلم بیفتد. این قضیه بیشتر به داستان های «هزار و یک شب» شباهت دارد که فقط محدود بودن حجم مقاله مانع از تشریح کامل آن می شود.

تا سال ۲۰۰۳ اقدامات در جهت تثبیت موضع گیری روسیه نسبت به چین (که همین مناقشه کانون اساسی تنش بین روسیه و عربستان سعودی بود)، به ثمر نشست. روابط بین دو کشور دوستانه تر شده و سفر سال ۲۰۰۷ پوتین به ریاض، عادی سازی روابط را تثبیت نمود. ولی تفاوت اصولی بین پوتین و مدودف در برخورد آنها با پادشاه های خلیج این بود که پوتین عادی سازی روابط را فقط از نظر خنثی کردن توسعه طلبی عربستان سعودی و قطر در مناطق مسلمان نشین روسیه تلقی می کرد در حالی که دمیتری مدودف بدون توجه به عواقب بعدی، می خواست از آنجا سرمایه گذاری دریافت کند. سعودی ها از این عامل استفاده کرده و بدون تفکر و تأمل طولانی به دمیتری مدودف یک میلیارد دلار (یا سه میلیارد براساس منابع دیگر) برای "تطمیع" را به صورت وام بلاعوض پیشنهاد کردند. فقط چهار شرط مطرح شد:

- عدم فروش اس-۳۰۰ به ایران،
- تجدید نظر در قراردادهای درباره صدور اسلحه به سوریه و قطع کامل این صادرات،
- وتو نکردن قطعنامه ها درباره سوریه در زمینه «مداخله انسان دوستانه»،
- شرکت در تحریم های ضد ایرانی یا حد اقل خودداری از وتو کردن قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره تشدید تحریم ها.

آل سعود می فهمیدند که یک میلیارد و حتی سه میلیارد مبلغ کوچکی برای این بسته "امتیازات سیاسی" است و به نمایندگان روسیه فهماندند که حاضرند اسلحه روسی هم بخرند. از جمله ۱۵۰ دستگاه تانک T-۹۰، ۱۰۰ فروند بالگرد می-۱۷ و می-۳۵، ۱۰۰ دستگاه نفر بر ب-م-پ۳، ۲۰ سامانه ضد هوایی جمعاً به مبلغ ۴ میلیارد دلار. شیخ ها همچنین قول واگذاری اطلاعات درباره تروریست ها، میانجی گری در مذاکرات روسیه با آنها و حمایت از منافع روسیه در خاور میانه را دادند. غیر از این سرمایه گذاری در مناطق مسلمان نشین روسیه یعنی تاتارستان و شمال قفقاز نیز پیشنهاد گردید.

دو عامل مانع از انعقاد معامله با شیخ ها شد. اولاً، دمیتری مدودف بخش عمده شرط های آنها را اجرا کرده بود ولی به صورت تعهدات در برابر اسرائیل و فرانسه. نمی شد دو بار بابت یک کار پول گرفت. ثانیاً، تیم دمیتری مدودف از برقراری روابط نزدیک با حامیان اساسی تروریسم در خاور میانه، آسیای مرکزی و شمال قفقاز ترس داشت.

البته، خانواده سلطنتی در رفتار مدودف نفوذ مشخصی به دست آوردند از جمله این که نگرش کاذب خود از مسایل خاور میانه را به او تلقین نمودند. ۲۲ فوریه سال ۲۰۱۲ رویداد نمایانی اتفاق افتاد. در آن روز دمیتری مدودف با عبدالله بن عبدالعزیز آل سعود پادشاه عربستان سعودی گفتگوی تلفنی داشت. در گزارش رسمی آمده بود که «دمیتری مدودف و ملک عبدالله درباره اوضاع خاور میانه در پرتو تحولات جاری در سوریه به تبادل نظر پرداختند». دمیتری مدودف در همان روز در جلسه کمیته ملی ضد تروریستی درباره چشم انداز منطقه خاورمیانه اظهار داشت: «آنجا وضعیت بسیار دشواری ایجاد شده و مشکلات فراوانی در پیش است. در

بعضی موارد ما شاهد تجزیه دولت های بزرگ با جمعیت زیاد و تقسیم آنها به پاره های کوچک هستیم. این دولت ها ساده نیستند و احتمال می رود که نیروهای متعصب به قدرت برسند که این امر به معنی گسترش افراط تا دهها سال آینده است. باید واقعیت را درست ارزیابی کرد». منظور مدودف کدام دولت ها با جمعیت کثیر بود؟ به عبارت دقیق تر، ملک عبدالله درباره کدام دولت ها با او صحبت کرده بود؟

تظاهر به فعالیت خروشان به عنوان ابزار سیاست خارجی

موضع گیری دمیتری مدودف نسبت به ایران به وسیله ضرب المثل روسی «هم برای خود می رقصیم و هم برای شما» تعریف می شود. رقصشان آتشین بود. به ایران اطمینان می دادند که راهی تا شراکت راهبردی باقی نمانده است و باید بعد از آن به توسعه تبادلات بازرگانی و "با صدای پایین" به همکاری نظامی فنی پرداخت. ولی در رقص در برابر غرب کمر خم کرده و می گفتند که حاضرند در عوض نوسازی روابط به هر کاری تن دهند. تنها عامل ثبات این بود که خط سیاست خارجی کشور فقط همراه با انحنای خط مشی غرب منحنی می شد.

۲۳ ژانویه سال ۲۰۱۲ معلوم شد که سیاست آشتی و بازنشانی روابط در نهایت شکست خورده است و بعد از "بحران هرمز" روشن گردید که مسأله ایران از طریق نظامی حل نخواهد شد و لذا کسی نیست که مواضع خود را به او بفروسیم زیرا برای آنها خریدار پیدا نمی شود، دمیتری مدودف در لحن خود تجدید نظر کرد. وی در کنفرانس علمی - کاربردی «انجمن امنیت اروپای آتلانتیک: افسانه یا واقعیت» به گونه دیگری صحبت کرد: «کسانی می خواهند سوریه را زودتر به کشور متجدد دمکراتیک تبدیل کنند و عده ای می خواهند از پس برنامه هسته ای ایران برآیند ولی در ورای همه این تحولات، غالباً منطق و روان شناسی معیوب جنگ مشاهده می شود».

۶ نوامبر سال ۲۰۱۲ دمیتری مدودف نخست وزیر، در جلسه عمومی اجلاس مجمع «آسیا - اروپا» به اهمیت ادامه گفتگو درباره مسأله هسته ای ایران اشاره کرد: «مهم است که گفتگو درباره مسأله هسته ای ایران ادامه یابد... روسیه بر این اعتقاد است که هر کشوری و از جمله ایران از حق توسعه برنامه هسته ای غیرنظامی برخوردار است ولی در عین حال باید نظارت بین المللی بر این فعالیت را تأمین کرد».

آیا چشمش باز شد؟ خیر! واقعیت این است که ولادیمیر پوتین دوباره رئیس جمهور فدراسیون روسیه شده است؛ ولی دمیتری مدودف کار خود را کرده است. او که می خواست روی آب بماند و با جریان عمومی حرکت کند، همکاری نظامی-فنی با ایران را بر هم زده و اجازه داد که علیه این کشور "جنگ تحریم ها" شروع شود، اوضاع دشوار مرزهای جنوبی روسیه را پیچیده تر کرد و به کشور خود خسارات مالی و اعتباری وارد کرد. اگر در اوایل ریاست جمهوری دمیتری مدودف تبادلات بازرگانی بین روسیه و ایران برابر ۳.۷ میلیارد دلار بود (که صادرات روسی ۸۰٪ این مبلغ را تشکیل داده و عمدتاً توسط شرکت های کوچک و متوسط تأمین می شد)، تا پایان ریاست جمهوری وی تبادلات بازرگانی به میزان ۴۰٪ کاهش یافته و در سال ۲۰۱۲ برابر فقط ۲.۳ میلیارد دلار شد. صادرات روسی به ایران به میزان حدود ۱ میلیارد دلار کاهش یافت (۲.۹۶ میلیارد در سال ۲۰۰۸ در مقایسه با ۱.۹ میلیارد در سال ۲۰۱۲). آیا این نتیجه بحران است؟ خیر، این حاصل زحمات مدیران کارآمد سیاست خارجی است! ولی این سیاست فقط نامش "خارجی" است. این سیاست برای دهها شرکت ورشکسته، برای شهروندان روسیه که اشتغال از دست دادند و برای بودجه ای که پول دریافت نکرد، سیاست داخلی است. ولی دمیتری مدودف به این مسأله چه کار دارد؟ او فاجعه شخصی خود را تجربه کرده است. او همه تعهدات خود را در برابر غرب صادقانه اجرا کرده ولی غرب دیگر او را نمی خواهد و همه وعده هایی که به او داده شده بود، باد هوایی بیش نیست. مواد مصرف شده، فروشنده ناکام... می توان او را "گورباچف روسیه مابعد شوروی" دانست. این درس زنده برای آنهایی است که خیال می کنند که با خیانت به شریک خود می توان رضایت غرب را به دست آورد.

آیا سیاست خارجی روسیه بعد از یک سال ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین به سوی ایران حرکت کرده است یا خیر؟ چنین حرکتی دیده نمی شود مخصوصاً نسبت به ایرانیانی که اعتمادشان را به مسکو از دست داده اند؛ ولی یک نوع نزدیکی روابط در زمینه مبارزه با تروریسم بین المللی، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته در سطح سرویس های ویژه مشاهده می شود. بدون تردید، نهادهای سیاست خارجی مسکو و تهران به خاطر حمایت از رژیم بشار اسد در سوریه به هم نزدیک تر شده اند. نشانه های تحرک در فعالیت کمیسیون مشترک جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در جهت زنده کردن تماس های بازرگانی بین دو کشور مشاهده می گردد.

همه این عوامل مثبت است ولی در شرایط جاری، اصل کار یعنی درک راهبردی ایران وجود ندارد. ایران با توان، ابعاد و جایگاه ژئوپلیتیکی خود در جهان می تواند روسیه را نجات داده یا تجزیه کند. لذا روسیه باید قبل از همه فکر کند و علناً اعلام نماید چه چیزی منافع مشترک روسیه - ایران در منطقه را تشکیل می دهد؟ مرزهای منافع مشترک در امور سیاسی و اقتصادی کدامند؟ چه چیزی برای رسیدن به این مرزها لازم است؟ در روابط با ایران و کشورهای شیعی وابسته به او، سیاست صریح و روشنی لازم است. این انتظار دولت و ملت ایران از روسیه است. آنها نه بیشتر از این چیزی می خواهند و نه کمتر.

آلماتی ۲: پیشنهادهای جدید ایران، برهنگی نيات غرب و يك مفسد مقدس نما از آژانس انرژی اتمی



دور جدید مذاکرات گروه ۵+۱ و ایران که بار دوم در آلماتی برگزار شد، بی نتیجه خاتمه یافت. هیچ موافقتنامه ای به امضا نرسیده و حتی تاریخ برگزاری ملاقات های بعدی تعیین نگردیده است. ولی سیاست، "نتیجه صفر" نمی شناسد. هر نتیجه ای که به دست آمده باشد، از این نظر مهم است که خوراکی برای تفکر و تأمل فراهم کرده و اجازه می دهد مواضع طرف مقابل بهتر درک شده و برای آینده نتایجی گرفته شود. ببینیم ما شاهد چه چیزی بودیم؛ از ملاقات «آلماتی ۲۰» چه استنباطی کردیم و اینکه تحولات بعدی پیرامون برنامه هسته ای ایران چگونه خواهد بود؟ اوضاع بعد از ملاقات آلماتی را می توان به ایجاز اینطور وصف کرد: ایران عمل گرایی و آمادگی برای سازش جدی را از خود

نشان داد. ولی طرف غربی گروه ۵+۱ "استریپتیز" از خود نشان داده و بی میلی به توافق با جمهوری اسلامی ایران و علاقه خود به حفظ وضع تحریم ها صرف نظر از گام های سازش آمیز ایران را "عریان" ساخت. هیأت های نمایندگی روسی و چینی بهانه جدیدی برای تفکر درباره ادامه شرکت خود در گروه ۵+۱ به دست آوردند. و اما یک نکته ظریف دیگر این است که «یوکیو امانو» مستحق دریافت لقب «گاپون (کشیش مفسد و خائن اوایل انقلاب سال ۱۹۰۵ در روسیه) آژانس بین المللی انرژی اتمی» شد.

البته این نکته ظریف منعکس کننده فعالیت یک شخص یا آژانس بین المللی تحت ریاست وی نیست. دو روز قبل از آغاز مذاکرات که غرب بعضی جزئیات بسته پیشنهادهای ایران را برای ملاقات آلماتی دریافت کرد، یوکیو امانو مطلبی بر زبان آورد که در وهله اول عجیب و غریب به نظر رسید ولی فوراً توسط رسانه های گروهی پخش شد. رئیس آژانس اظهار نگرانی کرد که ایران مشغول ادامه فعالیت های پنهانی در جهت ساخت سلاح های هسته ای باشد. وی گفت: «ما از این امر اطلاعات دقیق و موثق نداریم ولی معلوماتی داریم که حاکی از آن است که ایران به فعالیت مرتبط با تولید سلاح های هسته ای پرداخته بود و به این کار ادامه می دهد. این اطلاعات مورد تحقیق قرار گرفته و باعث نگرانی می شود». به گفته وی، منظورش ساخت پی در پی ۱۰ واحد هسته ای است. گویا این برنامه ها توسط رؤسای نهادهای صنعتی و دفاعی ایران اعلام شد. ولی به گفته امانو، تهران با قاطعیت از همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی در این زمینه خودداری می کند و اطلاعات مربوط به آغاز اجرای این طرح و محل استقرار فعلی یا آینده این واحدها را ارائه نمی دهد. وی افزود که بر طبق اطلاعاتی که آژانس تحت ریاست وی دارد، این طرح ها نه تنها در گذشته بلکه در حال حاضر نیز انجام می شود. رئیس آژانس بعید ندانست که رژیم آیت الله ها چشم جامعه بین المللی را دور دیده و مشغول ساخت تأسیسات هسته ای جدید باشد.

در بیانیه امانو "بندهای متضاد" به چشم می خورند. از یک سو، گفته شد که «این اطلاعات مورد تحقیق قرار گرفته است». امانو بعد از آن تأکید نمود که اطلاعات کاملاً دقیق در دست ندارد ولی اطلاعاتی که آژانس از منابع مختلف دریافت می کند و صحت این اطلاعات برای هیچکس جز امانو مشخص نیست، باعث نگرانی جدی او می شود. اطلاعات رئیس آژانس که با همه اطلاعات درباره برنامه هسته ای ایران و حتی دیدگاه سرویس های ویژه غرض جوی آمریکا و اسرائیل مغایرت دارد را می توان مفسده جویی محض دانست. ولی این بیانات همزمان به تیم کاترین اشتون در مذاکرات آلماتی "برگ برنده جعلی" را داد.

باید گفت که امانو به طور منظم، هر دفعه که پیشرفت مشخصی در روند مذاکرات مشاهده می شود، این گونه مطالب را مطرح می کند. او زمانی به بیان این موضوعات دست می زند که ایران پیشنهادهایی مطرح می کند که موجب رفع تنش در گفتگو درباره برنامه هسته‌ای می گردد. امانو در ماه مارس، در آستانه دور اول مذاکرات آلمانی به شبکه تلویزیونی CNN اعلام کرده بود که در پارچین آزمایشگاه ساخت سلاح های هسته‌ای فعالیت می کند و اینکه ایران از راه دادن بازرسان بین المللی به این واحد خودداری می کند. وی تأکید نمود که جمهوری اسلامی ایران از همکاری با جامعه بین المللی خودداری می کند که در این مورد خود امانو تبلور جامعه بین المللی محسوب می شود. این ادعاهای وی دروغ شادخاری بود که یک هفته بعد فاش شد ولی بر امانو اثری نگذاشت. ببینیم چه چیزی باعث می شود که رئیس آژانس بین المللی همیشه دروغ گفته و نقش عامل تحریک کننده تنش هسته‌ای را ایفا نماید؟ پاسخ این سؤال روشن است: این عامل پول است یا به عبارت دقیق تر، پول کلان است.

آژانس بین المللی انرژی اتمی تا سال ۲۰۰۰ در وضعیت اسفناکی داشت و در آستانه ورشکستگی بود. برنامه هسته‌ای ایران به تدریج و بدون عجله از زمان شاه توسعه می یافت و باعث نگرانی کسی در آژانس نمی شد. این وضع تا زمانی ادامه یافت که مبارزه با اتم ایرانی به بخشی از راهبرد آمریکا برای مبارزه با جمهوری اسلامی ایران تبدیل گردید. ایالات متحده از همان موقع به تزریق میلیون ها دلار در آژانس بین المللی انرژی اتمی پرداخت و این آژانس زنده شد و بعد از این رستخیز معجزه آسا، جستجوی خطرات جهانی ناشی از برنامه هسته‌ای ایران را معنی و مفهوم اساسی فعالیت خود دانست. ولی البرادعی رئیس وقت آژانس، در این کار چندان فعال نبود یا اینکه برای او نقش مستقلی در مصر بعد از مبارک تهیه شده بود. بالاخره امانو به ریاست آژانس رسید که از رفتار و گفتار او می توان نتیجه گرفت که او بر خلاف مسئولین بلندپایه سازمان های بین المللی هیچ کنترل داخلی ندارد.

بدیهی است که این فعالیت فوق العاده خطیر باید خوب پرداخت شود. آژانس از سازمان ورشکسته به دفتری موفق از نظر مالی تبدیل شد. ولی اعتبار این سازمان بین المللی کم رنگ گردید که این امر از ساختار بودجه آژانس روشن می شود. آژانس در صد است در سال مالی ۲۰۱۳ مبلغ ۴۱۵.۵ میلیون دلار خرج کند که ۲۰۱ میلیون از این رقم (با احتمال افزایش آن تا ۲۲۵ میلیون دلار) از طرف سازمان های ایالات متحده پرداخت خواهد شد. با عنایت به اینکه ۲۳٪ این بودجه برای دستمزد و مخارج نمایندگی و ۳۹٪ برای سازماندهی بازرسی ها (یعنی پول مأموریت) خرج می شود، زندگی مدیر عامل آژانس واقعاً شیرین به نظر می آید. ولی کار به اینجا ختم نمی شود. دولت باراک اوباما و ریاست اتحادیه اروپا آمادگی خود را برای تأمین مالی «سرویس بازرسی های ویژه نظارتی» در چارچوب آژانس را ابراز کردند که باید تأسیسات مخفی را جستجو کند. این نوع سازمان اطلاعات است که "بودجه مخفی خزنده" آن خارج از نظارت اجتماعی خواهد بود.

این پرداخت های بی دریغ باعث می شود که اصل همیشگی پیاده شود که «کسی که پول می دهد، از آژانس به نفع خود استفاده می کند». ولی در این رابطه باید به طور طبیعی این واقعیت را درک کرد که آژانس بین المللی انرژی اتمی سازمان مستقل بین المللی نیست بلکه شرکت تابعه ائتلاف ضد ایرانی غرب است. امید بستن به این آژانس به عنوان داور بی طرف و ناظر مستقل در زمینه برنامه هسته‌ای ایران امر خطرناکی است. البته امانو فقط اجرا کننده دستورات و بلندگوی بلوک غرب در گروه ۵+۱ است. همین بلوک در ملاقات گذشته نشان داد که صرف نظر از هر نوع گذشت ایران حاضر نیست با تهران به توافق برسد.

روند آلمانی-۲۰۰۰ در واقع چگونه بود؟ روز ۲ آوریل منابع مطلع روزنامه «وال استریت ژورنال» اطلاع دادند که «مسئولین ایرانی برای سازش های جدی در زمینه برنامه هسته‌ای خود آماده هستند». هیأت نمایندگی ایران در آلمانی اعلام نمود که حاضر است غنی سازی اورانیوم تا ۲۰٪ در واحد فردو را برای مدت ۶ ماه به حال تعلیق در آورد، ذخایر موجود اکسید اورانیوم را که برای کار پزشکی لازم است، مبادله کند و دسترسی بازرسان بین المللی را برای نظارت بر اجرای این تصمیم تأمین نماید. ایران در واقع همه پیشنهادهایی را قبول کرد که توسط گروه ۵+۱ در مذاکرات ماه فوریه مطرح شد. هیأت ایرانی اظهار داشت: «ما در جواب انتظار داریم که وعده هایی اجرا شود که در مذاکرات قبلی به ما داده شده بود». یعنی محدودیت ها در زمینه همکاری ایران با نهادهای مالی بین المللی تضعیف شود، منع خرید و فروش طلا و فلزات گرانبهای دیگر توسط ایران رفع شود و تحریم یکجانبه آمریکا و اتحادیه اروپا بر واردات محصولات پتروشیمی ایرانی برطرف گردد.

به ظاهر، وضعیت منحصر به فردی برای دیپلماسی غربی فراهم شد. ایران برای سازش آماده شده و همه پیشنهادهای گروه ۵+۱ را قبول کرد (البته ایران همین پیشنهادها را در ماه اوت سال گذشته مطرح کرده بود ولی بهتر است که از این واقعیت صرف نظر کنیم). کافی بود که این توافقات در سطح پروتکل مقدماتی ثبت شود و تدارک موافقتنامه گسترده‌ای شروع شود که به پرونده برنامه هسته‌ای ایران خاتمه دهد. ولی این انتظارات برآورده نشد! بلوک غربی گروه ۵+۱ توسط «مایکل مان» اظهار داشت که از پیشرفت طرف ایرانی استقبال می‌کند ولی «ایران باید به جامعه بین‌المللی اطمینان بدهد که از فناوری‌های هسته‌ای به صورت نظامی استفاده نمی‌کند». معلوم نیست ایران باید چگونه این اطمینان را بدهد. اظهارات رهبر روحانی، بیانات ریاست سیاسی ایران و داده‌های سرویس‌های ویژه غرب کفایت نمی‌کند. بعید نیست که خانم اشتون به فکر جمع‌آوری ۷۰ میلیون برگ رأی باشد که هر شهروند جمهوری اسلامی ایران تعهد بدهد که قصد ندارد از فناوری‌های هسته‌ای استفاده نظامی بکند. گزینه دیگری باقی نمانده است.

اگر بی‌پرده صحبت کنیم، آنچه که ما مشاهده می‌کنیم، یک نوع "استریپتیز" سیاسی است که موضع‌گیری واقعی غرب نسبت به برنامه هسته‌ای ایران را برهنه کرده است. غرب به هیچ‌گونه توافقی در این زمینه احتیاج ندارد. بخش مشخصی از نخبگان سیاسی غرب به رفع تنش پیرامون مسئله اتمی ایران علاقه‌مند نیستند. فعالیت گروه ۵+۱ به خاطر موضع‌گیری بلوک غربی آن مضحک و بی‌معنی می‌شود.

ائتلاف ضد ایرانی هم این واقعیت را درک می‌کند. آنجا سعی کردند شکست دور دوم مذاکرات آلمانی را با انتخابات قریب الوقوع ریاست جمهوری ایران مرتبط بکنند. ادعا می‌شود که معلوم نیست چه کسی رئیس‌جمهور جدید ایران خواهد شد و لذا الآن معنی ندارد موافقتنامه‌هایی منعقد شود که ممکن است توسط رئیس‌جمهور جدید اجرا نشود. این ادعاها یا دروغ محض است یا ساده‌اندیشی مقرون به نادانی و جهل. نتایج انتخابات ریاست جمهوری بر برخورد ریاست سیاسی ایران با برنامه هسته‌ای این کشور اثری نخواهد گذاشت زیرا همه مسایل مربوط به این برنامه در حدود اختیارات استثنایی آیت‌الله علی‌خامنه‌ای رهبر روحانی کشور قرار دارد و بخش‌هایی از این برنامه زیر نظر دفتر وی اجرا می‌شوند و دیگر کسی این کار را نمی‌کند. رئیس‌جمهور، مجلس و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در این زمینه حق رأی ندارند. تنها رهبر روحانی در این زمینه اختیار دارد که بر طبق قانون اساسی در انتخابات شرکت نمی‌کند.

یک نقطه نظر دیگر وجود دارد و آن این است که مذاکرات باید در همه شرایط و حتی زمانی ادامه یابد که هر دفعه بی‌نتیجه خاتمه یابد. این تکرار اندیشه برنشتاین است که حرکت را بر هدف حرکت ترجیح می‌داد. ولی این تعبیر کاذب اندیشه فلسفی و شیوه فاسدی است. قبل از همه بخش ضد ایرانی نخبگان غرب باید به ناباب بودن این دیدگاه توجه کنند. باید از آنجا شروع کرد که اختلافات داخلی در درون گروه ۵+۱ رشد می‌کنند. خاویر سولانا زمانی گفته بود که سطح هماهنگی رفتار گروه ۵+۱ تنزل خواهد یافت که این نقطه نظر کاملاً منطقی است. از یک سو، اختلاف نظر بین اعضای گروه بر سر سوریه رشد می‌کند. به علاوه، ولادیمیر پوتین به طور پیگیرانه با تحریم‌های یکجانبه مخالفت می‌ورزد. از سوی دیگر، راهکارهای غیر سازنده بخش غربی گروه بیش از پیش چین را ناراحت می‌کند که باید حجم واردات نفتی از ایران را افزایش دهد تا نرخ رشد فعلی اقتصادی را حفظ نماید.

مهمتر این است که جامعه جهانی بیش از پیش به بی‌اساس بودن ادعاهای غرب از ایران پی می‌برد. این امر برای ائتلاف ضد ایران بار بسیار خطرناکی دارد و آن از بین رفتن حمایت کشورهای عضو و محافل بازرگانی این کشورها (که این امر حتی مهمتر است) از اعمال تحریم‌هاست. دولت فعلی کاخ سفید این خطر را درک می‌کند ولی ترجیح می‌دهد بر اساس طرح جا افتاده رفتار کند و آن تشدید تحریم‌ها و مجازات‌ها در ازای تخلف از تحریم‌ها است. در آستانه مذاکرات با ایران پیشنویس یک قانون جدید تسلیم‌کننده ایالات متحده شد که به دولت این کشور حق اعمال تحریم‌های مکمل علیه شرکت‌های خارجی را می‌دهد که با ایران تجارت کنند. هدف این قانون، بیرون راندن ایران از "منطقه یورو" است تا انزوای کامل ایران از نظام مالی بین‌المللی برقرار شود.

این رفتار در بلندمدت به واشنگتن و بروکسل بیشتر لطمه می زند تا اینکه سود بدهد. تحریم ها به ضرر نه تنها ایران بلکه سایر عوامل اقتصادی تمام می شود. البته در حال حاضر منافع اقتصاد آمریکا در رابطه با ایران تقریباً برابر صفر است. اتحادیه ملی تولید کنندگان آمریکا (Association of Manufacturers National) خسارات ناشی از تحریم ها برای صادرات آمریکا را معادل ۲۵ میلیارد دلار برآورد می کند. این مبلغ بالا نیست ولی ناراحت کننده است. از دست دادن بازارهای ایران برای فرانسه و آلمان، کره جنوبی، هند و ترکیه (که وزیر انرژی آن جدیداً اعلام کرد که آنکارا سطح سابق واردات حامل های انرژی ایرانی را حفظ خواهد کرد) به همین اندازه حساس است.

تهران این واقعیت ظریف را می داند و از آن استفاده ماهرانه‌ای می کند. چندی پیش سعید جلیلی مذاکره کننده اساسی ایران درباره برنامه هسته‌ای و شخصیت مورد اعتماد رهبر روحانی، اظهار داشت: «تهدیدهای اقتصادی علیه ملت ما تازگی ندارد. ولی آنها (آمریکا) با چشم خود دیده اند که ملت ایران موفق شد این تهدیدها را به امکانات تبدیل کند. در حال حاضر ایران هفدهمین اقتصاد جهان است. دانشمندان ایرانی صرف نظر از تحریم ها موفق شدند سفینه فضایی ساخته و موجودات زنده را به فضای کیهانی بفرستند». به گفته وی، اعمال تحریم ها علیه ایران قبل از همه به ضرر شهروندان و شرکت های ایالات متحده تمام می شود که امکان فعالیت در بازار پردرآمد ایرانی را از دست می دهند. منظورش شرکت های اروپایی هم بودند. بدون تردید، بخش تجاری این حرف های جلیلی را شنیده است. شرکت های بوئینگ، اکسون موبیل، کارگیل، کنوکو فیلیپس، هانوفر ره، بختل و زیمنس تنها بزرگترین شرکت هایی هستند که در کنگره آمریکا بر تضعیف تحریم های ضد ایرانی تأکید می نمایند.

از دور دوم مذاکرات در آلمانی و توسعه اوضاع خاور میانه می توان نتیجه گرفت که راهبرد استفاده از مسأله برنامه هسته ای ایران و تأکید بر وجود جنبه تخیلی نظامی این برنامه به عنوان وسیله اعمال فشار بر جمهوری اسلامی به تدریج ته می کشد ولو اینکه حد اقل تا دو سال آینده جو مناسبات بین المللی را با گازهای سمی خود مسموم خواهد کرد. واکنش جان کری به شکست مذاکرات بسیار گویا بود. وی گفت: «مذاکرات نمی تواند بی پایان باشد ولی مسأله (برنامه هسته‌ای ایران - توضیحات Iran.ru) باید از راه دیپلماتیک حل شود». این خویشتنداری ظاهری برخورد دیپلماسی غرب با این مسأله است ولی معنی واقعی آن این است که دولت باراک اوباما در حال حاضر به طور تب آلود دنبال اشکال و روش های جدید اعمال فشار بر ایران می گردد. دیپلماتیک بودن این اقدامات که اعلام شده است، فقط بدان معناست که روش های اعمال فشار بر ایران نه در حوزه مناقشه آشکار جنگی بلکه "جنگ اعلام نشده" علیه ایران قرار خواهد گرفت.

رشد اعتراضات در عراق

استانیسلاو ایوانوف، تهیه شده در چارچوب طرح «عربستان جوشان»



خروج نیروهای آمریکایی از عراق که اواخر سال ۲۰۱۱ اتفاق افتاد، به ظاهر بایستی موجب یکپارچه شدن تدریجی جامعه عراقی و سالم سازی اوضاع داخلی این کشور شود زیرا مهم ترین عامل ناراحتی میهن دوستان عراقی مرتفع شد و آن اشغال تقریباً ۸ ساله کشور توسط نیروهای خارجی بود. آمریکایی ها به نوبه خود اعتقاد داشتند که کشور را در اختیار نوری المالکی، نخست وزیر وفادار به غرب گذاشته اند که به عقیده آنها می توانست به اداره مؤثر امور کشور ادامه دهد. «زلمی خلیزاد» سفیر سابق آمریکا در عراق در آن زمان اظهار داشت: «مالکی، کسی است که به ایران وابسته نیست. او خود را قبل از همه ملی گرای عرب می داند».

ولی این انتظارات واشنگتن و مردم عراق برآورده نشد. تجزیه قومی و مذهبی مردم عراق (عرب های اهل تشیع، عرب های اهل سنت و کردها) بر طرف نشد. افزون بر آن، دولت نوری المالکی با فعالیت و عدم فعالیتی خود فقط بر اختلاف نظرها بین این گروه ها افزود. تروریسم مخالفان مسلح از بین نرفته و درجه فساد مالی دستگاه دولتی بالا رفته است. مسایل اجتماعی و اقتصادی خیلی کند حل می شوند و زیرساخت کشور، ارگان های انتظامی و سامانه های تأمین زندگی مردم (آب و برق رسانی و بخش مسکن) آهسته آهسته می گردند. عایدات مالی از محل صدور نفت به طور غیر مؤثر خرج می شود و بخشی از بودجه توسط کارمندان دولت و گروه های جنایی سازمان یافته دزدیده می شود و بخش دیگر به خریدهای غیر موجه جدید تسلیحات عمدتاً از ایالات متحده اختصاص می یابد. در نتیجه، اعتبار حکومت مرکزی افت می کند و نارضایتی اکثریت مردم از حکومت رشد می کند زیرا مردم تا کنون با وجود احیای حجم تولید نفت به میزان قبل از جنگ آن، هیچ تغییرات مثبتی احساس نکرده اند. در مجموع، علل رشد اعتراضات جامعه عراق در ناتوانی مقامات در زمینه تأمین امنیت شهروندان و ایجاد شرایط ابتدایی زندگی برای اکثریت عراقی ها نهفته است.

از قرار معلوم، بر اثر انتخابات مجلس که در ماه مارس سال ۲۰۱۰ برگزار شد، بلوک «العراقیه» به ریاست ایاد علوی شخصیت نسبتاً معتبر سیاسی که با برتری ناچیزی برنده شد، موفق نشد دولت جدید را تشکیل دهد. بلوک «دولت قانونمند» نوری المالکی که نتیجه انتخاباتی آن در حد ناچیزی از بلوک برنده عقب ماند، نیز مدعی حق ریاست دولت جدید بود.

مسعود بارزانی رئیس کردستان عراق به منظور برطرف کردن بحران دولتی که حدود یک سال طول کشیده بود، پیشنهاد نمود حق تشکیل دولت جدید به نوری المالکی داده شود ولی در نهادهای قوه های مقننه و مجریه کشور نمایندگی متناسب با گروه های قومی و مذهبی و بلوک های اساسی پیشبینی شود. برای ایاد علوی که اهل تشیع و رئیس دولت انتقالی عراق بود، مقام مهم جدید «رئیس شورای ملی سیاست راهبردی» در نظر گرفته شد. به کردها ضمانت اجرای همه مفاد قانون اساسی جدید از جمله درباره ساختار فدرال عراق و بازنگری در مرزهای اداری در مناطق مورد اختلاف داده شد. این توافقات موسوم به «توافقات اربیل» با نوری المالکی در آستانه انتصاب وی به مقام نخست وزیر برای دوره دوم منعقد شد. متأسفانه مالکی تا کنون این توافقات و بخش عمده وعده های خود را اجرا نکرده است. ایاد علوی در دولت جدید هیچ مقامی به دست نیآورده و بلا تکلیف باقی مانده است.

ریاست کردستان عراق از دولت فدرال طیف وسیع ادعاها را دارد که مهمترین آنها به قرار ذیل است: کارشکنی بغداد در زمینه اجرای ماده ۱۴۰ قانون اساسی عراق (تکلیف مناطق مورد اختلاف)، تاخیر در زمینه صدور قانون جدید درباره نفت و گاز، مبهم بودن موقعیت حقوقی و کمبود تأمین مالی دسته های مسلح کردی «پیشمرگه» و غیره. با وجود پیچیدگی روابط بین بغداد و اربیل، طرفین مناقشه سعی می کنند از توسل به زور خودداری کرده و در مجلس یا دور میز مذاکرات سطوح مختلف به توافق برسند. مسعود بارزانی رئیس کردستان عراق به دفعات تأکید کرده است که کردهای عراقی قصد دارند از راه قانونی به احقاق حقوق خود دست یابند.

ولی روابط دولت با عرب های اهل سنت به مراتب پیچیده تر است. در ماه ژانویه سال ۲۰۱۳ حدود ۲۰ هزار تن از سنی های معترض به خیابان های شهر سامرا واقع در شمال بغداد ریختند تا به قیام علیه دولت عراق دعوت نمایند. شیخ محمد طه طالب امام و خطیب مسجد در جریان نماز جمعه از دولت درخواست کرد به خواستهای بر حق تظاهر کنندگان پاسخ دهد. موج میتینگ های خودجوش و تظاهرات عرب های سنی، اکثر استان های عراق با جمعیت عمدتاً سنی را فرا گرفت که این وضع چند ماه است که ادامه دارد. تظاهر کنندگان از دولت به خاطر سطح پایین زندگی در یکی از ثروتمند ترین کشورهای نفتی جهان انتقاد کرده و بر آزادی زندانیان سیاسی و قبل از همه زنان تأکید می نمایند. مقامات عراق به منظور رفع تنش چند صد زندانی عرب سنی را آزاد کردند ولی هزار ها نفر دیگر در زندانها باقی مانده اند. عرب های اهل سنت احساس می کنند که رژیم جدید حقوق آنها را تضییع می کند. بسیاری از آنها حق اشتغال در کارهای دولتی و در نهادهای نظامی و انتظامی را از دست داده اند و بعضی از آنها مانند سابق در خارج از کشور به سر می برند زیرا نگران اتهام به همکاری با رژیم صدام حسین هستند.

پادشاهی های عربی حاشیه خلیج فارس که آنجا طایفه های سنی (سلفی) روی کار هستند، از این نهضت خودجوش معترضان سنی عراقی علیه دولت نوری المالکی به نفع خود استفاده می کنند. عربستان سعودی و قطر در رابطه با عراق به ویژه فعال هستند که از طریق سرویس های ویژه و سازمان های غیر دولتی به گروه های مختلف مخالفان مسلح عراق کمک های مالی، مادی و نظامی می فرستند. بخش عمده این پول به دست گروه های تندرو مانند وهابی ها و القاعده می افتد. به نظر می آید که آل سعود و قطری ها تصمیم گرفتند عراق را به میدان نبرد بین سنی ها و شیعیان تبدیل کنند که تا کنون در کشور همسایه سوریه همین کار را کرده اند. بعید نیست که خاندان های سلفی حاکم بر پادشاهی های خلیج فارس، بدنبال تبدیل کردن تمام منطقه به صحنه مبارزه بین سنی ها و شیعیان باشند تا جریان اسلام شیعی را که از آن تنفر دارند، به این نبرد تعیین کننده نهای بی بکشاند.

برای اثبات دخالت ریاض و دوحه در مناقشه داخلی عراقی می توان به چند واقعیت اشاره کرد. به گزارش رسانه های گروهی عراق، در ناحیه فرات مرکزی گروهی از حدود ۲۵۰ نفر اسلام گرای وهابی بازداشت شدند که با بندر بن سلطان رئیس سازمان اطلاعات سعودی و طارق الهاشمی معاون سابق رئیس جمهور عراق ارتباط داشتند. اهداف این گروهک شامل نه تنها اجرای اعمال تروریستی، فعالیت تخریبی علیه شیعیان عراق و تحریک خصومت های بین مذاهب، بلکه آمادگی تروریست های انتحارطلب برای اجرای عملیات تروریستی در مناطق شیعه نشین (بغداد، کربلا، نجف و دوانیه) بود. آنها به حملات تروریستی به مقدسات شیعیان در کربلا و نجف توجه خاصی می نمودند. هر سال تا ۲۵۰ میلیون دلار آمریکا به تأمین مالی این گروه اختصاص می یافت.

اوایل سال ۲۰۱۳ مقامات عراق مجبور شدند گذرگاه «تربیل» در مرز با اردن را تعطیل کنند که از طریق آن کالاهای صنعتی و مواد خوراکی وارد عراق می شد. تحلیلگران محلی معتقدند که هدف اساسی از این کار، وارد کردن ضربه اقتصادی به گروه سنی ابو ریشه بود که این منطقه را کنترل می کند. این گروه از هر کامیون بزرگی ۳۰۰ دلار بابت عبور از منطقه خود دریافت می کرد. ابو ریشه، شیخ قبیل، یکی از مبتکران اعتراضات در استان «انبر» عراق محسوب می شود. او طرفدار رژیم صدام حسین و حزب بعث بوده و با کشورهای حاشیه خلیج فارس و به ویژه با قطر روابط تنگاتنگی برقرار می کند.

روز ۲۰ مارس سال ۲۰۱۳ شبه نظامیان «لشگرهای مرگ» سنی با سلسله عملیات تروریستی دهمین سالگرد تجاوز نیروهای ایالات متحده به عراق را برگزار کردند. در مناطق شیعه نشین بغداد حد اقل ۵۶ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر عراقی زخمی شدند. دستگاه های انفجاری در چند خودرو کار گذاشته شده بودند که در مناطق شیعه نشین پارک شده بودند. علاوه بر آن، یک تروریست انتحاری با کامیون به مرکز پلیس در حومه جنوبی بغداد حمله کرد. نمایندگان وزارت کشور عراق معتقدند که شبه نظامیان گروهک رادیکال سنی «امارت اسلامی عراق» که با القاعده ارتباط نزدیک دارند، متکرر این اعمال تروریستی شدند. بنا بر این، اعتراضات عرب های اهل سنت عراق در شرایط مداخله فزاینده نیروهای خارجی و قبل از همه عربستان سعودی و قطر در مناطق داخلی توسعه می یابد و با عملیات تروریستی جدیدی توأم می شود که موجب تلفات انسانی در میان افراد نیروی انتظامی و غیر نظامیان می شود.

گفتنی است که نوری المالکی که پیرو مذهب شیعه است، حتی در میان شیعیان عراق از اعتبار و حمایت بی چون و چرایی برخوردار نیست. جنبش های رادیکال شیعی مانند گروه مقتدی الصدر و بعضی رهبران معتبر روحانی، از دولت مرکزی به خاطر عدم تأمین امنیت شهروندان و ناتوانی در دفاع از مقدسان شیعیان در کربلا و نجف انتقاد می کنند و مالکی را به دنبال کردن سیاست غربی و آمریکایی متهم می نمایند.

جدیداً، گرایش اتحاد همه نیروهای سیاسی پارلمانی و غیر پارلمانی مخالف دولت مالکی و تشکیل جبهه واحد مخالفان مشاهده شده است. ایاد علوی رهبر بلوک سیاسی «العراقیه» اظهار داشت که «دولت مالکی نمی تواند کشور را از بحران اقتصادی و سیاسی برهاند» و از نخست وزیر به استعفاى داوطلبانه و برگزاری انتخابات زودرس مجلس دعوت کرد. سنی ها و شیعیان به نشانه اعتراض به سیاست نوری المالکی نمازهای مشترک جمعه را با شرکت رهبران با نفوذ سنی و شیعه کشور بر پا می کنند. مخالفان همه گزینه های احتمالی برکناری رئیس دولت را بررسی می کنند. اوضاع عمومی سیاسی کشور همچنان بغرنج و پیچیده و بسیار مبهم به نظر می آید.

قتل شیخ بوطی، چهره واقعی مخالفان سوری را بر ملا ساخت

سرگئی نیکیتین



روز ۲۱ مارس بر اثر حمله یک تروریست انتحاری به مسجد الایمان واقع در قسمت شمالی دمشق دهها نفر کشته شدند که یکی از آنها «شیخ محمد سعید رمضان البوطی»، عالم برجسته اسلام بود. نوه وی نیز در آن حادثه جان باخت. بشار اسد رئیس جمهور سوریه و احمد معاذ الخطیب رهبر شورشیان همزمان از دست نداشتن خود در این عمل تروریستی اطلاع دادند ولی همدیگر را به قتل شیخ و شاگردان او متهم نمودند. یوسف القرضاوی نظریه پرداز قطری مخالفان سوری هم ارتباط خود را با قتل بوطی نفی کرد. به ظاهر، پرونده قتل یکی از علمای برجسته سنی سوریه می تواند بسیار پیچیده باشد ولی در حال حاضر اکثر علاقه مندان به "مسئله سوریه" درباره ریشه های یورش به این شخصیت روحانی و ترور او تردیدی ندارند.

شیخ بوطی به عنوان مخالف هر گونه افراطگرایی، تندروی و زورگویی

برای اینکه بهتر درک شود ترور سعید رمضان البوطی به نفع کدام نیروها بود، خالی از لطف نیست یادآور شویم شیخ چه کسی بود. شیخ در طول عمر خود پاسدار اسلام سنتی سنی در مقابل گروه های افراطی و از جمله سلفی ها بود. بوطی از اندیشه های ناصرالدین آلبانی، این "مرجع" سلفیت معاصر انتقاد می کرد. وی همچنین مؤلف کتاب «سلفیت مرحله موقت مبارک، نه یک مذهب اسلامی» می باشد. شیخ محمد سعید رمضان البوطی مخالف مصمم توسل به زور به عنوان وسیله دستیابی به اهداف سیاسی بود. وی نقطه نظرهای خود را در این مورد در اثر «جهاد در اسلام» تبیین کرد که در سال ۱۹۹۳ از زیر چاپ در آمد.

بدون تردید شیخ محمد سعید رمضان البوطی به عنوان یکی از محترم ترین و آگاه ترین علمای اسلامی عصر خود در مسایلی که موعظه می کرد، تبحر عمیقی داشت. او در سال ۱۹۶۵ از جامعه الازهر، معتبرترین دانشگاه اسلامی درجه دکترای فقه را گرفت و قبل از آن از دانشکده علوم شریعتی دانشگاه دمشق فارغ التحصیل شده بود. تمام عمر شیخ بوطی با این دانشکده ارتباط دارد. او ابتدا شریعت تدریس می کرد و سپس طی سال های زیادی رئیس دانشکده بود. مرگ این عالم دینی به هنگام تدریس شریعت در مسجد الایمان دمشق حادث شد.

شیخ بوطی همچنین امام مسجد اموی دمشق، رئیس اتحادیه علمای بلاد الشام و عضو شورای عالی آکادمی آکسفورد و بعضی سازمان های معتبر دیگر بود.

او مؤلف نه تنها آثار در زمینه علوم دینی بلکه چند رساله فلسفی است که عنوان یکی از آنها «اروپا از فنون به معنویت: مسأله پل ویران شده» می باشد. چند اثر شیخ به زبان روسی ترجمه شده و در جریان تدریس رشته های دینی به کار گرفته می شود.

شیخ محمد سعید رمضان البوطی در جریان شورش در سوریه خواهان حل و فصل صلح آمیز مناقشه شد. او که به اعتقادات خود وفادار ماند، نتوانست با زورگویی گروه های مخالف سازش کند. این امر تصادفی نیست زیرا بسیاری از آنها می که با بشار اسد مقابله می کنند، همان سلفی هایی هستند که شیخ بوطی درباره آنها کتاب هایی نوشته است. این عالم دینی بدون رودربایستی ماهیت واقعی جنبش معترض سوریه را افشا کرده و به ارتباط آن با کشورهای غرب، قطر، عربستان سعودی و حتی

اسرائیل اشاره می نمود و در حق سربازان "ارتش آزاد سوریه" کلمات تندی بر زبان می آورد. بدیهی است که همین امر باعث افزایش تعداد دشمنان شیخ در میان مخالفان و حامیان آنها شد. در گذشته حتی روحانیون دیگر شیخ را تهدید می کردند. یوسف قرضاوی که شخصیت "به خصوصی" است، این تهدیدها را بر زبان می آورد.

یوسف قرضاوی، "دوست" شیخ بوطی



یوسف قرضاوی عالم اسلامی قطری که در محافل معینی از احترام زیادی برخوردار است و نیز واعظ "کادر رسمی" شبکه تلویزیونی بدشگون «الجزیره» می باشد. وی در پیام خود به مناسبت ترور شیخ بوطی اظهار داشت که "دوست" او بود ولو اینکه شریک مواضع او نبود. قرضاوی همچنین خاطرنشان نمود که کسانی که علیه اسد می جنگند، نمی توانستند شیخ را به خصوص در مسجد به قتل برسانند زیرا آنها مخالف زورگویی در حق علمای دینی در اماکن مقدس دینی هستند. واعظ قطری بشار اسد را مقصر ترور شیخ دانسته و احتمال داد که رئیس سابق دانشکده علوم شرعی را به این خاطر از بین بردند که احتمال انتقال وی به اردوگاه مخالفان وجود داشت.

آقای قرضاوی دروغ گفت. مخالفان سوری با علاقه و لذت زیادی روحانیون سنی، شیعی، علوی و مسیحی را از جمله در معابد آنها ترور می کنند. شورشیان فقط یک هفته بعد از مرگ بوطی، شیخ حسن سیف الدین عالم دیگر سنی را به طور خشونت بار اعدام کردند. سر شیخ را بردند، جسد او را به خیابان انداختند و سر او را بالای مناره مسجدی نصب کردند که او همانجا امام خطیب بود. حسن سیف الدین همانند شیخ محمد سعید رمضان البوطی مخالف مصمم و معتقد توسل به زور برای سرنگونی حکومت سوریه بود. چند ماه قبل از آن، شیخ دیگر سنی به نام محمد احمد عوف صادق از مسجد انس بن مالک دمشق به دست شبه نظامیان کشته شد. شمار علمای شیعی و علوی که توسط مخالفان سوری ترور شدند، به ده ها نفر می رسد.

این سخن هم درست نیست که شبه نظامیان به معابد دست نمی زنند. علاوه بر موارد متعدد ویرانی مقدرات مسیحی بر اثر عملیات «ارتش آزاد سوریه» (که این واقعیت بارها در مطالب «ایران رو» منعکس شده است) و متحدان آن از سازمان «جبهه النصره»، حد اقل یک سند ویدیویی وجود دارد که در آن شبه نظامیان از ویرانی «لانه رافضی» در روستای زرزور ابراز خوشحالی می کنند. اطلاعات درباره ویرانی حسینی شیعیان توسط سازمان «دیدبان حقوق بشر» ارائه شد.

صلاح الدین ابو عرافه عالم برجسته سنی و امام مسجد الاقصی دروغ قرضاوی و حداقل دخالت غیر مستقیم وی در ترور شیخ بوطی را افشا کرد. به گفته وی، واعظ قطری شریک مسئولیت در قبال قتل شیخ محمد سعید رمضان البوطی با مجریان مستقیم این عمل تروریستی وحشیانه است.

اظهارات "علمای" وفادار به مخالفان درباره ترور شیخ بوطی: حرف های غیر مستقیم و مستقیم

در این رابطه موضع گیری اتحادیه علمای سوریه جالب توجه به نظر می آید که اعضای آن طی بیانیه ای اعلام کردند که با وجود عدم موافقت با مواضع شیخ، انفجارها در مساجد و قتل مردم بی گناه را محکوم می کنند. این سازمان که مانند قرضاوی به مخالفان تماماً وفادار است، بشار اسد را به ترور بوطی متهم کرد. ما در فوق مشاهده کردیم مخالفان سوری چگونه مسایل و اختلافات "دینی" را حل می کنند. بدیهی است که "خادمان روحانی" آنها از نظر اخلاقی مواضع مشکوکی احراز کرده اند.

شیوخ عربستان سعودی که در امر سرنگونی بشار اسد، متحد مخالفان و متحد اتحادیه علمای سوریه هستند، بی پرده نقطه نظرهای خود را ابراز می کنند. به عنوان مثال، ابو بصیر طارطوسی، شیخ بوطی را «دروغگویی که در طول عمرش از حکومت

پشتیبانی می کرد»، نامیده و گفت که از مرگ او تأسف نمی خورد. طارطوسی در عین حال از کشته شدن مسلمانان دیگر در آن مسجد اظهار تأسف نمود. عبدالرحمان السدیس امام مسجد الحرام مکه هم از کشته شدن شیخ بوطی خوشحال شد. به گفته این امام، عالم بزرگ سوری، "مجاهدی در راه شیطان" بود. **این سلفی سختگیر مخالف نوآوری، مراتب خوشحالی خود را بر روی صفحه «فیسبوک» خود ابراز کرد.**

جستجوی مقصرین

ببینیم قتل شیخ محمد سعید رمضان البوطی این رکن اسلام سنتی و مدافع سوریه در برابر افراط دینی به نفع چه کسی بود؟ مگر این قتل به نفع بشار اسد بود که در خط مقدم مبارزه با شر مذکور قرار دارد؟ آیا صلاح نیست که فکر کنیم که "یک نفر دیگر او را ترور کرد"؟ در حالی که شخصیت های رسمی مخالفان سوری و روحانیون نزدیک به آنها که با حامیان اروپایی و آمریکایی در ارتباط هستند، حد اقل سعی می کنند خود را تبرئه کنند، "مبارزان با رژیم" در سطح پایین و الهام دهندگان سعودی آنها به خود این زحمت را نمی دهند.

بعد از مگر شیخ فرضیه های دور از عقل و منطق درباره این رویداد ظاهر شدند. دختر شیخ، بشار اسد بیچاره را به قتل او و تهدید به تجاوز به خواهرانش (خواهران دختر شیخ) متهم کرد. بعد از آن اعلام شد که گویا شیخ بوطی منفجر نشده بلکه تیرباران شد. **تا کنون بخش عمده هذیان هایی که در رابطه با مرگ شیخ پخش شده، تکذیب شده است ولی مجریان این عمل تروریستی شناسایی نشده اند.** با این حال، امید به انتقام خون شیخ وجود دارد. بشار اسد بلافاصله بعد از قتل شیخ اعلام کرد که افراطیون به دست سربازان ارتش سوریه از روی صفحه زمین پاکسازی خواهند شد.

واکنش جامعه جهانی به قتل شیخ بوطی

بخش قابل توجه جامعه جهانی شریک واکنش منفی به این ترور وحشیانه عالم دینی و شاگردان او شد. بر طبق بیانیه وزارت

امور خارجه ایران، **این عمل تروریستی چیزی جز جنایت علیه دین اسلام و تمام بشریت نیست.** نمایندگان جمهوری اسلامی ایران تردیدی ندارند که ترور شیخ توسط رژیم های آمریکایی و صهیونیستی طراحی شد که به این منطقه اسلحه فرستاده و نیروهای ضد دولتی را آماده می کنند. مقامات رسمی تهران همچنین عمل تروریستی وحشیانه در مسجد الایمان را به شدت محکوم کردند. در بیانیه ویژه وزارت امور خارجه ایران همه اعمال تروریستی دیگر در سوریه محکوم شدند. **ایران نه تنها به ریشه های صهیونیستی، اروپایی و عربستانی این پدیده**



اشاره کرده بلکه مطابق با روحیه شیخ شهید، از طرفین درگیر به گفتگو دعوت کرد. به عقیده تهران، توجه مسلمانان و آزادگان جهان باید به این مورد فاحش ترور یک عالم اسلامی جلب شود. **نمی توان این حوادث را مسکوت گذاشت زیرا ادامه سکوت باعث تکرار این عملیات می گردد.** تهران بر اجرای تحقیقات هر چه سریع تر بین المللی در این قتل و پیگرد هر چه شدیدتر عوامل آن تأکید می نماید.

آیت الله محسن اراکی رئیس مجمع جهانی تقریب مذاهب مرگ شیخ بوطی را شهادت خواند در حالی که محمد علی تسخیری مشاور رهبر معظم روحانی ایران خاطرنشان کرد که وفات شیخ، ضایعه بزرگی برای جهان اسلام است. دانشجویان سوری که در روسیه و ایران تحصیل می کنند و حتی نمایندگان حزب الله لبنان ترور شیخ را محکوم نمودند.

گاهی سیاستمداران کشورهای غیر دوست سوریه که به "مسأله سوری" توجه زیادی می کنند، تاب نمی آورند. به عنوان مثال، «علی اوز گوندوز» نماینده مجلس و عضو حزب جمهوری خواه ملی ترکیه نه تنها اسرائیل، آمریکا، قطر و عربستان سعودی (که شیخ هم به دفعات آنها را ذکر می کرد) بلکه دولت ترکیه را که از مخالفان سوری حمایت گسترده‌ای می کند، به ترور شیخ محکوم نمود.

مراسم عزاداری به مناسبت مرگ عالم اسلامی در بعضی کشورهای اروپایی برگزار شد. به عنوان مثال، در پاریس میتینگ اعتراض به این قتل خشونت بار بر پا شد. نه تنها سوری ها بلکه نمایندگان جمعیت های قومی و ساکنان بومی فرانسه مراتب همبستگی خود را با موضع گیری شیخ ابراز کردند. **در روسیه نیز چنین مراسمی بر پا شد از جمله در مسجد مرکزی «شهر گروزنی» نماز میت برگزار شد.** مردم در آن روز، ترور شیخ بوطی و شاگردانش را با قاطعیت تمام محکوم کردند.

شورای مفتیات روسیه نیز در پایگاه اینترنتی رسمی خود به نزدیکان و بستگان شیخ تسلیت ابراز کرد. **در بیانیه‌ای که منتشر شد ترور شیخ بوطی خبر غم انگیزی خوانده شد ولو اینکه در متن بیانیه هیچ گمانه‌ای درباره مقصرین این رویداد ذکر نشده است.** گفتنی است که همدردی شهروندان روسیه با مردم سوریه که شیخ محمد سعید رمضان البوطی را از دست دادند، فرمالیته محض نیست زیرا دانشجویان روسی هم که در سوریه علوم اسلامی یاد می گرفتند، در جلسات درس شیخ شرکت می کردند. در این رابطه جا دارد گفته شود که **بسیاری از مسلمانان روسیه از شورای مفتیات روسیه انتظار داشتند که در خصوص ترور این شخصیت بزرگ مواضع مشخص تری ابراز نماید.**

عده‌ای هم اکنون به تشبیه شهادت شیخ محمد سعید رمضان البوطی و کشته شدن سید افندی چیرکه‌ای روحانی برجسته مسلمانان روسیه پرداخته اند. در هر دو مورد انفجاری که توسط تروریست انتحاری بر پا شد، سبب مرگ آنها شد. هر دو روحانی کشته شده، ارکان سنت اسلامی، مبارزان با وهابیت و سلفیت، طرفداران گفتگو و مخالفان زورگویی هستند. در این رابطه بد نیست درباره ریشه های مشترک و احتمالاً "عروسک گردانان" مشترک این دو جنایت، تفکر و تأمل بکنیم.

بعد از شیخ بوطی

ترور شیخ محمد سعید رمضان البوطی چه پیامدی خواهد داشت؟ اگر کسانی را در نظر بگیریم که شریک اعتقادات شیخ هستند، همانطور که آیت الله محسن اراکی اظهار داشت، این رویداد نه تنها باعث یکپارچگی همه پیروان اسلام ناب و تشکیل جبهه متحد آنها می شود، بلکه باعث پیروزی کامل آنها بر افراطیون و تروریست هایی خواهد شد که جان هزاران شهروند غیر نظامی را تهدید می کنند. امیدواریم که این قربانی که شیخ بوطی بر مذبح گذاشت، به هدر نرود. ترور وی، هم چهره واقعی مخالفان سوری و هم متحدان آنها یعنی رژیم های قطر، عربستان سعودی، دولت های ایالات متحده، اسرائیل و ترکیه را به نمایش گذاشته است. شهادت شیخ بوطی و بسیاری از رهبران روحانی دیگر سوریه می تواند فرق نهایی را بین خیر و شر در این کشور بگذارد. **بر خلاف دروغ پردازی های قیام کنندگان و رسانه های متحد آنها نظیر الجزیره، دولت بشار اسد "رژیم خونخوار علوی" نیست، بلکه نهاد مورد حمایت مردم کشور و از جمله مردم اهل سنت سوریه است.** شهید بوطی تنها عالم بزرگ سنی نبود که ماهیت این مناقشه را درک کرده و فریب دعوت ها و وعده های مخالفان را نخورد. نباید فراموش کرد که احمد بدرالدین حسون مفتی سوریه هم شریک این مواضع است که حتی کشته شدن پسرش به دست شبه نظامیان باعث نشد که او به دولت مشروع کشور خیانت کند. بسیاری از علمای دینی، سیاستمداران، نظامیان و شهروندان عادی سوریه شریک این دیدگاه ها هستند.

ولی مخالفان از ترور این شخصیت بزرگ دینی چه سودی برده اند؟ بدون تردید، آنها احساس رضایت عمیق کرده و از این فرصت برای ترساندن مردم عادی و روحانیون سوریه و نمایش زور خود استفاده می کنند. همچنین یک منتقد نیرومند مخالفان که به اوضاع کشور و ماهیت جنبش معترض آگاه است و از اعتبار بزرگ و روابط گسترده بین المللی برخوردار است از بین رفته است.

ولی ترور شیخ بوطی، این حریف نیرومند عقیدتی، می تواند حکم باری را داشته باشد که باعث غرق شدن کشتی فرسوده مخالفان سوری شود. ترور شیخ احتمالاً چهره واقعی مخالفان دولت دمشق را به همه انسان های سالم اندیش سوریه و جهان نشان خواهد داد. شبه نظامیان و اشراری که نه فقط زورگویی را توجیه می کنند بلکه بدان دست می زنند، و نه تنها به بهترین شهروندان کشور لعنت می فرستند بلکه آنها را به قتل می رسانند، و نه تنها مردم را می ترسانند بلکه آنها را ترور می کنند، نمی توانند طی مدت زیادی از حمایت رژیم هایی برخوردار باشند که مدعی متمدن بودن هستند. **ممکن است از ۲۱ مارس سال ۲۰۱۳ انزوای دولت سوریه رو به تضعیف بگذارد** که ما به همین امر امیدوار هستیم.

در خاتمه چند ملاحظه پایانی اضافه می کنیم. شبه نظامیان سوری که شیخ محمد سعید رمضان البوطی را ترور کردند، ظاهراً او را که به گفتگو، حسن تفاهم، اعتدال و صبر دعوت می کرد، رهبر اسلامی شایسته خود نمی دانستند. **جدیداً یاسر العجلونی شیخ سلفی اردنی طی "فتوای مشروعی" به افرادی که علیه بشار اسد قیام کردند اجازه داد زنان غیر مسلمان و غیر سنی را تصاحب کرده و به آنها تجاوز نمایند.** این "عالم دینی" با تصمیم درخشان خود به همه ما نشان می دهد رهبر روحانی واقعی رزمندگان نیروهای مخالف سوریه چگونه باید باشد. اگر بخش عمده مردم کشورهایی که از مبارزه با رژیم سوریه حمایت می کنند، به این واقعیت پی ببرند، هاله دمکراتیکی که گویا دور سر مخالفان وجود دارد از بین رفته و به زودی در سوریه صلح برقرار خواهد شد.

ترکیه و اسرائیل، پیمان کاران فرعی بازسازی منطقه به سبک آمریکایی

اکرام نور شبیری

روی پوستر یکی از شرکت های گردشگری تل اوویو حروف بزرگی به چشم می خورد: «اسرائیلی ها ترکیه را دوست دارند». شرکت های گردشگری خوشبین هستند و امیدوارند که گردشگران اسرائیلی دوباره استراحتگاه های آنتالیا را پر کنند که همانطور چهار سال پیش همین وضع مشاهده می شد. بالاخره «یبی» نتانیاهو از اردوغان نخست وزیر ترکیه عذرخواهی کرد و اردوغان این عذرخواهی را پذیرفت. رسانه های گروهی غرب می گویند که سفر باراک اوباما به منطقه خاور میانه حداقل به خاطر آشتی ترکیه با اسرائیل می تواند موفقیت آمیز محسوب شود. دو دولت نیرومند و با نفوذ منطقه دوباره به همدیگر نزدیک تر می شوند و برای



حرکات مشترک سیاسی بر میدان مین گذاری شده "بازسازی قالب" خاور میانه آماده هستند. ولی آیا روابط آنها بعد از سلسله حرکات تند نمایشی در حق همدیگر می تواند پایدار باشد؟ هدف تشریک مساعی آنها کدام خواهد بود؟ پاسخ درست به این پرسش ها را اوضاع خاور میانه، «هلال شعی» ایران بزرگ و جمهوری های شوروی سابق آسیای مرکزی و ماورای قفقاز تعیین خواهند کرد.

عصر توافق صمیمانه قبل از اردوغان

ترکیه اولین کشور اسلامی بود که در سال ۱۹۴۹ اسرائیل را به رسمیت شناخت. آنکارا به عنوان سنگر خط مقدم جبهه ناتو در منطقه و تل اوویو به عنوان نیروی قهری مقابل «سوسیالیسم عربی»، محکوم به تشکیل ائتلاف بودند. به خصوص اینکه این امر جوابگوی منافع ایالات متحده، متحد راهبردی اساسی آنها بود. شراکت و اشتراک منافع آنها به وسیله قرارداد یا به عبارت دقیق تر، پروتکل سال ۱۹۵۸ تثبیت شد که توسط ادنان مندرس نخست وزیر ترکیه و دوید بن گوریون، شخصیت اسطوره ای اسرائیلی به امضا رسید. آن سند ناظر بر همکاری های بسیار گسترده در زمینه های نظامی و اقتصادی بود در حالی که در یادداشت تفاهم الحاقی مبارزه مشترک با افراطگرایی (که در آن زمان فعالیت فلسطینی ها و کردهای ترکیه مد نظر بود) و مقابله با "نفوذ رو به گسترش شوروی" پیشینی شده بود.

بعد از پیروی انقلاب سال ۱۹۷۹ در ایران این ائتلاف تقویت شد زیرا آنکارا و تل اوویو از حریف مشترک جدی ژئوپلیتیکی برخوردار شدند. تقویت ایران منافع هر دو کشور را تهدید می کرد. از قرار معلوم، دوستی علیه یک طرف ثالث باعث یکپارچگی هر چه بیشتر "دوستان" می شود. انقلاب در ایران خطر مشترکی را ایجاد کرد که نخبگان دو کشور در برابر آن متحد شدند و ائتلاف آنها از تحرک و پویایی داخلی برخوردار شد که به وسیله خطر خارجی تشویق می شد.

در سال ۱۹۹۱ که جنگ سرد در شرف پایان بود، ترکیه و اسرائیل روابط دیپلماتیک بین دو کشور را به سطح سفرا منتقل کردند. پنج سال بعد موافقتنامه تمام عیار نظامی بین دو کشور منعقد شد که علاوه بر صدور جنگ افزار اسرائیلی به آنکارا و نوسازی هواپیماهای جنگی ترکیه در اسرائیل، شامل تشکیل گروه مشترک مطالعات نظامی - راهبردی، آموزش افسران ترکیه در اسرائیل و تبادل اطلاعات امنیتی بود. در مفاد موافقتنامه، برگزاری رزمایش های مشترک نیروی زمینی، دریایی و هوایی، پروازهای تمرینی هواپیماهای ترکی در آسمان اسرائیل و هواپیماهای اسرائیلی در آسمان ترکیه ذکر شده بود. آن موافقتنامه در جریان دوره اول نخست وزیری بنیامین نتانیاهو امضا شده و تا کنون یکی از مهمترین موفقیت های دیپلماتیک اسرائیل محسوب می شود. عواقب انعقاد آن قرارداد فقط به امور نظامی ختم نمی شد. اجرای آن باعث برقراری روابط تنگاتنگ بین نخبگان سیاسی و نظامی و

اطلاعاتی دو کشور و به وجود آمدن بینش مشترک آنها درباره خطرات خارجی و معادلات ژئوپلیتیکی منطقه شد. در این رابطه لابی اسرائیلی در ایالات متحده و امکانات آن عامل مهمی بود. آنکارا از طریق نزدیک کردن روابط با تل اوویو می توانست از امکانات این لابی استفاده کند که این امر بزودی به ثمر نشست. با تلاش لابی اسرائیل در آمریکا موانعی بر سر راه صدور قطعنامه کنگره برای برسمیت شناختن قتل عام ملت ارمنی ها ایجاد شد که تحت فشار لابی ارمنی تهیه شده بود.

در سال ۱۹۹۷ سفرهای اسحاق مورداخای وزیر دفاع اسرائیل به ترکیه و توران تایان وزیر دفاع ترکیه به اسرائیل صورت گرفتند. چند هفته بعد از سفر وزیر ترکیه، ژنرال چویک بیر رئیس ستاد کل ارتش ترکیه به همراه ۲۳ افسر برای ملاقات با مورداخای از راه رسید. اوایل ماه ژانویه سال ۱۹۹۸ اولین رزمایش نیروی دریایی اسرائیل، ترکیه و ایالات متحده تحت عنوان «پری دریایی مطمئن» برگزار شد.

همکاری نظامی به توسعه روابط اقتصادی بین دو کشور تحرک بخشید. ۲۸ اوت سال ۱۹۹۶ قرارداد درباره همکاری در زمینه صنایع دفاعی به امضا رسید و در سال ۱۹۹۸ در جریان سفر مسعود ییلماز نخست وزیر وقت ترکیه به اسرائیل قرارداد درباره تجارت آزاد منعقد شد.

این نگاه به سابقه روابط تل اوویو- آنکارا در عصر جنگ سرد برای آن لازم است که روشن گردد که توافق و شراکت دو کشور از همان ابتدا منوط به وجود دشمن خارجی یعنی شوروی- روسیه، سوریه و ایران بود و به همین علت به طور هر چه بیشتر پاسخگوی منافع ایالات متحده در منطقه بود. این شراکت در واقع ابزار سیاست آمریکا بود و از توجه و حمایت آن برخوردار می شد. در حقیقت امر، منافع آمریکا در منطقه بود که پایه های شراکت ترکی - اسرائیلی را پی ریزی کرد.

گفتنی است که جهت گیری ضد سوری و ضد ایرانی این ائتلاف بر کسی پوشیده نبود. متحدان دیگر آمریکا در منطقه از این امر راضی بودند. وقتی سوریه که در آن زمان توان تجاوزکارانه این ائتلاف را احساس کرده بود، در اجلاس اتحادیه کشورهای عرب صدور قطعنامه ای را پیشنهاد کرد که همکاری نظامی بین ترکیه و اسرائیل را محکوم کند، این ابتکار نه تنها رد شد بلکه نمایندگان اردن و عمان اظهار داشتند که ائتلاف آنکارا - تل اوویو جهان عرب را تهدید نمی کند. این امر باعث تعجب کسی نشد. پادشاهی های نفتی حاشیه خلیج فارس و عبدالله دوم پادشاه اردن یک بار دیگر نشان دادند که منافع آمریکا برای آنها اهمیت بیشتری دارد تا مسأله فلسطین و بیت المقدس.

اردوغان در جستجوی صفر

هنگامی که حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ به طور یکجانبه به قدرت رسید، سیاست خارجی آنکارا به ارتعاشات بی نظمی شباهت پیدا کرد که نام آن را «صفر مسئله با همسایگان»، «حد اکثر یکپارچگی» و «دیپلماسی منظم» گذاشتند. ولی این هرج و مرج و روابط بی نظمی از منظر داخلی برخوردار بود. عضویت در ناتو و پیوستن به عضویت اتحادیه اروپا اولویت های راهبردی نخبگان سیاسی ترکیه بوده و می باشد. اردوغان و ریاست حزب وی با مسأله دیگری روبرو شدند که چگونه اعتبار خود را در صحنه سیاست خارجی بالا ببرند، به عنوان "شریک ویژه" غرب شناخته شوند و در عین حال حمایت مردم کشور را از دست ندهند.

ارزش های اسلامی که رهبران حزب عنوان می کردند تنها ابزاری بود که اردوغان برای به دست آوردن "موقعیت ویژه برای ترکیه" انتخاب کرده بود. این پاسخی به رشد ملی گرایی در کشور و تمایل نخبگان سیاسی ترکیه به کسب برتری منطقه ای و رهبری در جهان ترکی بود. با تجزیه و تحلیل دقیق اقدامات آنکارا، این برداشت به دست می آید که اردوغان و داوود اوغلو در سیاست خارجی نقش "میانجیگر دائمی" را برای خود انتخاب کرده اند. این رفتار فقط در فاصله کوتاه می تواند باعث موفقیت شود. اردوغان در تلاش خود برای به دست آوردن امتیازات هر چه بیشتر در چشم جهان اسلام، ترجیح داد نسبت به اسرائیل مواضع شدیدی اتخاذ کند که این امر ناگزیر باعث بحران روابط و بالتبع کاهش امکانات ترکیه در زمینه مانورهای دیپلماتیک گردید. اولین بحران در روابط بین ترکیه و اسرائیل زمانی رخ داد که آنکارا به منظور بالا بردن اعتبار خود در میان رأی دهندگان مسلمان در فوریه

سال ۲۰۰۶ اولین کشوری شد که خالد مشعل رهبر حماس، بعد از پیروزی در انتخابات فلسطین، از آن دیدار به عمل آورد. در نتیجه بحرانی که بروز کرد، لابی اسرائیل حمایت خود را از ریاست جدید ترکیه سلب نمود.

ولی این تازه اول کار بود. مذاکرات بین اسرائیل و سوریه که با میانجی‌گری ترکیه در سال ۲۰۰۷ برگزار شد، می‌تواند اساس روند حل و فصل صلح آمیز مناقشه خاورمیانه را تشکیل دهد. ترکیه با موفقیت بین طرفین میانجیگری می‌کرد و به نظر می‌آمد که تا دستیابی به هدف مطلوب آنکارا یعنی کسب احترام ویژه و امکان حل و فصل مهمترین مسایل منطقه، فاصله‌ای باقی نمانده است. ولی مذاکراتی که به موفقیت نزدیک بود، به وسیله عملیات «سرب مذاب» قطع شد که روز ۲۷ دسامبر سال ۲۰۰۸ توسط تل‌آویو در نوار غزه شروع شد. این عملیات بلافاصله بعد از سفر اهود آلمرت نخست‌وزیر وقت اسرائیل به آنکارا رخ داد و ترکیه احساس کرد که فریب خورده‌اند. ولی در حقیقت امر، این انتقام خروج یکجانبه از ائتلاف ترکی - اسرائیلی بود.

تلاش‌های آنکارا برای ایفای نقش ویژه در گفتگوی غرب با ایران درباره برنامه هسته‌ای ایران به همین اندازه ناموفق بود. آنکارا بر اهمیت روابط با ایران تأکید می‌کرد و تظاهر می‌کرد که از تحریم‌هایی که واشنگتن در ژانویه سال ۲۰۱۲ علیه جمهوری اسلامی اعمال کرد، حمایت نمی‌کند. اردوغان صحبت از حق ایران برای اتم صلح آمیز می‌کرد و می‌گفت که به کسی اجازه



نخواهد داد بین ایران و ترکیه تفرقه بیندازد. ولی ترکیه همزمان با این سخنان دنبال صادر کنندگان حامل‌های انرژی برای جایگزینی ایران در بازار خود می‌گشت و تانر ییلدیز وزیر انرژی همیشه بر ضرورت توسعه حامل‌های انرژی از عربستان سعودی، لیبی و به ویژه آذربایجان تأکید می‌نمود.

این تناقض در همه زمینه‌ها مشاهده می‌شد. مسئولین ترکیه سعی می‌کردند با پادشاهی‌های عربی "روابط ویژه‌ای" برقرار کنند ولی یک روز بعد از آن اردوغان اعلام می‌کرد که گسترش بیش از حد فعالیت

خارجی پادشاهی‌های خلیج فارس و اشاعه وهابیت از طرف آنها باعث نگرانی او می‌شود. ولی واقعیت جالب این است که نه تنها عبدالله گل رئیس‌جمهور فعلی ترکیه ۸ سال به عنوان مشاور اقتصادی بانک اسلامی توسعه در جده (عربستان سعودی) کار کرده و بعضی سیاستمداران بانفوذ کنونی ترکیه با آن پادشاهی پیوندهای نزدیکی دارند، بلکه هر سال از پادشاهی‌های خلیجی به ترکیه ۶ الی ۱۲ میلیارد دلار "پول سبز" ارسال می‌شود. همین امر باعث شک و تردید درباره خلوص اظهارات ضد سعودی رهبران سیاسی ترکیه می‌شود.

این عدم پیگیری به قدری آشکار بود که نمی‌توانست موجب مجازات نشود. "تعامل ویژه‌ای" با تهران برقرار نشد و با ریاض و دوحه توافق تمام عیار درباره سوریه و "آباد کردن آن بعد از اسد" حاصل نشد. و اما تل‌آویو که همیشه "به فکر خویش" است و در همه ائتلاف‌ها دنبال سود خود می‌گردد، تصمیم گرفت که اردوغان از خوردن یکی دو سیلی آسیبی ندیده و فقط تربیت خواهد شد. در نتیجه، دور جدید بحران روابط دوجانبه مانند جنجال در داووس-۲۰۰۹ و قضیه «کشتی صلح ترکیه» بروز کردند. البته این رویدادها به طور کامل وصف شده و نباید از نو بازگو شوند. مهمتر این است که ائتلاف مذکور با وجود همه پیچ و خم‌های روابط و رسوایی‌های علنی، به حیات خود ادامه داده است ولی به صورتی که عموم مردم کمتر تشخیص می‌دهند.

اوبامای آشتی دهنده

دو عامل، برداشت عمومی از موفقیت باراک اوباما در نقش عامل صلح و آشتی بودن بین آنکارا و تل‌آویو و عذرخواهی‌های تاریخی اسرائیل را تضعیف می‌کند. آری، آنکارا و تل‌آویو در سطح رسمی به تبادل بیانات شدید پرداخته بودند و در سطح عمومی هم تنش وجود داشت و حتی فیلم ممتاز «وادی گرگ‌ها، فلسطین» با شرکت نجاتی ششماز هنرپیشه درخشان ترک ساخته شد. ولی روابط اقتصادی بین دو کشور در آن مرحله هم به خوبی توسعه می‌یافت. طی ۱۰ ماه اول سال ۲۰۱۰ (در سال رویداد «ماوی

مرمه) واردات اسرائیل از ترکیه به میزان ۱۸٪ افزایش یافت و صادرات اسرائیل به ترکیه به میزان ۲۹٪. بر طبق آمار مؤسسه صادرات اسرائیل؛ از ژانویه تا اوت سال ۲۰۱۱ تجارت بین اسرائیل و ترکیه به میزان ۲۶٪ افزایش یافته و به ۲.۸ میلیارد دلار رسید. در همان مدت واردات از ترکیه به میزان ۲۳٪ رشد کرد. پس تیرگی جدی روابط کجاست؟

آری، دولت اردوغان برای مدتی سفارش های دولتی از صنایع دفاعی اسرائیل را به حال تعلیق در آورد. اسرائیل به نوبه خود از اعاده پنج فروند پهپاد «هرون» که به عوض کردن موتور نیاز داشتند، به ترکیه خودداری کرده و از صدور موشک های باراک-۸ و تجهیزات زرهی جت تانک های ام-۶۰ صرف نظر کرد. نوسازی چهار «آواکس» که ترکیه از آمریکا خریده بود و قرار بود شرکت اسرائیلی IAI-Elta بر روی آنها برنامه پشتیبانی معادل ۲۵ میلیون دلار را نصب کند، به حال تعلیق درآمد. ولی وقتی اعتراضات مردم فروکش کرد، همکاری نظامی فنی به راستای عادی خود بازگشت در حالی که همکاری سرویس های ویژه هیچ وقت قطع نمی شد.

این برداشت ایجاد می شود که تیرگی علنی روابط با اسرائیل که اردوغان بدان تن داد، عمدتاً "مصرف داخلی" داشت. ولی در حقیقت امر روابط با اسرائیل برای ترکیه اهمیت زیادی داشت به خصوص با توجه به منافع بلند مدت این کشور و گام های نمایشی اردوغان حتی اگر با استقبال بخشی از جامعه ترکی روبرو شده باشد، توافق بین نخبگان ترکیه را قوی تر نکرد.

قطع روابط با اسرائیل به ترکیه هیچ امتیاز خارجی و اقتصادی نداد؛ توازن روابط با همسایگان منطقه ای را بر هم زد و مواضع آنکارا در مذاکرات با عربستان سعودی و قطر را تضعیف کرد. اردوغان بایستی با آبروریزی هر چه کمتری از این وضع خارج شود. به همین علت رسانه های گروهی آشتی علنی را به عنوان رویداد مهم جهانی جلوه دادند.

کنه آشتی که با میانجی گری باراک اوباما صورت گرفت، آن بود که سه هنرپیشه واشنگتن - آنکارا - تل اوپو در برابر جامعه جهانی، یک نمایشنامه صحنه سازی کردند. واشنگتن در نقش میانجی گر نفوذ خود را در دو کشور کلیدی منطقه به نمایش گذاشت که این رویداد انتقادات از سیاست خاور میانه ای دولت فعلی آمریکا را تا حدودی کاهش داد. اسرائیل خود را دولتی نشان داد که می تواند به سازش تن دهد در حالی که آن را همیشه به عدم آمادگی برای سازش متهم می کنند. اردوغان نزدیک بود به عنوان «قهرمان ملی دنیای ترک زبان» شناخته شود.

در نتیجه، ائتلاف رسماً احیا شده و برای حل و فصل مسایل منطقه و فضاهای مجاور که واشنگتن تعیین کرد، آماده است. علاوه بر آن، برای آنکارا و تل اوپو ساده تر خواهد شد که تشریک مساعی خود را در بلاد الشام، پیرامون ایران، در قفقاز و در آسیای مرکزی را برای محافل اجتماعی خود توضیح دهند.

ایران، روسیه و ائتلاف قدیمی جدید

روشن است که ایالات متحده به این ائتلاف جدید چه نیازی دارد. کنه بازسازی منطقه که واشنگتن ده سال پیش شروع کرد، چیست؟ قرار است در کشورهای خاور میانه (و مناطق دیگر) نخبگان سیاسی به قدرت برسند که بر اثر "نوسازی های ملی" شکل گرفته و راه غربی را تنها راه ممکن توسعه می دانند و جامعه مصرفی را ایده آل محسوب می کنند (البته با ویژگی های محلی).

ولی تحقق این طرح با موانع جدی روبرو شد. واشنگتن نفوذ اسلام را دست کم گرفته و در جذابیت «شیوه زندگی غربی» برای مردم کشورهای منطقه، دچار مبالغه شد. فعلاً سنت گرایان اسلامی زمام امور را به دست می آورند. در طول سال هایی که رژیم های مورد حمایت کمتر یا بیشتر واشنگتن با این نیروها مبارزه می کردند، به عنوان ساختار انعطاف پذیر سیاسی شکل گرفتند که از حمایت و علاقه مردم برخوردارند و می توانند در شرایط "هرج و مرج هدایت پذیر" فعالیت کنند. ولی کاخ سفید خوشبینی خود را از دست نداده و به طور منطقی اعلام می کند که همه چیز در حال تغییر و تحول است و اینکه تا پنج سال دیگر «کف جویبار بهاری» ریخته و نیروهای وابسته به آمریکا به قدرت خواهند رسید.

ولی فعلاً واشنگتن با مسأله تبدیل "ماده قابل اشتعال" یعنی نیروهایی دست به گریبان است که غرب آنها را پرورش داده و حالا آنها را تحویل نمی گیرد و اسلامگرا و تروریست می نامد. نارضایتی نیروهای "معتدل" را باید به کجا کانالیزه کرد؟ تنها به اندیشه قدس یعنی بازگشت بین المقدس. مبارزه سیاسی بر سر این مسأله ۶۵ سال است که ادامه دارد و می تواند به همین اندازه ادامه یابد، چنانچه ایالات متحده و تمام غرب بتوانند معادله نظامی - سیاسی کشورهای نوسازی شده بر اثر بهار عربی و ائتلاف ترکیه - اسرائیل را حفظ کنند. تاریخچه حمایت کشورهای عربی از جنبش مقاومت فلسطینی نشان می دهد که این کار دشوار نیست. آنکارا در این زمینه نقش مبتکر روند صلح جدید را ایفا خواهد کرد زیرا از تجربه این کار و پیوندها با محیط فلسطین برخوردار است.

برای اسرائیل و ترکیه در سوریه نیز کار تهیه شده است. بر طبق برداشت های تحلیلگران واشنگتن، اقدامات مشترک آنها باید اولاً، از تبدیل شدن مناطق مرزی به «اراضی وحشی» یعنی یک نوع سومالی جدید در منطقه خاور میانه جلوگیری کنند، ثانیاً، هر کاری بکنند که ریاض و دوحه از سرنگونی دولت سوریه حد اکثر سود را نبرند؛ و ثالثاً حزب الله را هر چه بیشتر تضعیف کرده و از صحنه منطقه‌ای برکنار نمایند.



واشنگتن همچنين امیدوار است که "میانه روان" با تلاش مشترک ترکیه و اسرائیل به رویارویی سنی - شیعی که از خارج تحریک می شود، کشانده شوند و در مبارزه با افزایش اهمیت ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای شریک شوند. جمهوری اسلامی ایران حریف اساسی این ائتلاف در منطقه بوده و می باشد ولی تلفیق تهدید های اسرائیلی و "روش های نرم" ترکیه امکانات اعمال فشار بر تهران را به طور قابل توجهی گسترش می دهد.

و اما نیروهای «سازش ناپذیر» در گسترش «اسلام تجاوزکارانه» در هلال شیعی، در قفقاز و آسیای مرکزی شرکت خواهند کرد که این "ضلع" ائتلاف اسرائیلی - ترکی، روسیه را نشانه می رود. تحریک مساعی ترکیه و اسرائیل تا کنون موجب گرایش ضد روسی و ضد ایرانی جمهوری آذربایجان شده است. ولی این نقطه مقصد نهایی نیست زیرا در آینده قرار است ساختار جدید غربگرایانه قفقاز جنوبی ایجاد شود. نتایج سفر اردوغان به قرقیزستان که دیروز خاتمه یافت، نیز باعث تأمل و تفکر جدی می شود. نخبگان روسیه گرای بیشکک تا آن حد قوی نیستند که مسکو تصور می کند و در شرایط جاری ترکیه در قرقیزستان نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قوی تری دارد تا روسیه.

برای مسکو و تهران زمان تفکر درباره برخورد خود با ائتلاف اسرائیلی - ترکی و راهبرد احتمالی آن فرا رسیده است. این ائتلاف، آلتی در دست ایالات متحده و یک نوع واگذاری امور منطقه به دیگران است. ولی ویژگی کاربردی این ائتلاف بر تعداد چالش های مطرح برای سیاست خارجی کشورهایی می افزاید که این ائتلاف علیه آنها طراحی شده است.

شهرزاد به سبک آمریکایی، یا هزار و یکمین قصه درباره روابط ایران با القاعده

"هیچ پنهانی نیست که روزی آشکار نشود". این اصطلاح در پرتو تحولات جاری سوریه رنگ جدیدی کسب می کند. "ناگهان" معلوم می شود که القاعده که غرب برای مقابله با آن صدها میلیون دلار خرج می کند، متحد ایالات متحده و اتحادیه اروپا شده است. اگر ببینیم "شعب محلی القاعده" در پاکستان، شام، مغرب و مناطق دیگر چه کسی را هدف ضربات خود قرار می دهند، تصویر تعجب آوری در برابر چشمان ما نمایان خواهد شد: عمدتاً کسانی هدف ضربه "تروریست بین المللی اسلامی" قرار می گیرند که به دلایل مختلف مخالف پیشبرد منافع غرب در این مناطق هستند. ولی آنچه



که باز هم تعجب بیشتری را سبب می گردد، آن است که ایران را همچنان به برقراری روابط با القاعده متهم می کنند.

«کندی رایس»، مبارز نامدار در راه دموکراسی در سراسر جهان ادعا کرده بود که «ایران کشوری بوده و می باشد که یکی از مهم ترین حامیان تروریسم در مناطق حساس برای ما نظیر لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان به حساب می آید».

ولی وقتی دلایل عینی دست داشتن ایران در حمایت از تروریست ها و القاعده درخواست می شود، همه به لکننت زبان می افتند و نمی توانند هیچ واقعیت مستدلی ارائه دهند که از اینجا می توان به یقین نتیجه گرفت که همه اتهامات علیه ایران مبنی بر حمایت از تروریسم، بخشی از کارزار برنامه ریزی شده تبلیغاتی در جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی است.

در ماه ژوئن سال ۲۰۰۸ گردون براون نخست وزیر وقت بریتانیا دستور داد داریی بانک های ایرانی که در خاک این کشور فعالیت می کنند، توقیف شود. وی برای موجه کردن این تصمیم از گزارش سازمان اطلاعات استفاده کرد که بر طبق آن گویا ایران به طالبان و گروه های القاعده در افغانستان اسلحه می دهد که این امر باعث قتل نظامیان بریتانیایی می شود. حالت تصنعی این اتهامات به قدری آشکار بود که «کریس آلکسانتر» معاون نماینده سازمان ملل در افغانستان که قبل از آن سفیر کانادا در کابل بود، آن را تکذیب کرد. وی در مصاحبه با Canwest News Service اظهار داشت که «ایران نقطه مبدأ ارسال اسلحه برای طالبان نیست. این ادعا قطعاً مقرون به حقیقت نیست. در حقیقت امر، ایران مخالف طالبان است و عضو فعال همکاری بین المللی در جهت بازسازی افغانستان می باشد. کمک های مالی ایران به بازسازی افغانستان بالغ بر دهها میلیون دلار می شود». طبیعی است که مقامات بریتانیا این نقطه نظر را نادیده گرفتند.

در ماه های ژانویه - فوریه سال ۲۰۱۲ ایالات متحده و اتحادیه اروپا بسته ای از "تحریم های فلج کننده" را طراحی و تأیید کردند که بایستی اقتصاد ایران را به فروپاشی بکشانند. همه معاملات با نهادهای مالی و شرکت هایی قطع شد که به گونه ای با بانک مرکزی ایران همکاری می کنند. اتحادیه اروپا منع واردات، خرید و انتقال نفت و محصولات نفتی ایران و نیز معاملات مالی و بیمه ای مربوطه را اعلام نمود. علاوه بر آن، صدور تجهیزات برای صنعت پتروشیمی، انتقال فناوری های مربوطه، سرمایه گذاری در شرکت های ایرانی بخش نفتی و ایجاد شرکت های مشترک ممنوع اعلام شد. این بسته تحریم ها با برخورد منفی جهانیان و محافل بازرگانی آمریکایی و اروپایی روبرو شد.

در همان حال گویا بر اساس یک سفارش از قبل دریافت شده، در نزدیکی ساختمان سفارت اسرائیل در دهلی نو انفجار رخ داد و همزمان از تفلیس اطلاعات دریافت گردید که آنجا کنار سفارت اسرائیل یک دستگاه انفجاری کشف شد. تقریباً بلافاصله فرضیه ای مبنی بر دست داشتن ایران در این عملیات تروریستی مطرح شد. در این شرایط "رضایت اکثریت" بلافاصله "تحریم های فلج کننده" را تأیید کردند زیرا به گمان آنها ایران نه تنها بمب هسته ای می سازد بلکه در سراسر جهان اعمال تروریستی بر پا می نماید.

البته غوغایی که بر پا شد، بزودی فروکش کرد. تحقیقات درباره "رد پای ایران" به سازمان «مجاهدین خلق» اشاره کرد که اعضای این سازمان دشمنان فعال نظام کنونی جمهوری اسلامی ایران هستند و در آن زمان دولت ایالات متحده در صدد بود این سازمان را از فهرست سازمان های تروریستی حذف کند که در سال ۱۹۹۶ در ازای دست داشتن در قتل شهروندان آمریکا آن را در این فهرست گنجانده بود.

در محیط کارشناسی و در رسانه های گروهی یک اتهام دیگر در حق ایران رواج زیادی یافته است و آن ادعای معروف مبنی اینکه «ایران از سازمان تروریستی حزب الله بی پرده حمایت می کند» می باشد. ولی در این زمینه هم یک مشکل اخلاقی بروز کرد. واقعیت این است که تنها چند کشور مانند ایالات متحده، بریتانیا، هلند، کانادا، استرالیا، مصر و بحرین (که جدیداً به این فهرست ملحق شد)، حزب الله را سازمان تروریستی محسوب می کنند. معلوم است که این تعداد کافی نیست تا سازمانی «تروریستی» نامیده شود که در مجلس لبنان ۱۱ نماینده دارد (۵۷ نفر از ۱۲۸ نماینده مجلس لبنان عضو ائتلاف تحت ریاست آن هستند).

بی اساس و تصنعی بودن اتهامات علیه ایران به داشتن رابطه با القاعده برای هر تحلیلگر بی طرف آشکار و روشن است. یک کارمند وزارت امور خارجه آمریکا طی جلسه ای اعلام کرد که «در حال حاضر اطلاعات قابل توجهی که دال بر وجود روابط کاری بین ایران و القاعده باشد، در دست نیست».

هیلاری من لورت (Hillary Mann Leverett) کارمند سابق شورای امنیت ملی آمریکا که در زمان کلینتون و بوش آنجا کار می کرد، به فرق گذاشتن بین ایران و القاعده دعوت کرده و خاطرنشان می کند که تهران در گذشته بیش از ۲۰۰ نفر شبه نظامی این سازمان را که به خاک ایران نفوذ کرده بودند، اخراج کرده و کپی پاسپورت همه آنها را در اختیار سازمان ملل گذاشت. او می گوید: «فکر می کنم که ما شاهد بلبشوی تب آلود جنگی هستیم. بخش قابل توجه این اطلاعات قانع کننده نیست و سؤال بر انگیز است».

کمیسون تحقیقات در پرونده ۱۱ سپتامبر اعلام کرد که «دلایل اینکه ایران یا حزب الله از برنامه ریزی حمله ۱۱ سپتامبر اطلاع داشته باشند، را کشف نکرده است» و اینکه «این موضوع مستلزم تحقیقات بیشتری از سوی دولت ایالات متحده است». همه اتهامات در حق ایران در این زمینه بر شواهد دو نفر فراری استوار است که شخصیت آنها با تلاش زیادی پنهان شده و از اطلاعیه های سرویس های ویژه آمریکا فقط معلوم شد که هر دوی آنها در وزارت اطلاعات ایران کار می کردند.

نشریه Foreign Policy Journal خاطرنشان می کند: «در سال ۲۰۰۳ قبل از اینکه نیروهای ائتلاف بین المللی در عراق مداخله کنند، رژیم حاکم بر عراق را به همکاری با القاعده متهم کرده بودند. بعید نیست که تحولات بعدی در رابطه با ایران در همین مسیر حرکت کند».

قصه های واشنگتن درباره روابط ایران با القاعده بر افسانه ای استوار است که غرب با موفقیت در افکار عمومی بین المللی کاشته است. این افسانه وجود خطر جهانی تروریستم است.

ولی واقعیت چگونه به نظر می آید؟ هیچ گونه "القاعده بین المللی" وجود خارجی ندارد. فقط سازمان های "پیمان کار فرعی" وجود دارند که از شعارهای اسلامی استفاده می کنند ولی فعالیت آنها در نهایت امر جوابگوی منافع ژئوپلیتیکی ایالات متحده است. غرب به منظور پنهان کردن این واقعیت ناگوار بر طبق اصل معروف «انداختن گناه به گردن بی گناهان» رفتار می کند. امروزه سوریه و ایران را به تروریسم متهم می کنند و فردا چه کسی متهم خواهد شد؟ شاید روسیه و چین؟

این ترجمه تلخیص شده مقاله است. متن کامل روسی مقاله را از لینک زیر می توان دریافت کرد:

http://iran.ru/news/analytics/۸۷۰۹۹/Shaherezada_po_Amerikanski_ili_tsytyacha_pervaya_skazka_o_svyazyah_Irana_s_AI_Kaidoy

مسأله کردها در ایران

اولگا ژیکالینا^۱



اندیشه ایجاد "کردستان بزرگ" نه تنها در اذهان و قلوب دهها میلیون کرد زنده است بلکه مهمترین جزء نظریه آمریکایی «خاور میانه بزرگ» را تشکیل می دهد. همچنین عربستان سعودی و سایر پادشاهی های حاشیه خلیج فارس که به فکر تجزیه هرچه زودتر عراق، سوریه، ایران و ترکیه افتاده اند، به اجرای این طرح علاقه از خود نشان می دهند. واشنگتن "کارت کردی" را به بازی فعال خود گرفته و در صدد است از کردها به عنوان "ستون پنجم" برای تشدید فشار بر رژیم های حاکم و قبل از همه رژیم های سوریه و ایران استفاده نماید.

فرآیندهای قومی و سیاسی جاری در سال های اخیر در مناطق کردنشین عراق، سوریه و ترکیه که اجزای امپراطوری عثمانی سابق هستند، توجه مسئولین ایران را هم به خود جلب کرد زیرا آنها به فکر توسعه و پیشرفت بی وقفه کشور خود و حفظ تمامیت ارضی آن هستند. دولت محمود احمدی نژاد رئیس جمهور فعلی ایران برای حل و فصل حاد ترین مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور که مسأله کردها هم بخشی از آنها را تشکیل می دهد، تلاش قابل توجهی به عمل می آورد. از قرار معلوم، کردها بعد از سرنگونی رژیم شاه برای به دست آوردن خودمختاری ملی در چارچوب جمهوری اسلامی ایران تلاش می نمودند ولی در آن زمان برای خودگردانی یک منطقه از مناطق کشور مبانی قانونی کافی وجود نداشت و این ابتکار با اصول آن زمان دولت مذهبی شیعی سازگار نبود.

به تعبیر خود کردها، منطقه کردنشین ایران که به صورت مشروط کردستان ایران نامیده می شود، شامل چهار استان ایران یعنی کردستان، کرمانشاه، آذربایجان غربی و ایلام است که جمعیت کرد آنها ۶-۷ میلیون نفر یا ۷-۹٪ جمعیت تمام کشور را تشکیل می دهد. کردها همچنین در قسمت شمالی خراسان و در مناطق شمال شرقی ایران و در مراکز مهم اداری (تهران، سنندج و غیره) زندگی می کنند. بخش قابل توجه آنها اهل تسنن هستند ولی در میان کردها همچنین شیعیان، پیروان فرقه های شیعی (علی الهی)، یزیدها، صوفیان و غیره هستند.

مسئولین ایران به حفظ ثبات در کشور و پاسداری از "دولت چندین قومی به عنوان دولت واحد" متمایل هستند. افزون بر آن، رویارویی سیاسی ایران با ایالات متحده و اسرائیل و بعضی علل جانبی دیگر مانند تحریم های محدود کننده از سوی سازمان ملل و کشورهای غرب، رهبران ایران را به پیگیری خط یکپارچگی بیشتر کشور وادار می کنند. مقامات ایران به همین منظور سعی می کنند اقتصاد منطقه کردنشین را به سرعت توسعه دهند. گفتنی است که بخش کشاورزی یعنی زراعت و دام پروری و نیز صنایع دستی اساس آن را تشکیل می دهد. استان های ایران که جمعیت عمدتاً کرد دارند، مراکز زراعتی ایران به حساب می آیند. کردهای مقیم استان کرمانشاه که آنجا منابع «نفت شهر» واقع شده است، محصول غنی غله، برنج، سبزی جات و میوه جات را برداشت می کنند. در سال ۲۰۱۱ در استان آذربایجان غربی محصول بی نظیر چغندر قند برداشته شد که بخشی از آن توسط پنج کارخانه قند استان خریداری شده و بقیه جهت فرآوری به استان های دیگر فرستاده شد. وزارت کشاورزی جمهوری اسلامی ایران تأکید می کند که چغندر قند از جمله نباتات کشاورزی راهبردی است که از نظر تأمین نیازهای غذایی کشور اهمیت فراوانی دارد.

۱- اولگا ایوانووا ژیکالینا، رئیس بخش کردشناسی و مسایل منطقه ای مرکز مطالعات کشورهای خاور نزدیک و میانه در انستیتوی

خاور شناسی آکادمی علوم روسیه، فوق دکترای تاریخ و پروفیسور می باشد.

مسئولین ایران به منظور کاهش نرخ بیکاری، سعی می کنند تعداد فرصت های شغلی را افزایش دهند. دولت به ساخت کارخانه جدید خودروسازی «ایران خودرو» در شهر سنندج، مرکز اداری استان کردستان، ۲۰۰ میلیارد ریال (حدود ۱۶.۵ میلیون دلار) اختصاص داده است. قرار است این کارخانه تا ۲ سال دیگر به بهره برداری برسد که در این صورت فرصت های جدید شغلی برای ۱.۸ هزار نفر فراهم خواهد شد.

البته در کردستان ایران مسایل فراوانی وجود دارند که باید حل شوند. آنجا کمبود آب، برق، نرخ پایین تأمین مسکن و غیره مشاهده می شود. ۶۳.۱٪ جمعیت زیر ۲۵ سال مستعد به کار در زمینه اشتغال، مشکل دارند. کردهای زیادی به علت درآمدهای پایین نمی توانند حق اجاره بالای مسکن را بپردازند. در این منطقه کمبود دانشگاه ها، مؤسسات آموزشی متوسط، مدارس، بیمارستان ها و مراکز گذراندن وقت فراغت و تفریح مردم احساس می شود.

نزدیکی روابط جمهوری اسلامی ایران با کردستان عراق بر وضعیت کرد های ایران اثر بسیار مثبتی می گذارد. بعد از آنکه در عراق در سال ۲۰۰۵ قانون اساسی جدید تصویب شده و منطقه کردستان عراق به عنوان عضو فدراسیون عراق شناخته شد، ایران با کردستان عراق روابط سیاسی و بازرگانی - اقتصادی نسبتاً نزدیکی برقرار کرد که همین امر به توسعه سریع تر مناطق مرزی عمدتاً کردنشین ایران تحرک نیرومندی بخشید. منطقه کردنشین ۶۰٪ معاملات بازرگانی با عراق را بر عهده خود دارد که این تبادلات بازرگانی معادل حدود ۴ میلیارد دلار آمریکا در سال است. طرفین در صدد هستند روابط بازرگانی و اقتصادی کردی - ایرانی را توسعه دهند که نمایشگاه بین المللی اربیل که در ماه ژوئن سال ۲۰۱۲ با مشارکت ۱۶۵ شرکت ایرانی فعال در صنایع غذایی، قالیبافی، تولید پوشاک، بخش کشاورزی، ساختمان و غیره از ۱۹ استان کشور برگزار شد، این تمایلات طرفین را به صورت بارز نشان داد.

در حال حاضر بیش از ۵۰۰ شرکت ایرانی مشغول فعالیت تجاری در منطقه کردنشین عراق هستند که انتظار می رود تعدادشان افزایش یابد. البته صاحبان شرکت های ایرانی اعلام می کنند که ۱۰٪ قراردادهای با کردستان به علت مشکلات حمل و نقل و وضعیت نابسامان راه ها اجرا نشده است. البته انتظار می رود که با افتتاح مرکز مرزی بازرگانی «حاجی عمران» که قرار است در آینده نزدیک صورت بگیرد، بسیاری از موانع از سر راه توسعه تجارت برداشته شوند. در این مرکز مهم راهبردی، معاملات بزرگ منعقد می شوند و تجار ایرانی از این امر سود کلانی می برند.

روابط سیاسی و دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران با دولت منطقه کردستان عراق به وسیله سر کنسولگری ها برقرار می شود. در سال ۲۰۰۰ دو سر کنسولگری در اربیل و سلیمانیه افتتاح شدند. در سال ۲۰۰۷ در تهران نمایندگی دولت منطقه کردستان به ریاست «ناظم عمر دباغ» افتتاح شد. پیچیده ترین مسایل امنیت قسمت های کردنشین مرز بین عراق و ایران از طریق مذاکرات و سازش های متقابل حل می شدند، گذرگاه های جدید مرزی افتتاح می گردید و ترتیبات انتقال شهروندان و محموله ها تسهیل می گشت. در عین حال بر رعایت موازین حقوق بین الملل و احترام به حق حاکمیت دو کشور تأکید به عمل می آمد. افتتاح پروازهای منظم بین جمهوری اسلامی ایران و کردستان عراق باعث توسعه و تحکیم روابط ایران با کردستان می شود. پرواز های مستقیم هفته ای دو بار از ارومیه (ایران) به اربیل (کردستان عراق) و بالعکس انجام خواهند شد.

اواخر ماه اکتبر سال ۲۰۱۱ مسعود بارزانی رئیس کردستان عراق به ایران سفر کرده و با آیت الله علی خامنه ای رهبر عالی کشور، محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران و مسئولین دیگر ایران ملاقات کرد. بارزانی ایران را "کشور دوست" خواند. آیت الله خامنه ای در جواب به بارزانی اطمینان داد که ایران به حفظ ثبات و وحدت عراق و به احیای صنایع و زیرساخت آن مساعدت خواهد کرد. رهبر معظم ایران بر اهمیت همزیستی مسالمت آمیز گروه های مختلف قومی تأکید کرده و خاطرنشان نمود که آنها «برادران نزدیک ایران هستند و روابط با آنها ریشه های عمیقی دارد». رهبر ایران همچنین از روابط دوجانبه متقابلاً سودمندی که میان تهران و اربیل برقرار می شود، قدردانی نمود. در ملاقات مسعود بارزانی با علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران هم مسایل روابط دوجانبه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. بارزانی آمادگی خود را برای میانجی گری بین مقامات ایرانی و بعضی گروه های مخالف کردی ابراز نمود. این امر در شرایطی بسیار مبرم به نظر می آید که با مشارکت فعال رهبران کردهای عراقی، گفتگوی صلح برقرار شده و سطح رویارویی میان حزب کارگر کردستان (ترکیه) و آنکارا تنزل یافته است.

روشن است که تهران به برنامه های ایجاد تشکیلات تصنعی ژئوپلیتیکی به نام «کردستان بزرگ» که هم با نظریه آمریکایی خاور میانه بزرگ و هم با علاقه عربستان سعودی و سایر پادشاهی های حاشیه خلیج فارس به تجزیه عراق، سوریه و ایران سازگار است، با چشم منفی می نگرد. بدیهی است که واشنگتن در صدد است در این منطقه "برگ برنده کردی" را به بازی بیندازد و از کرد ها به عنوان "ستون پنجم" استفاده نماید تا رژیم های حاکم بر سوریه و ایران را تحت فشار بیشتری قرار دهد. ولی کردهایی که از تجربه تلخ گذشته که کشورهای غرب آنها را برای قیام های مسلحانه در عراق، سوریه و ایران و کشورهای دیگر تحریک کرده و سپس نسبت به آنها بی علاقه شده و آنها را به حال خود می گذاشتند، درس عبرت گرفته اند، عجله نمی کنند که در بازی های جدید آمریکایی شرکت کنند و ترجیح می دهند خودشان مسایل خود را عمدتاً از راه صلح آمیز حل نمایند.

مسعود بارزانی و جلال طالبانی رهبران کردستان عراق مرتباً با نمایندگان تمام طیف های احزاب سیاسی کردهای ایران ملاقات می کنند. آنها نقشی شبیه به نقش میانجی گران در برقراری روابط مقامات ایران با مخالفان کرد را ایفا می کنند که این مخالفان مجموعه ای از احزاب سیاسی هستند که عمدتاً شعارهای مشترکی سر می دهند ولی به جریان های مختلف تعلق دارند و از انواع مختلف ایدئولوژی پیروی می نمایند. جدیداً گرایش متحد شدن احزاب کردی و تشکیل جبهه ملی آنها مشاهده شده است. روز ۲۲ اوت سال ۲۰۱۲ حزب دموکرات کردستان ایران و حزب «کومله» (حزب زحمتکش انقلابی کردستان) موافقتنامه ای درباره همکاری امضا کردند که به عنوان «اساس اتحاد بزرگ سیاسی» در کردستان ایران تلقی می شود (در عکس: از طرف چپ عبدالله مهتدی دبیر کل «کومله» و مصطفی هجری دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران هستند). ولی این توافقات با واکنش دو پهلوی جریان های سیاسی دیگر کردهای ایران روبرو شد. جنبش کرد ایران مانند سابق وحدت ندارد و فعلاً نمی تواند به عنوان نیروی اجتماعی - سیاسی یکپارچه ای در نظر گرفته شود.

در عین حال مقامات ایران به رهبران کردها و نمایندگان مقامات محلی پیشنهاد کردند مذاکراتی در جهت ادامه حل و فصل مسأله کردها در کشور انجام دهند. فرض بر آن است که این پیام و تدابیر مشخص دولت در جهت تسریع توسعه اجتماعی و اقتصادی استان های کردنشین، موجب حفظ ثبات در مناطق سکونت متراکم کردهای ایران در آینده نزدیک شود.



آیا نخست وزیر جدید لبنان می تواند هم با ایران "دوست" باشد و هم با مخالفان سوری؟

آنتون یفستراتوف



«تمام سلام» سیاستمدار غربیگرای لبنانی که چند روز پیش به مقام نخست وزیر لبنان انتخاب شد، ضمن اعلام حمایت آشکار خود از مخالفان سوری، همزمان از جنبش حزب الله و دولت ایران مساعدت خواست. آیا "صلح‌جویی" نخست وزیر جدید می تواند اساس حل بحران در "کشور کاج" را فراهم کند؟

بحران مذهبی

تنش در لبنان از سال ۲۰۱۱ ادامه دارد. در همان زمان، رویارویی سیاسی که به مناقشه مذهبی در سوریه تبدیل شد، در جمهوری همسایه که همیشه تحت تأثیر دمشق بوده است نیز احساس شد. در سال ۲۰۱۲ لبنان نزدیک بود به طور مستقیم به حوادث سوریه کشانده شود. ابتدا، در جریان بمباران شهر «آواز» توسط نیرو هوایی سوریه ۱۱ نفر از گروگان‌هایی که در دست مخالفان بودند، کشته شدند. سپس اعضای طایفه نیرومند شیعی «مقداد» در واکنش به ربوده شدن حسن سلیم المقداد یکی از رهبران بانفوذ این طایفه با نفوذ لبنانی، ۲۰ نفر از سوری‌های مخالف بشار اسد را ربودند.

نارضایتی شیعیان شامل حال اتباع عربستان سعودی و ترکیه شد که از مخالفان سوری حمایت می‌کنند و همه جهانیان از این واقعیت با خبر هستند.

لبنان پناهگاهی جنگجویان سوری

هم شهروندان سوریه که به بشار اسد رئیس‌جمهور وفادارند و هم مخالفان سازش‌ناپذیر وی از میان شبه نظامیان «ارتش آزاد سوریه» به سرزمین لبنان پناه می‌برند. شورشیان در این کشور نیروهای تازه خود را آماده می‌کنند که به همین منظور از ماه می سال گذشته دوره ویژه‌ای دایر شده است. سنی‌های محلی همراه با برادران سوری خود مشغول آمادگی رزمی هستند. جنبش حزب الله که آماده‌ترین نیروی کشور از نظر رزمی است، از حریفان عقیدتی خود عقب‌نمانده و طرفداران خود را آماده می‌کند.

در عین حال آوارگان جدید سوری وارد لبنان می‌شوند. طبق برآوردهای اخیر، تعداد آنها معادل ۴۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. وجود این تعداد زیاد "مهمانان"، طیف وسیع مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به وجود می‌آورد.

به گفته علی عبدالله خالق رهبر جنبش «مسلمانان بدون مرز»، سیلاب آوارگان و پناه جویان می‌تواند موجب افت گسترده سطح زندگی مردم عادی لبنان شود. قطب بندی جامعه لبنانی هم یکی از پی‌آمدهای حضور آنها در کشور است که این امر مانع از همزیستی مسالمت‌آمیز پیروان مذاهب مختلف در لبنان می‌شود. و این در حالی است که برای کشوری که ۳۰٪ جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، ۲۰٪ سنی‌ها، ۴۰٪ مسیحیان و ۱۰٪ دروزها، همزیستی مسالمت‌آمیز همه آنها یکی از لوازم حتمی بقای وجود به حساب می‌آید.

مناقشه مذهبی مردم عادی لبنان بر سیاستمداران هم اثر گذاشت

مناقشه سوریه که مدتی است که بر بخشی از جمعیت لبنان اثر گذاشت، نخبگان سیاسی این کشور را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. به عنوان مثال، سعد حریری که قبل از نجیب میقاتی نخست وزیر بود و اکنون رئیس جنبش غربگرای سنی «مستقبل» و «ائتلاف ۱۴۵ مارس» است، طرفدار آشکار ارتش آزاد سوریه می باشد. به گزارش رسانه‌های گروهی لبنان، حریری حتی به شبه نظامیان القاعده کمک می کند تا از مرز لبنان وارد خاک سوریه شوند.

سید حسن نصرالله رهبر جنبش شیعی «حزب الله»، طرفدار فعال بشار اسد است (اسد چند سال پیش از علویت به مذهب تشیع "بر حق" اثنی عشری گروید). کمک ایران به حزب الله نفوذ شیعیان لبنان را تقویت کرده و عامل مهمی به حساب می آید. این نیروی سیاسی، رهبر «ائتلاف ۸ مارس» در مجلس کشور است. این جنبش به قدری قوی است که حتی موجبات انتصاب نجیب میقاتی، طرفدار خود (ولی طبیعتاً اهل سنت، زیرا نخست وزیر لبنان حتماً باید سنی باشد) را به نخست وزیری فراهم کرد.

نخست وزیر جدید

استعفای نجیب میقاتی به علت مخالفت وی با قانون جدید انتخابات و حل نشدن مسأله تمدید مهلت اختیارات اشرف ریفی رئیس ژاندارمری لبنان و مخالف شدید حزب الله، برای مدت معینی در لبنان وضعیت بحرانی ایجاد کرد. ولی دور جدید زورگویی و رویارویی سیاسی از کنار این کشور رد شد و شخصیتی برای مقام نخست وزیر جدید پیدا شد که به ظاهر باب طبع همه نیروهاست. تمام سلام، وزیر سابق فرهنگ که مواضع غربی دارد، موفق شد نه تنها ائتلاف ۱۴ مارس بلکه نیروهای سیاسی دیگر و از جمله حزب الله را به نیات نیک خود متقاعد کند.

شخصیت غربگرای سنی از شیعیان کمک می طلبد

واقعیات عینی حاکی از آن است که تمام سلام ضمن اشاره به اینکه لبنان باید در حوادث سوریه بی طرفی را رعایت کند، طرفدار گروه های مخالف بشار اسد است. نخست وزیر جدید در یکی از سخنرانی های خود اظهار داشت: «من طرفدار انقلاب ملت سوریه هستم و این واقعیت را نفی نمی کنم».

ولی او در مقایسه با سعد حریری یا اشرف ریفی که از حمایت عربستان سعودی برخوردار است، بسیار میانه رو و ملایم است که همین امر باعث برخورد نیک حزب الله و متحدانش با نخست وزیر جدید شد.

باید اعتراف کرد که نخست وزیر جدید ضمن درک ناپایدار بودن ائتلاف خود با جنبش شیعی تا کنون گامی به نفع آن برداشته است. او سهم حزب الله و سید حسن نصر الله رهبر آن را "عظیم" خواند و نیز این جنبش را جزء لاینفک دستگاه دولتی لبنان دانست و از این جنبش پشتیبانی از کار خود به عنوان نخست وزیر را درخواست نمود.

تمام سلام سعی کرد تهران را نیز راضی کند. نخست وزیر در جریان ملاقات با غضنفر رکن‌آبادی سفیر جمهوری اسلامی ایران در لبنان از مقامات ایران خواست تا از «جبهه مقاومت ضد اسرائیلی لبنان» حمایت کنند. سفیر به نوبه خود به تمام سلام قول این کمک را داد و انتصاب وی به مقام رئیس هیأت دولت را تبریک گفت.

سلام به عنوان نخست وزیر فنی و شخصیت مورد سازش

فدراسیون روسیه هم از انتصاب سلام طرفداری کرد. وزارت امور خارجه فدراسیون روسیه اظهار امیدواری نمود که این سیاستمدار بتواند به سرعت و با موفقیت کابینه جدید وزیران را تشکیل داده و در لبنان صلح برقرار کند و آن را برای انتخابات تابستانی نمایندگان مجلس آماده سازد.

گفتنی است که یکی از علل برخورد به ظاهر آرام حریفان سلام با انتخاب وی، آن است که نه شخصیت نخست وزیر بلکه نتایج انتخابات مجلس تکلیف لبنان در آینده نزدیک را رقم خواهد زد. شیعیانی که از رأی دهندگان زیاد و نیرومند ترین و سازمان یافته ترین نیروی سیاسی لبنان برخوردارند، بر حق امیدوارند که نخست وزیر جدید موقعیت آنها را به مخاطره نیاندازد. تهران که منافع آن در لبنان شامل نه تنها حمایت از شیعیان محلی بلکه مقابله با اسرائیل است، می فهمد که تنها دولت یکپارچه لبنان قادر است برای اورشلیم (بیت المقدس) یک نوع خطر ایجاد نماید.

روسیه هم که بر خلاف ایران و حزب الله به فکر رویارویی با اسرائیل نیست، به برقراری صلح در لبنان علاقه مند است. ولی مسکو می فهمد که لبنان بی ثبات شده می تواند انفجار سراسر خاور میانه را سبب شود.

بدون تردید، نخست وزیر جدید لبنان که شخصیت مورد سازش نیروهای سیاسی این کشور است، از امکان حد اقل به حال تعلیق در آوردن بحران سیاسی و مذهبی در این کشور برخوردار است چنانچه حل کامل این بحران مقدور نباشد. تمام سلام تا کنون آمادگی خود را برای بذل تلاش های هر چه بیشتر در این جهت ابراز نموده است. ولی علایق سیاسی وی نباید کسی را گمراه کند. او سیاستمداری برای مدت معین نخست وزیری است و در واقع یک "نخست وزیر فنی" می باشد. مأموریت اساسی وی، برگزاری انتخابات تابستانی نمایندگان مجلس است که روابط آینده بین جمعیت های مذهبی و سیاست خارجی لبنان در حد زیادی به این انتخابات بستگی خواهد داشت. این امر می تواند تا اندازه قابل توجهی فرجام رویارویی در سوریه و سرنوشت تمام خاور میانه را تعیین نماید.

قاهره - تهران: صدای آنها هماهنگ نمی شود

ایگور بانکراتنکو



لغو خط مستقیم هوایی بین قاهره و تهران که حتی درست راه اندازی نشده بود و تظاهرات گسترده سلفیون مصری علیه گردشگران ایرانی، همگی تنها نشانه های ظاهری این واقعیت هستند که امیدها به برقراری روابط ویژه ایران و مصر نقش بر آب شده است. تلاش های دیپلماتیک گذشته و فعلی تهران در جهت بهبود بخشیدن روابط بین ایران و مصر (چه در زمان مبارک و چه در زمان مرسی) به ثمر ننشسته است. تأثیر خارجی یا اوضاع داخلی مصر در پی بهار عربی، باعث این وضع شد؟ روسیه باید از این ناکامی چه درس هایی بگیرد؟

"یخبندان زمستانی" در زمان مبارک

احتیاجی نمی بینم که به بررسی روابط ایران و مصر در زمان محمد رضا شاه پهلوی و انور سادات بپردازم. مسأله حتی این نیست که شاه ایران برای بار اول با فوزیه، شاهزاده مصری و خواهر کوچکتر فاروق، آخرین پادشاه مصر ازدواج کرده بود. مهمتر این است که برای این دو کشور در معادلات منافع آمریکا در منطقه نقش مشخصی در نظر گرفته شده بود که از هر نظر جوابگوی منافع نخبگان سیاسی ایران و مصر بود. قاهره ابرقدرت منطقه خاور نزدیک محسوب می شد و تهران ابرقدرت خاور میانه. در آن شرایط منافع ایران و مصر با هم در تضاد نبود. وجود شریک مشترک (ایالات متحده) و حریفان مشترک (اتحاد شوروی و رژیم های بعثی سوریه و عراق) بر هماهنگی و انسجام روابط آنها می افزود.

طبیعتاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ آن انسجام روابط بین دو کشور ناگزیر بایستی به هم بخورد. بعضی کارشناسان تأکید می کنند که نگرانی های نخبگان مصری از پیشبرد نظریه «صدور انقلاب اسلامی» که از سوی تهران اعلام شده بود، باعث افت سطح روابط شد. مشکل میتوان این ادعا را قبول کرد؛ زیرا آن نظریه عمدتاً حالت تبلیغاتی داشت و رهبران جمهوری اسلامی ایران برای تحقق بخشیدن به آن در سطح جدی نه امکانات نظامی - سیاسی داشتند و نه توانمندی های سازمانی. مسئولین ایرانی با توجه به روابط پیچیده با ارتش، مبارزه فشرده داخلی و وضعیت سرویس های ویژه، دستشان به «صدور انقلاب» نمی رسید و این خطر به زودی به یک پدیده تحقق ناپذیر و یک مظهر سیاسی تبدیل شد که با «تهدید شوروی» آن زمان هم رنگ بود.

در حقیقت امر، دو علت عمیق در برقراری «زمستان سرد» در روابط بین دو کشور وجود داشت؛ یعنی اعطای پناهندگی سیاسی به شاه و توافقات کمپ دوید. در حالی که مسأله محل اقامت شاه یک مسأله سمبولیک بود (که البته برای ایران به خسارات چند میلیارد دلاری تمام شد که شاه به یاد میهن ترک شده با خود برد)، توافقات کمپ دوید برای رهبری جمهوری اسلامی ایران دلیل آن شد که سادات را به خیانت به تلاش های جهان اسلام در جهت حل و فصل مسأله فلسطین و تبانی با «رژیم صهیونیستی» متهم کند. امضای توافقات صلح بین اسرائیل و مصر باعث فسخ روابط دیپلماتیک بین ایران و مصر شد. آیت الله خمینی اظهار داشت که تنها قطع روابط قاهره با تل اوویو می تواند موجب از سرگیری این روابط شود.

قتل سادات و روی کار آمدن حسنی مبارک در سال ۱۹۸۱ وضعیت روابط مصر و ایران را تغییر نداد. و در واقع نمی توانست در این زمینه تغییرات ایجاد کند. آری، مبارک زیر شعار مبارزه با فساد مالی به تصفیه قوم و خویشان و اطرافیان نزدیک سادات در رده

های عالی حکومتی دست زد ولی او از این طریق فقط مواضع خود را در حکومت تقویت می کرد و به فکر تغییر خط سیاسی نبود که در آن زمان عده زیادی چه در مصر و چه در خارج از کشور به همین امر امید بسته بودند. مبانی سیاست خارجی سادات یعنی مشارکت راهبردی با ایالات متحده و سالم سازی روابط با اسرائیل و نیز مبارزه بی اصول و سازش ناپذیر با «اسلام گرایان» در داخل کشور، برای سالم سازی روابط قاهره و تهران موجبات عینی فراهم نکرد.

آنچه که عامل تحریک کننده این روابط محسوب می شود این است که خالد الاسلامبولی، کسی که در ازای ترور سادات اعدام شد، در ایران "شهید" اعلام شده و یکی از خیابان های تهران به افتخار او نامگذاری شد، در حالی که عکس های او به موضوع نقاشی های دیواری تبدیل گردید که در ایران این نوع هنر مورد علاقه ویژه قرار گرفته است. ولی باید افزود که در همان مدت دو سوم صادرات نظامی مصر به عراق، برای صدام حسین ارسال می شد که جنگ علیه جمهوری اسلامی را شروع کرده بود (در ضمن باید خاطرنشان کرد که یک سوم باقی مانده برای مجاهدین افغانی ارسال می شد که علیه انقلاب ثور و ارتش شوروی می جنگیدند). هر کس بر حسب علایق ژئوپلیتیکی خود می تواند تشخیص دهد تصاویر دیواری بیشتر نشانه دشمنی و خطر است یا ارسال اسلحه و مهمات برای دشمنان.

تجاوز به عراق و آغاز بازسازی منطقه خاور میانه بزرگ بر اساس برنامه های آمریکا، موجب آغاز دور جدید تنش در روابط بین قاهره و تهران شد. سقوط رژیم صدام حسین، به قدری سیلاب نیرومند انرژی اجتماعی اقشار و گروه های مختلف اجتماعی خاور میانه را آزاد کرد که این امر برای همه ناگهانی و تعجب آور شد، از جمله برای معماران بازسازی منطقه در واشنگتن.

در سال ۲۰۰۶ مبارک در مصاحبه با شبکه «العربییه» گفت: «شیعیان ۶۵٪ عراقی ها را تشکیل می دهند... آنها به ریاست ایران بیشتر وفادارند تا به دولت خود». این اظهارات بسیار گویاست: مقامات مصر و پادشاهی های حاشیه خلیج فارس که متحدان مصر هستند، فعال شدن «اقلیت شیعه» را به عنوان مهمترین خطر تلقی می کردند. مطابق با کلیشه های ذهنی جا افتاده، همیشه ایران باید دلیل ناآرامی های شیعیان باشد زیرا خطر برای این رژیم ها بایستی همیشه از خارج سرچشمه بگیرد.

آنها مشغول مبارزه با همین خطر خارجی بودند. علمایی در دانشگاه الازهر قاهره گرد هم آورده شدند که به طراحی برنامه مقابله با تجاوز شیعی بپردازند. بعضی از آنها مانند پروفیسور محمد عبدالمنیم البری برای افراد سرویس های ویژه مصر جلسات درس روش های عملی مقابله با توسعه طلبی شیعی را دایر کردند. در سال ۲۰۰۹ در مصر دادگاه بزرگی برای ۶۰ نفر بر پا شد که آن ها را به بی ثبات کردن اوضاع مصر به دستور ایران متهم می نمود.

وقتی کار داشت به میدان تحریر می کشید، رژیم قاهره هنوز مشغول مبارزه با «خطر خارجی» بود. رژیم مبارک نمی فهمید که خطر نه از ایران بلکه از آمریکا بر می آید که او را از رده خارج کرده و خواهان روی کار آمدن نخبگان غرب گرایی شد که در جریان به روز آوری کشور بر اساس الگوهای صندوق بین المللی پول و جامعه مصرفی غربی پرورش یافته بودند. این رژیم بالاخره نفهمید که نه شیعیان، بلکه واقعیات جدید توسعه اجتماعی-سیاسی و اقتصادی کشور علیه آن رژیم برخاستند و اینکه دور جدید تضادها بین استعمار نرم و دولت ملی و نیز بین جامعه جدید مدرن و نخبگان قدیمی حاکم پدید آمده است.

ویژگی های دیپلماسی ایرانی در "مرحله یخبندان"

رهبران ایران همیشه موقعیت ویژه مصر در جهان عرب را درک می کردند. گفتنی است که جمهوری اسلامی ایران، مصر، ترکیه و پادشاهی عربستان سعودی چهار کشور کلیدی جهان اسلام هستند. چگونگی روابط بین آنها، نزدیکی روابط و دوری آنها از هم دیگر جو سیاسی را در سطح منطقه ای و حتی بین المللی تعیین می کند.

از اینجا روشن می گردد چرا اکبر هاشمی رفسنجانی که در سال های ۱۹۹۷-۱۹۸۹ رئیس جمهور بود و محمد خاتمی (۲۰۰۵-۱۹۹۷) که جای او را گرفت، سالم سازی روابط با مصر را یکی از جهت گیری های اساسی دستور روز خود می دانستند. آنها که در سخنان علنی بر پابندی به وصایای آیت الله العظمی خمینی تأکید می کردند، موضع گیری او را در نسبت به این مسئله به کلی فراموش کردند و آن این است که از سرگیری روابط بین ایران و مصر تنها در صورت قطع روابط مصر با اسرائیل امکان دارد.

هاشمی رفسنجانی و خاتمی را معمولاً "حسابگر" می نامند. اول غرب این اصطلاح را به آنها اطلاق داد و سپس کارشناسان روس به صورت غیر انتقادی آن را اقتباس کردند. به عقیده اینجانب، واژه "حسابگر" که غرب در حق یک سیاستمدار خارجی به کار می برد، کسی را تداعی می کند که برای نزدیکی روابط با غرب حاضر است به گذشت های جدی تن داده و از اصول بنیادین دست بکشد. در نهایت امر، تنها نتیجه ای که از نظر پیشبرد منافع ملی حاصل می شود، می تواند به عنوان معیار حسابگری و موجه بودن گذشت ها به حساب آید. ولی هاشمی رفسنجانی و خاتمی در محور قاهره نتیجه خوبی به دست نیاوردند.

در سال های ۱۹۹۰ یعنی در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، ابتکار تشکیل شرکت های مشترک ایرانی - مصری مطرح شد که همه آنها بدون اینکه بر تبادلات بازرگانی بین دو کشور اثری بگذارند، از بین رفتند.

ولی این نتیجه نا امید کننده در زمینه همکاری اقتصادی، خوشبینی "حسابگران" را کمتر نکرد. تصمیم گرفته شد مرکز ثقل تلاش ها برای نزدیکی روابط، از امور اقتصادی به امور سیاسی منتقل شود. در سال ۲۰۰۰ تبادل تماس های تلفنی بین مبارک و خاتمی صورت گرفت، انجمن دوستی ایران و مصر آغاز به کار کرد و دو نمایشگاه فرهنگی بر پا شدند.

ملاقات شخصی مبارک با خاتمی در سال ۲۰۰۴ در ژنو در حاشیه کنفرانس سازمان ملل متحد را می توان اوج دستاوردهای طرف ایرانی در این زمینه دانست. مقامات ایران در پی آن کنفرانس اعلام کردند که سفر مبارک به تهران صورت خواهد گرفت. مقامات پایتخت ایران تحت فشار شدید وزارت امور خارجه کشور (که رؤسای آن فوق العاده حسابگر بودند)، تصمیم گرفتند نام خیابان اسلامبولی را به خیابان «انتفاضه» تغییر دهند تا احساسات مهمان بلندپایه مصری خدشه دار نشود. این تصمیم باعث بلند شدن موج انتقادات از خاتمی و همه «حسابگران» شد. محمود احمدی نژاد پنجاه و ششمین شهردار تهران، یکی از مبتکران و رهبران آن کارزار تبلیغاتی بود. خود مبارک و به عبارت دقیق تر دفتر وی به این بحث پایان داد. اعلام شد که سفر صورت نخواهد گرفت و اینکه توافقات درباره مواعید مشخص حاصل نشده و فقط "بررسی تمایلات" در ملاقات با خاتمی صورت گرفت.

شکست تلاش های حسابگران در زمینه سالم سازی روابط بین ایران و مصر امری منطقی و قابل پیشبینی بود. موجبات عینی برای نزدیکی روابط بین دو کشور وجود نداشت. سیاست خارجی مصر در زمان مبارک به وسیله مشارکت راهبردی با ایالات متحده و سیاست اقتصادی توسط صندوق بین المللی پول و سیلاب سرمایه گذاری های غربی تعیین می شد. در امور داخلی مبارزه ارتش و سرویس های ویژه با «افراطیون اسلامی» جریان داشت که سرویس «مخابرات»، ایران را «پرورشگاه ویروس انقلابی» محسوب می کرد.

ولی نیروی جبر روند جستجوی راه های سالم سازی روابط با مصر - که با تلاش حسابگران به وجود آمد - بر خلاف شرایط عینی، حتی بعد از پیروزی محمود احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ به قوت خود باقی ماند. ایران دولت توتالیتر نیست و لذا حسابگرانی که در رده بالا و متوسط اداره امور کشور باقی ماندند، تا سال ۲۰۰۹ فرصت داشتند توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را برای به دست آوردن نزدیکی تخیلی روابط با قاهره به کار گیرند. تنها در ماه آوریل سال ۲۰۰۹ منوچهر متکی وزیر وقت امور خارجه ایران - که عضو تیم علی لاریجانی رئیس مجلس و مخالف محمود احمدی نژاد است - در نشست در دانشگاه تربیت مدرس تهران مجبور شد اعتراف کند که مسأله سالم سازی روابط با مصر بیش از این در دستور کار سیاست خارجی ایران جایی ندارد.

بهار: امیدهای جدید و زنگ های خطر

ریاست سیاسی جمهوری اسلامی ایران «بهار عربی» را به عنوان فرصت منحصر به فردی برای برقراری نظام جدید روابط با کشورهای منطقه تلقی کردند. به عقیده تهران، این فرصت قبل از همه بایستی در روابط با مصر عملی شود.

مسئولین ایرانی اعلام کردند که «مصر و ایران دو کشور کلیدی منطقه هستند و می توانند با تشریک مساعی در اوضاع لیبی، عراق و فلسطین نفوذ کنند». در ماه اوت سال ۲۰۱۱ علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در مصاحبه با

روزنامه «الاهرام» چاپ مصر اظهار داشت: «مصر سنگ زاویه منطقه است و در کشورهای عربی و اسلامی اعتبار ویژه ای دارد. ما می خواهیم با مصر روابط دوستی و برادری برقرار کنیم».

تهران ضمن آغاز این حرکت جدید به سوی مصر چه چیزی مد نظر داشت؟ حد اقل چهار نتیجه گیری مقدماتی از تحلیل اوضاع آن زمان پیرامون مصر در نظر گرفته شد.

اولاً، مقامات ایران اعتقاد داشتند که نفوذ مصر در منطقه بر اثر بهار عربی تضعیف شده و جای خود را به نفوذ عربستان سعودی داده است. ایران اعتقاد داشت که مصر حاضر نیست با از دست دادن عرصه های نفوذ خود سازش کند و اینکه رویارویی قریب الوقوع آن با عربستان سعودی، قاهره را به متحد طبیعی تهران تبدیل می کند.

ثانیاً، انتظار می رفت که ادامه روند بازسازی منطقه که واشنگتن مبتکر آن شد و ادامه تلاش های آمریکا در جهت بازسازی نظام سیاسی کشورهای منطقه (و روی کار آوردن نخبگان سیاسی غرب گرا) اشتراک منافع ایران و مصر در مقابله با این برنامه ها را ایجاد کند.

ثالثاً، سرد شدن روابط بین مصر و اسرائیل و تضاد منافع مصر و عربستان سعودی در لبنان امکان طراحی مواضع مشترک ایران و مصر در مورد مسأله فلسطین و سالم سازی اوضاع تمام منطقه شام را فراهم می نمود.

رابعاً، این برداشت وجود داشت که وجود برنامه هسته ای صلح آمیز ایران و مصر و احتیاج مبرم اقتصادی آنها به اجرای این برنامه ها، می تواند برای تهران رأی بسیار مهمی را در حمایت از تلاش های آن در زمینه استفاده صلح آمیز هسته ای فراهم کرده و موجبات شناسایی حق رسمی ایران برای انرژی صلح آمیز هسته ای در چشم جامعه جهانی را ایجاد نماید. توسعه روابط ایران و مصر در سال اول بعد از وقوع «بهار عربی» باعث خوشبینی طرف ایرانی شد. در فوریه سال ۲۰۱۱ مقامات جدید مصر در واکنش به درخواست مقامات ایرانی، اجازه عبور دو ناو نیروی دریایی ایران از کانال سوئز را دادند که این اولین مورد از این قبیل بعد از سال ۱۹۷۹ بود.

اوایل ماه آوریل نبیل العربی، سرپرست وقت وزارت امور خارجه مصر اظهار داشت که این کشور در آستانه مرحله جدید روابط با ایران قرار دارد. بعد از آن طرف مصری رسماً اعلام نمود که محمد مرسی رئیس جمهور جدید در شانزدهمین اجلاس جنبش عدم تعهد در تهران شرکت خواهد کرد.

ولی زنگ های خطر هم شنیده می شد. ابتدا خالد حمزه سردبیر قسمت انگلیسی زبان سایت «اخوان المسلمین» از اظهارات آیت الله علی خامنه ای رهبر ایران انتقاد کرد. بعد از آن یاسر علی سخنگوی مرسی در مصاحبه با روزنامه «الشرق الاوسط» متعلق به عربستان سعودی مراتب بدبینی خود را از نزدیکی روابط بین ایران و مصر ابراز نمود. در آن مصاحبه صریحاً اعلام شد که برقراری روابط مشترک با ایران می تواند به روابط مصر با ایالات متحده لطمه زده و باعث قطع کمک های آمریکا به قاهره شود.

سخنرانی مرسی در اجلاس سران جنبش عدم تعهد که او از بشار اسد رئیس جمهور سوریه و کشورهای دیگری که از رژیم خونین سوریه حمایت می کنند" به شدت انتقاد کرد، نشان داد که نزدیکی روابط بین قاهره و مصر بدون اینکه درست شروع شده باشد، خاتمه یافته است. مصر عمداً و به طور زننده و نمایشی به تشدید روابط تن داده و بدین وسیله فهماند که احتیاجی به توسعه شراکت با ایران نمی بیند.

انتخاب ژئوپلیتیکی مرسی

مصر تحت ریاست مرسی و حزب آزادی و عدالت وی از مصر مبارک، مسایل بی شمار سیاسی و اقتصادی را به ارث برده است که تهران نمی تواند به حل و فصل آنها کمک کند. ایران نمی تواند به مصر کمک های اقتصادی بکند که برای اقتصاد ناخوش این کشور کفایت کند. تهران نمی تواند به مصر سطح قابل قبول همکاری نظامی فنی را پیشنهاد کند و به تنظیم روابط دشوار مصر با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مساعدت نماید.

داشتن آمریکا و پادشاهی های خلیج فارس به عنوان شرکای خود، برای قاهره سود بیشتری فراهم می کند که همین امر انتخاب ژئوپلیتیکی ریاست فعلی مصر را تعیین کرده است. اقتصاد مصر نمی تواند بدون مساعدت واشنگتن فعالیت کند. کافی است به پنج کشور شریک اساسی قاهره در زمینه سیاست خارجی نگاهی باندازیم تا این واقعیت روشن گردد.

کشور	سال ۲۰۰۹		سال ۲۰۱۰		سال ۲۰۱۱	
	صادرات	واردات	صادرات	واردات	صادرات	واردات
آمریکا	۱۶۱۳	۴۷۴۳	۱۵۶۳	۴۹۶۱	۱۵۹۶	۶۴۵۷
چین	۹۷۵	۳۹۱۱	۴۳۲	۴۹۰۲	۶۰۳	۵۶۷۸
ایتالیا	۱۵۸۵	۲۶۵۲	۲۲۰۷	۲۹۶۲	۲۶۶۷	۳۱۲۱
آلمان	۴۶۱	۳۶۰۲	۵۷۵	۴۰۲۴	۷۷۰	۳۹۲۲
عربستان سعودی	۱۳۸۲	۲۰۱۵	۱۵۹۵	۲۱۲۰	۱۸۸۲	۲۵۴۵

پادشاهی های خلیجی به منظور نگه داشتن مصر در چارچوب ائتلاف سنی که در حال تکوین است، در اقتصاد مصر سرمایه گذاری زیادی می کنند و سعی می کنند از سقوط آن جلوگیری نموده و عواقب "انقلاب" را کاهش دهند. در ماه ژانویه سال ۲۰۱۳ قطر که در سال ۲۰۱۲، ۲.۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری کرده بود، اعلام کرد که مایل است به قاهره ۱ میلیارد دلار به عنوان کمک بلا عوض مالی بدهد و ۱.۵ میلیارد دلار به عنوان وام. لیبی «دمکراتیک» هم از آمادگی برای پرداخت وام ۲ میلیارد دلاری به مصر خبر داد.

واشنگتن اعلام نمود که بدهی یک میلیارد دلاری مصر را می بخشد. نمایندگان کاخ سفید به محمد مرسی اطمینان دادند که به صندوق بین المللی پول توصیه خواهند کرد به قاهره وام ۵ میلیارد دلاری بپردازد.

در سال مالی ۲۰۱۳ ایالات متحده در صدد است به قاهره ۱.۵ میلیارد دلار بپردازد که کمک اقتصادی، ۲۵۰ میلیون دلار از این مبلغ را تشکیل داده و ۱.۳ میلیارد در چارچوب برنامه همکاری نظامی فنی که توسعه می یابد، واصل خواهد شد.

در این رابطه ایالات متحده خط برقراری روابط نزدیک تر با ریاست جدید ارتش مصر را اتخاذ کرده است. جدیداً چهار جنگنده اف۱۶ در چارچوب بسته کمک ها به مصر ارسال شد. وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که «برای روابط نزدیک راهبردی و نظامی - سیاسی با مصر- که سابقه طولانی دارد- از نظر دفاع از منافع کلیدی ایالات متحده، ارزش قائل است. تعویق یا لغو صدور اف۱۶ به تلاشهای ما در جهت تأمین منافع ایالات متحده در این منطقه لطمه خواهد زد. ما باید به مقامات نظامی و کشوری مصر پیام روشنی بدهیم که به گذر این کشور کلیدی خاور میانه به دموکراسی علاقه مند هستیم».

همه این مراتب صریحاً نشان می دهد که مشارکت راهبردی قاهره با واشنگتن به طور کامل از سر گرفته خواهد شد. لذا سیاست خارجی مصر نسبت به ایران مانند زمان مبارک، بر اساس خط مشی واشنگتن در زمینه ایران تنظیم خواهد گردید.

البته یک پدید تازه بوجود آمده است: امروزه معماران بازسازی منطقه خاور میانه سعی می کنند مناقشه با ایران (و با بیداری اسلامی به عنوان یک نوع مبارزه با استعمار نرم) را به رویارویی سنی - شیعی منتقل کنند. همین امر که سلفی های مصر، نوک تیز

نیزه مخالفت با هر گونه بهبودی روابط با ایران هستند، به وضوح ثابت می‌کند که مصر تحت ریاست مرسى برای شرکت در «ائتلاف سنى» آماده است.

درس های مصر برای روسیه

روز ۱۹ آوریل در سوچی ملاقات ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه با محمد مرسى برگزار می شود. سرویس مطبوعاتی کرملین اطلاع می دهد که «پوتین و مرسى به تبادل نظر درباره مسایل مبرم منطقه‌ای از جمله حل و فصل بحران خاور میانه و اوضاع سوریه و لیبی به تبادل نظر خواهند پرداخت».

کارشناسان و روزنامه نگاران وابسته به دولت مصر در آستانه سفر رئیس جمهور به روسیه، دوست قدیمی مصر به تملق گوئی و وسوسه کردن روسیه دست زدند. بر طبق بعضی گزارش ها، رهبر مصر از روسیه وام تسهیلی ۵ میلیارد دلاری درخواست خواهد کرد. آنها با این بیانات سعی می کنند دل روسیه را به دست آورند که «روسیه کشور بسیار مهمی است. این شریک سنتی و آزموده اقتصادی مصر است». تأکید می شود که «روسیه که بعد از بحران سال های ۱۹۹۰ توان خود را باز یافته است، می تواند دوباره به شریک راهبردی مصر و تمام جهان عرب در مقابله با نفوذ بیش از حد آمریکایی ها در منطقه تبدیل گردد». به روسیه قول خرید های بزرگ غله، باز کردن بازار گاز و شرکت در نوسازی دهها کارخانه‌ای که در زمان شوروی ساخته شدند (که یکی از آنها مجتمع بزرگ فولاد سازی حلوان است) داده می شود.

لحن پرطمطراق شعارها سر به فلک می کشد: «ما به توان روسیه در خاور میانه و به تقویت اتحاد بین عرب ها و مسکو احتیاج داریم که همین امر می تواند مشارکت راهبردی بین واشنگتن و تل اوئیو را متوازن کند». در عوض از روسیه چیز زیادی نمی خواهند و می گوید که «موضع گیری دیپلماسی روسیه در مورد بحران سوریه» می تواند موفقیت شراکت راهبردی آینده را بر هم بزند.

پیشنهاد شراکت راهبردی در عوض سوریه و وام ها، دروغ محض است. شریک راهبردی مصر تا کنون مشخص شده است. قاهره هم درباره شرکت خود در «ائتلاف سنى» آمریکایی که به روسیه کوچک ترین علاقه ای ندارد، تصمیم نهایی گرفته است. لذا انجام مذاکرات با مصر با امید به توافقات جدی سیاسی، امری بی اساس و بی هدف است و فقط می تواند برای رعایت موازین تشریفاتی انجام شود.

ولی استراحتگاه های مصر از دست روس ها فرار نخواهند کرد. ماه گذشته نماینده حزب آزادی و عدالت مصر اعلام نمود که اسلام گرایان از اعمال محدودیت ها برای علاقه مندان به استراحت در سواحل دریا خودداری خواهند کرد. وی گفت: «ما از همه مهمانان از روسیه، اروپا و همه کشورهای دیگر استقبال می کنیم. هیچ ممنوعیتی برای ورود گردشگران اعمال نخواهد شد. ما می خواهیم که گردشگر از اقامت در مصر لذت بیشتری ببرد». به گفته وی، مصر در چارچوب طرح بزرگ توسعه گردشگری خارجی مایل است از سال ۲۰۱۷ به بعد هر سال ۲۵-۲۰ میلیون گردشگر خارجی قبول کند. وقتی که چشم انداز چنین سود مهمی در پیش دیده می شود، چطور می توان درباره محدودیت ها صحبت کرد.

سفر زنجیره ای چاک هیگل به منطقه خاور میانه: ائتلاف ضد ایرانی نیروی خود را متمرکز می کند



یکی از اهداف اساسی سفر چاک هیگل وزیر دفاع آمریکا به اسرائیل، اردن، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و مصر توسط خود او صریحاً اعلام شد. رئیس پنتاگون در همان روز اول سفر به اسرائیل معامله ۱۰ میلیارد دلاری در زمینه فروش اسلحه به متحدان آمریکا در خاور میانه را «پیامی بسیار واضح» برای ایران خواند که این پیام باید امکان توسل به زور در جهت خنثی کردن خطر بالقوه هسته‌ای ایران را به نمایش بگذارد. هیگل گفت: «فکر نمی‌کنم که شک و تردیدی وجود داشته باشد که این یک پیام بسیار روشن و واضح دیگر برای ایران است».

البته او در سخنان خود خاطرنشان نمود که توسل به زور نظامی باید وسیله نهایی بازدارندگی از ایران از بدست آوردن سلاح های هسته‌ای باشد ولی باید این «وسیله نهایی» را هم اکنون تهیه کرد.

در واقع، سفر هیگل و تدارک موافقتنامه درباره صدور تسلیحات برای امضا، نمونه بارز تحقق اصل «تا تنور داغ است نان باید پخت» می باشد. رئیس پنتاگون باید در سطح تصمیمات مشخص آن توافقات اصولی را تحقق بخشد که قبل از او جان کری وزیر امور خارجه آمریکا و خود باراک اوباما با متحدان آمریکا در منطقه حاصل کرده بودند. اصل توافقات این است که واشنگتن به اجرای طرح دولت فعلی کاخ سفید در جهت تحکیم مواضع آمریکا در خاور میانه بر مبنای جدید و با عنایت به عقب نشینی از عراق و تدارکات برای عقب کشیدن نیروها از افغانستان و حل و فصل مسایل مربوط به بازدارندگی از ایران پرداخته است.

طرف آمریکایی در چارچوب اجرای این طرح باید به چه کارهایی دست بزند؟ مسأله قراردادهای تسلیحاتی ۱۰ میلیارد دلاری با وجود بزرگی و سوسه بر انگیز این مبلغ، اهمیت ثانوی دارد. ایالات متحده که این پول را در شراکت راهبردی سرمایه گذاری می کند، خطر چندانی نمی کند زیرا شرکای آن از قابلیت پرداخت برخوردارند. اگر اردن و مصر نتوانند اسلحه را با پول خود بخرند، پادشاهی های حاشیه خلیج فارس به طور تضمینی مخارج آنها را بر عهده خود خواهند گرفت (معلوم شد که لیبی "دمکراتیک" هم در این کار سهیم می شود). دستیابی به اهداف سیاسی اهمیت به مراتب بیشتری دارد.

اولاً، واشنگتن باید نگرانی های اسرائیل و پادشاهی های خلیج فارس را مبنی بر اینکه آنها اهمیت شرکای راهبردی کاخ سفید را از دست داده اند، بر طرف کند. هم این نگرانی ها وجود دارد و هم دلایل عینی (از نظر تل اویو و ریاض) در اثبات این نگرانی ها، از جمله کاهش حضور نظامی ایالات متحده بعد از عقب نشینی از عراق و افغانستان، کاهش وابستگی آمریکا به واردات حامل های انرژی منطقه‌ای و نیز مشکلات مالی آمریکا که استقرار بلندمدت واحدهای ارتشی در خاور میانه را زیر علامت سؤال می برد، ولی اصل کار، «چرخش به آسیا» (یعنی چین و جنوب شرق آسیا) است که باراک اوباما در سال گذشته اعلام نمود.

مارتین دمپسی رئیس ستاد کل آمریکا طی سخنان هفته گذشته خود در جلسه میز گرد در CSIS Gulf یک بار دیگر شرکای منطقه‌ای آمریکا را آسوده خاطر کرد و گفت: «ایالات متحده مانند سابق به اصل "علاقه مشترک به آینده مشترک" پایبند است». واقعیت همین است. نخبگان سیاسی آمریکا معتقدند که ایالات متحده نمی تواند حضور خود را در منطقه خاور میانه به خصوص در بحبوحه تحولات منطقه‌ای که ابعاد آن با ابعاد تحولات در اروپا و اورآسیا بعد از فروپاشی اتحاد شوروی قابل مقایسه است، تضعیف کند. این نقطه نظر با استقبال و تفاهم کامل از سوی متحدان منطقه ای آمریکا روبرو می شود که اعتقاد کامل دارند که «خاور میانه رهبری آمریکا را ایجاب می کند».

ثانیاً، ایالات متحده به تقویت ائتلاف منطقه‌ای ضد ایرانی علاقه‌مند است. ترس پادشاهی‌های حاشیه خلیج فارس از تهران، تنفر تل‌آویو از ایران و ادعای منطقه‌ای آنکارا همگی با اندیشه ائتلاف ضد ایرانی سازگاری ایده‌آلی دارند که بدین وسیله پایه‌های محکمی برای همکاری میان نیروهای اساسی آمریکا برای منطقه ایجاد می‌شود.

ثالثاً، دولت کاخ سفید باید حمایت خارجی از ثبات داخلی پادشاهی‌های هم‌پیمان خلیج فارس و اردن را تضمین کند که این امر برای تشکیل ائتلاف سنی معنای خاصی دارد. این ائتلاف باید هلال شیعی را که از کویت و بحرین تا پاکستان گسترش یافته است، بی‌ثبات کرده و مجزا نماید.

البته می‌توان رابعاً، خامساً و سادساً را هم اضافه کرد. اهداف بستن دست مصر به ائتلاف در حال تکوین، گشودن گره مسایل سوریه و تنظیم روابط بین ترکیه و اسرائیل نیز مطرح می‌شوند. ولی همه اینها بیشتر اهداف سطح عملیاتی - تاکتیکی هستند که در چارچوب اجرای طرح عمومی «خاور میانه بزرگ» و «راه به ایران» حل خواهند شد. سفر دوره‌ای هیگل به خاور میانه گامی در جهت اجرای این طرح است. به هر یک از پنج کشوری که او از آنجا بازدید کرد، بسته خاصی از توافقات پیشنهاد خواهد شد که جایگاه این کشور در ائتلاف جدید منطقه‌ای را تثبیت کند.

اسرائیل

تل‌آویو، پیچیده‌ترین محل مذاکرات هیگل بود ولی از اطلاعات به دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که او از پس این مسأله برآمده و نگرانی‌های بعضی سیاستمداران آمریکایی و لابی اسرائیلی را بر طرف کرد که او را «بیش از حد ملایم نسبت به ایران و بیش از حد سختگیر نسبت به اسرائیل» می‌دانستند. هیگل تقریباً از روی نردبان هواپیما اظهار داشت: «قراردادهای تسلیحاتی که تهیه می‌شوند، باید قبل از همه برتری کیفی نظامی اسرائیل در منطقه را در برابر توانمندی فزاینده نظامی تهران و ادعاهای هسته‌ای آن تقویت کنند».

بر طبق قرارداد های امضا شده، اسرائیل می‌تواند از پیمانکاران آمریکایی هواپیمای نفتکش بوئینگ KC-۱۳۵ Stratotanker، موشک‌های ضد راداری قادر به نابود کردن رادارهای پدافند هوایی دشمن، رادارهای پیشرفته جدید و نیز بالگردهای «کنورتوپلان» آمریکایی V-۲۲ Osprey را بخرد که هم از امکانات هواپیما برخوردارند و هم بالگرد. اسرائیل اولین کشور خارجی است که این بالگردها را دریافت خواهد کرد.

ولی اسرائیلی‌ها مطابق با سرشت ذاتی خود سعی کردند بر سر پاداش‌های مکمل چانه بزنند. در جریان مذاکرات با هیگل مسأله مساعدت و واشگتن به استقرار هواپیماهای اسرائیلی در پایگاه نیروی هوایی واقع در شمال آنکارا مطرح شد. تل‌آویو حاضر است به ترکیه فناوری‌های ضد موشکی خود و از جمله سامانه ضد موشکی «ارو» را پیشنهاد کند که قادر است موشک‌های ایرانی «شهاب» و «سجیل» را سرنگون کند و کار آن با سامانه‌های ضد موشکی آمریکایی مستقر در ترکیه هماهنگ شده است که این امر اهمیت ویژه‌ای دارد.

بدیهی است که اگر جنگنده‌های اسرائیلی از پایگاه ترکی استفاده کنند، عملیات نیروی هوایی اسرائیل علیه تأسیسات هسته‌ای ایران شانس بهتری برای موفقیت خواهد داشت. ولی به همین اندازه روشن است که این نوع ماجراجویی است که برای منطقه عواقب فاجعه‌باری به دنبال خواهد داشت. به همین علت هیگل به وعده‌های «انجام ریزنی‌ها در این مورد با همه طرف‌های ذی‌علاقه» بسنده کرده و از پذیرش تعهدات مشخص طفره رفت.

اردن

هدف هیگل در اردن، تعیین چشم‌انداز فعالیت واحد ۲۰۰ نفری نظامی آمریکایی بود که مدتی است که در این کشور فعالیت می‌کنند. قرار است در امان، قرارگاه ارتش ایالات متحده مستقر شود که به هماهنگی آمادگی نیروهای مسلح اردن برای تأمین امنیت

خواهد پرداخت. تعریف مفهوم «امنیت» در مذاکرات هیگل و عبدالله دوم بسیار گسترده بوده و شامل «اقدامات در صورت توسعه مناقشه سوری» و کمک در صورت بروز شورش علیه پادشاه اردن (که احتمال این امر افزایش می یابد) می باشد.

عربستان سعودی و امارات

در ریاض نگرانی های مبنی بر اینکه آمریکا این پادشاهی را به تنهایی رو در روی ایران باقی بگذارد، رواج زیادی دارد. ولی این نگرانی ها بی اساس است. «جیمز ماتیس» رئیس فرماندهی مرکزی آمریکا جدیداً اظهار داشت: «پادشاهی عربستان سعودی در دوران سخت، آمادگی و قابلیت استفاده از نیروهای مسلح خود در چارچوب ائتلافی را که ایالات متحده علیه خطرات منطقه ای ایجاد کرده بود، از خود نشان داد. نگه داشتن سطح توان نظامی عربستان سعودی دولت های دشمن را ترسانده و شراکت ایالات متحده با عربستان سعودی را عمیق تر می کند و بر ثبات اقتصاد جهانی اثر مثبتی می گذارد».

واشنگتن دوست ندارد توضیح دهد که فرماندهی مرکزی یک مأموریت دیگر را اجرا می کند و آن تقویت نیروهای امنیتی است. انتظار می رود که بعد از سفر هیگل، عربستان سعودی علاوه بر موشکهای فوق العاده دقیق برای هواپیماهای اف ۱۶، جدیدترین تجهیزات (از جمله پهپاد های مخصوص) برای «مبارزه با قیام کنندگان در استان شرقی و در بحرین و نیز فناوری ها و تجهیزات برای ایجاد «دیوار حائل» در مرز با یمن را دریافت کند. امارات متحده عربی، آخرین مقصد سفر هیگل است. انتظار می رود که در جریان مذاکرات وی در ابوظبی با محمد بن زاید آل نهیان قراردادی درباره خرید ۲۶ فروند هواپیمای اف ۱۶ توسط امارات به امضا برسد.

مصر

هدف از سفر هیگل به قاهره، تحکیم حضور مصر در ائتلاف در حال تکوین و احیای همکاری نظامی - فنی آمریکا و مصر به صورت کامل می باشد. هیچ مانعی بر سر راه رسیدن به این هدف پیشبینی نمی شود. دولت ایالات متحده تا کنون به نوسازی پایگاه نیروی هوایی «قاهره غربی» که آنجا جنگنده های اف ۱۶ که جدیداً در اختیار مصر گذاشته شدند، مستقر می گردند و برای آماده کردن پرسنل آن، ۸۳ میلیون دلار اختصاص داده است.

فرماندهان نظامی جدید مصر طرفداران مصمم همکاری نظامی - فنی با ایالات متحده هستند. فرماندهی فعلی مصری در مرحله ائتلاف واشنگتن با مبارک شکل گرفت. آیا عبدالفتاح السیسی فرمانده کل قوا و وزیر جدید دفاع مصر می تواند مخالف همکاری با آمریکایی ها باشد در حالی که او قبل از این انتصاب، رئیس سرویس اطلاعات نظامی بود که آمریکایی ها آن را تشکیل داده و از آن مواظبت می کردند؟ خود سیسی در همه بیانات خود همیشه بر ضرورت تعمیق همکاری با ایالات متحده «در جهت افزایش و توسعه امکانات رزمی نیروهای مسلح مصر» به منظور تأمین امنیت و صلح منطقه ای تأکید می کند.

سرتیپ محمد العصار، نفر سوم در ارتش امروزی مصر، یکی از شخصیت های کلیدی در روابط بین مصر و واشنگتن محسوب می شود زیرا در زمان مبارک در حوزه همکاری نظامی - فنی با آمریکا به رتبه های بالایی رسید. یکی از مقامات پنتاگون در آستانه سفر هیگل با صراحت تمام نقطه نظر وزیر فعلی آمریکا درباره مصر کنونی را بیان کرد: «مصر جدید مانند سابق دشمن القاعده و رقیب ایران است. این کشور مانند سابق گردشگران و سرمایه غربی را می خواهد. لذا مصر به عنوان عضو مسئولیت پذیر جامعه جهانی رفتار خواهد کرد».

البته واشنگتن ضمن برقراری روابط حساس با ریاست جدید نظامی مصر با ملاحظه رفتار می کند. ایالات متحده همه افراد نمایندگی سازمان اطلاعات نظامی خود در قاهره را عوض کرد زیرا آنها با فرماندهان قدیمی در ارتباط بودند که نتوانستند با مرسی به توافق برسند. در حال حاضر سرتیپ ر. کلارک که قبلاً در عراق فعالیت کرده بود، ریاست این نمایندگی را بر عهده دارد. او با ژنرال سیسی وزیر جدید دفاع و ژنرال صبحی رئیس ستاد کل روابط خوب کاری برقرار کرده است.

همانطور که در فوق اشاره شد، سفر دوره‌ای هیگل به کشورهای خاور میانه، گامی در جهت تشکیل ائتلاف جدید منطقه‌ای است. هدف راهبردی این ائتلاف روشن است و آن تأمین برتری ایالات متحده در منطقه از طریق شبکه‌ای از ائتلاف‌ها می‌باشد. تحولات جاری نشان می‌دهد که تشکیل این شبکه به آسانی پیش می‌رود و دولت‌هایی که تصمیم گرفتند «در حول و حوش پرچمدار خود متحد شوند»، حتی یک نوع شور و شغف از خود نشان می‌دهند. تنها کار کوچکی که باقی مانده است، «بازسازی ساختاری» ایران است. ولی بعد از آن چه می‌شود؟ آیا این ائتلاف به حضور بازیگرانی چون روسیه و چین در منطقه احتیاج خواهد داشت؟

انتخابات ریاست جمهوری ایران: مبارزه نخبگان بر سر خط مشی سیاست

خارجی

ایگور پاترانکو



برداشتی که در رسانه‌های گروهی و در جامعه کارشناسی شکل گرفته است، ایران را به عنوان یک دولت توتالیتر معرفی می‌کند که آنجا یک مشیت مسئول عالیمقام به ریاست آیت الله علی خامنه‌ای رهبر معظم روحانی، برای هر گام مردم مقررات تعیین می‌کنند. از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر اینکه رهبر عالی روحانی می‌تواند هر آن رئیس جمهور فعلی را از مقام وی برکنار کند، این نتیجه گرفته می‌شود که استقلال رئیس جمهور در سیاست خارجی بسیار محدود است و لذا انتخابات قریب الوقوع برای «معادلات بین المللی» اهمیت چندانی ندارد زیرا با

عوض شدن مسئول شماره ۱ کشور، خط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دچار تغییر و تحول نخواهد شد. آیا این ادعا پایه و اساس دارد؟ کافی است اظهارات نامزدها را با دقت بیشتری گوش کنیم تا بفهمیم که نخبگان سیاسی ایران بر سر گام های بعدی جمهوری اسلامی ایران در صحنه بین المللی، روابط با ایالات متحده و متحدانش، مذاکرات درباره برنامه هسته‌ای ایران و اوضاع پیرامون سوریه و «بیداری اسلامی» با هم بحث شدیدی می‌کنند. نتیجه انتخابات فعلی بسیاری از جوانب سیاست خارجی ایران را تعیین خواهد کرد. درست است که اعتبار رهبر روحانی عامل بسیار مهمی است ولی حرف آخر با ملت ایران است.

آیت الله خامنه‌ای و ویژگی های نخبگان سیاسی ایران

برداشت از «قدرت تام» رهبر روحانی در زمینه سیاست خارجی در حد زیادی اشتباه ذهنی متداول بیش نیست. آیت الله خامنه‌ای بیشتر داور عالی در بحث ها پیرامون راهبرد سیاست خارجی است که در جریان آن نخبگان سیاسی بینش خود را از راهبرد و شیوه های اجرایی جمهوری اسلامی ایران در صحنه بین المللی ارائه می دهند. گزینه ایده آل برای سامانه کنترل و توازن که پدران جمهوری اسلامی ایجاد کردند، این است که فعالیت رهبر روحانی موجب رسیدن به یک نوع اجماع شود ولی این اجماع قاعداً ناپایدار و گذرا می باشد. آیت الله العظمی خمینی و رهبر روحانی فعلی هر دو نتوانسته اند به جنگ های بین فراکسیون ها پایان دهند که در طول مدت موجودیت جمهوری اسلامی جریان دارند. نخبگان سیاسی گاهی موفق می شدند گام های مورد علاقه خود در عرصه سیاست خارجی را به دیگران تحمیل کنند که هم از نظر وصایای امام خمینی قابل بحث بودند (تلاش برای برقراری روابط با مصر) و هم از نظر اصول انقلاب اسلامی (مانند همکاری با صندوق بین المللی پول در زمان ریاست جمهوری خاتمی).

وجود این مبارزه امر منفی نیست بلکه نشانه سالم بودن جامعه و گسترش دموکراسی در ایران است. نخبگان ایرانی می توانند از طریق رسانه های گروهی و از پشت تریبون مجلس مواضع خود را اعلام کنند و می توانند در جریان انتخابات محلی و ریاست جمهوری بفهمند که مردم از خط آنها پشتیبانی می کنند یا خیر. درست است که چند شرط وجود دارد که نباید زیر پا گذاشته شود ولی سانسور، تنها در اذهان و رؤیاهای بیمارگونه «طرفداران آزادی» وجود ندارد.

مناقشات بر سر راه کارهای سیاست خارجی بین رهبر روحانی و نخبگان سیاسی که پی آمد نظام سیاسی دموکراتیک ایران است، اغلب بروز می کنند. آیت الله مصباح یزدی که یکی از معتبرترین روحانیون ایرانی است، جدیداً اظهار داشت که «همه رؤسای جمهوری ایران طی ۲۴ سال اخیر همیشه دستخوش کمبود اعتقاد درونی به اعتبار بی چون و چرای رهبر معظم بوده اند». اکنون اوضاع حساس تر از گذشته جلوه می کند. جمهوری اسلامی ایران در مرحله جدید موجودیت خود با تهدید ها و چالش های جدید

روبرو شده است که همین امر به بحث درباره مسایل سیاست خارجی بین تیم های نامزدهای مقام ریاست جمهوری شدت خاصی می بخشد. اکنون دیگر نه فقط تاکتیک دولت فعلی احمدی نژاد در صحنه بین المللی به باد انتقاد گرفته می شود بلکه تغییر برخورد با امور بین الملل مطرح می گردد.

ولی ما در این زمینه با یک مسأله خالص پژوهشی روبرو می شویم که بر سر راه تجزیه و تحلیل روند انتخابات موانع جدی ایجاد می کند. ضمن اشاره به منظره سیاسی ایران باید فهمید که همه تلاش ها برای تقسیم بندی نیروهای سیاسی ایران مطابق با معیار های علوم سیاسی غربی و با عنایت به اعتقادات سیاسی رهبران احزاب و گروه ها، کاری بی فایده است. ممکن است در داخل یک حزب و حتی در ذهن یک شخصیت سیاسی همزمان حساسگری محض در اقتصاد و امور اجتماعی و برخورد تجربآمیز و محافظه کارانه با سیاست خارجی و فرهنگ با هم همزیستی کنند. در انتخابات سابق مجلس تنها محسن رضایی (که امسال نامزد مستقل می باشد) برنامه عمل خود را به صورت عادی برای ما طراحی و تنظیم کرده بود. ولی دیگران برنامه نداشتند که این وضع تحلیلگران را به استخراج ذره ذره نکات برنامه ای آنها از سخنانشان وادار می کرد.

درست نیست که زندگی سیاسی ایران محدود به مبارزه اصول گرایان با اصلاح طلبان و نیز سنت گرایان با حسابگران شمرده شود زیرا این امر زندگی سیاسی ایران را فقیر تر از واقعیت جلوه داده و آن را در قالب طرح های بی جانی می گذارد که با واقعیت مغایر بوده و بیشتر به «اسب دانه ای در خلأ» شباهت دارد. اوضاع ایران همزمان پیچیده تر و ساده تر است. اکنون نسل های سیاسی عوض می شوند. اصولگرایان این دولت را به وجود آوردند، نسل محمود احمدی نژاد در شرایط جنگ، محرومیت ها و فشار خارجی آن را ساختند ولی جوانانی که تازه وارد عرصه زندگی می شوند، از اینکه جمهوری اسلامی ایران باید در جهان متغیر امروزی چگونه باشد، برداشت های خاص خود را دارند. اگر اختلافات بین سرمایه خصوصی و طرفداران سرمایه داری دولتی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیز مقداری از بی تعادلی های اقتصادی و اجتماعی، علایق و تمایلات شخصی و ترفندهای گروه های مختلف به این تصویر اضافه شود، ممکن است سیمای تقریبی دیگر جوشان مطبخ سیاسی ایران به دست آید. با این حال، تعدادی از مسایل بین المللی معیار خوبی برای فرق گذاشتن بین مواضع کاندیداهای مقام ریاست جمهوری و ائتلاف هایی است که آنها تشکیل می دهند.

برنامه هسته ای

اکثریت مطلق اعضای جامعه ایرانی نسبت به ضرورت اجرای برنامه هسته ای صلح آمیز به عنوان ضمانت استقلال کشور شک و تردید نمی کنند. حتی تندرو ترین اصلاح طلبان حق ایران برای برنامه هسته ای صلح آمیز را به رسمیت شناخته و از آن پشتیبانی می کنند. آنچه که اهمیت اصولی برنامه هسته ای برای جامعه ایران را مورد تأکید قرار می دهد، این است که دو نفر از دو مذاکره کننده اساسی سابق درباره مسایل هسته ای (علی لاریجانی رئیس فعلی مجلس و حسن روحانی) در لیست کاندیداهای بالقوه قرار دارند در حالی که رسانه های گروهی ایران درباره احتمال شرکت سعید جلیلی مذاکره کننده فعلی بحث زیادی می نمایند.

رهبر روحانی مسأله اجرای برنامه هسته ای و فایق آمدن بر تحریم ها را به خود اختصاص داده و سایر سیاستمداران را از شرکت در بررسی این مسأله برطرف کرد. ولی نخبگان سیاسی که نامزدهای مقام ریاست جمهوری را معرفی می کنند، بینش خاص خود را دارند که شامل نکات ویژه درباره سرعت اجرای برنامه هسته ای و عمق سازش مجاز با جامعه بین المللی می باشد.

موضع گیری نامزدهای وابسته به دولت روشن است: آنها طرفدار تسریع پژوهش های هسته ای، غنی سازی اورانیوم تا ۲۰٪ در ایران و اجرای برنامه گسترده ساخت نیروگاه های اتمی در کشور هستند. این برخورد رادیکال قابل درک است زیرا اعضای این گروه بر انزوای اقتصادی جمهوری اسلامی ایران تأکید می کنند (البته دولت فعلی با این وجود با بذل پول و تلاش زیادی سعی نموده است از مجاری غیررسمی فناوری های لازم را به دست آورد).

موضع گیری گروه ۲+۱ (علی اکبر ولایتی، غلامعلی حداد عادل و محمد باقر قالیباف) سازنده تر به نظر می آید. آنها رسیدن به سازش، امتناع از غنی سازی اورانیوم ۲۰ درصدی، برگزاری مذاکرات مستقیم با ایالات متحده و همکاری گسترده بین المللی را مجاز

می دانند ولی فقط به شرط لغو کامل تحریم ها و شناسایی حق کامل ایران برای پژوهش های هسته‌ای که همین امر در پیمان نامه عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای پیشبینی شده است که جمهوری اسلامی هم آن را امضا کرد.

ولی آنها سازش را به عنوان گذشت موقت به غرب تعبیر می کنند که این تفکر با توجه به برداشت آنها از روند بیداری اسلامی در هلال شیعی موجه و قابل درک است. ظهور ائتلاف سنی ضد ایرانی و ضد شیعی و بر آشفته شدن خاور میانه، چالش جدیدی برای جمهوری اسلامی است. رژیم تحریم های فلج کننده توان سیاست خارجی ایران و امکانات مالی و اقتصادی آن را در مقابله با تهدیدهای در حال تکوین کاهش می دهد.

ولی آن دسته از نخبگان سیاسی که با هاشمی رفسنجانی و خاتمی، رؤسای جمهوری سابق، ارتباط دارند، معتقدند که نه سازش موقت بلکه انعقاد موافقتنامه گسترده با غرب درباره اجرای برنامه هسته‌ای لازم است. به گمان آنها، این توافق باید نه تنها به لغو تحریم ها بلکه به سرپرستی سیاسی و فنی غرب بر برنامه هسته ای ایران منجر شود. به عنوان نمونه این گونه سرپرستی، به برنامه هسته ای مصر و مطالعات هسته‌ای در عربستان سعودی و امارات اشاره می گردد. البته این امر در سیاست خارجی گام هایی را ایجاد می کند که غرب را به شناسایی ایران به عنوان «دولت مسئولیت پذیر» وادار کند ولی کنه تلاش های اصلاح طلبان همین است.

روابط با ایالات متحده و اسرائیل

بینیم اصطلاح «دولت مسئولیت پذیر» که کارشناسان غربی اغلب در رابطه با جمهوری اسلامی ایران به کار می برند، به چه معناست؟ چنین دولتی قبل از همه با ایالات متحده «روابط سالم» دارد. برگردان این جمله به زبان رایج بدان معناست که «دولت مسئولیت پذیر» نظام معاصر تک قطبی را نظام عادلانه‌ای دانسته و شریک نقطه نظر واشنگتن درباره ساختار فعلی جهان است. گروه ۲+۱ و نیروهای وابسته به دولت فعلی ضمن شناسایی ضرورت سالم سازی روابط با ایالات متحده و تنزل درجه جنگ سرد با آمریکا، این رفتار در عرصه سیاست خارجی را به عنوان سازش موقت تعبیر کرده و عمق این سازش را به دقت تعیین می کنند. به تعبیر جامعه غربی، سالم بودن، به معنی نداشتن مناقشه با اسرائیل است که اصول گرایان حاضرند از شعارهای جنجال برانگیز خارجی در حق اسرائیل امتناع کنند ولی از خط مقابله با رژیم صهیونیستی دست نمی کشند. انتقادات قالیباف از اظهارات احمدی نژاد مبنی بر نفی عواقب «هولوکاست» با خط رهبر روحانی مطابقت دارد که همیشه می گفت که نباید رژیم صهیونیستی و ملت یهودی و نیز کاخ سفید و آمریکایی ها را یکی دانست.

اما «اصلاح طلبان» حاضرند گام بلندتری بردارند. آنها به جامعه ایرانی ویراست جدید «نظریه همگرایی و آمیزش نظام ها» را پیشنهاد می کنند که یکی از علل فروپاشی اتحاد شوروی شده بود. از جمله پیشنهاد می شود از «سرمایه گذاری» در دولت بشار اسد امتناع شود، همکاری با حزب الله کاهش یابد و اجرای نظریه بیداری اسلامی متوقف گردد. طبیعتاً این گروه برای توجیه گام های پیشنهادی خود به «منافع و مصالح ایران» و تلاش برای «حفاظت از کشور در برابر خطرات بی سابقه داخلی و خارجی» استناد می کنند که همین امر در نامه سرگشاده اخیر عده‌ای از سیاستمداران ایرانی برای رهبر روحانی قید شد که بر بازگرداندن هاشمی رفسنجانی و خاتمی به ریاست کشور تأکید نمودند.

مصطفی کواکبیان دبیر کل حزب مردم سالاری ایران (در عکس از طرف راست است) که یکی از نامزدهای مقام ریاست جمهوری است، دیدگاه ها و موضع گیری های اصلاح طلبان را در سخنان خود با دقت زیادی منعکس کرد. وی گفت: «سعی خواهیم کرد به همه تحریم های بین المللی علیه اقتصاد ایران، فعالیت بانک ها و اشخاص حقیقی پایان دهیم. بدیهی است که این امر مستلزم بهبود بخشیدن روابط با ایالات متحده است... اعتقاد دارم که مذاکرات مستقیم بین ایران و آمریکا می تواند برای طرفین سازنده و مفید باشد». درست نخواهد بود چنانچه ادعا کنیم که در جامعه ایرانی کسی نیست که از موضع گیری «اصلاح طلبان» (که می توان لیبرال های ایرانی و طرفداران هاشمی رفسنجانی را به این گروه نسبت داد که این نشانه دیگر ریزه کاری های حیل گرانه مطبخ سیاسی ایران است) پشتیبانی کند. اصول گرایان و اصلاح طلبان این واقعیت را درک می کنند. قالیباف ضمن انتقاد از اظهارات

محمود احمدی نژاد در زمینه سیاست خارجی خاطرنشان کرد: «ابتدا او (محمود احمدی نژاد) می گفت که تحریم ها یک تکه کاغذ بیش نیست. و حالا می گوید که تحریم ها به ما لطمه شدیدی زده است. ولی شاید این لطمه ناشی از آن باشد که ما تحریم ها را جدی نگرقتیم؟»

جدیداً سازمان های غیر دولتی آمریکا طی ابتکار جدیدی پیشنهاد کردند به عنوان «حسن نیت» به بعضی بانک های ایرانی اجازه داده شود معاملاتی در زمینه خرید داروها، مواد خوراکی و قطعات یدکی برای هواپیماهای مسافربری ساخت غرب انجام دهند. همچنین پیشنهاد شد در تهران دفاتر سازمان های غیر دولتی افتتاح شوند که به گمان مبتکران این طرح، باید زمینه را برای مذاکرات مستقیم و سالم سازی روابط مهیا کنند. امتناع طرف ایرانی از پذیرش این پیشنهاد امر منطقی به نظر می رسد. از یک سو، «سازمان های غیر دولتی آمریکا» مدتهاست که به مفهومی مترادف با «مقر انقلاب های مخملی» تبدیل شده اند. از سوی دیگر، اجازه انجام بعضی انواع معاملات چیزی جز کمک حقارت بار و ناچیز نیست. تنها شرکت بریتانیایی - هلندی «رویال داتچ شل» به ایران بابت نفتی که قبل از اعمال تحریم اتحادیه اروپا بر تجارت با ایران در ماه ژوئیه سال گذشته خریده بود، ۲.۳ میلیارد دلار بدهکار است. «شل» چند ماه است که دنبال راه های پرداخت این بدهی می گردد و حاضر است این کار را حتی نه به وسیله پول (بانک های اروپایی حق انجام پرداخت ها به ایران را ندارند) بلکه به وسیله غله، مواد خوراکی و داروها انجام دهد ولی این ابتکارات با موضع گیری شدید مقامات بریتانیا روبرو می گردد. ولی تبلیغات غرب در جهان و در جامعه ایرانی این برداشت را ایجاد می کند که «ایران نمی خواهد گامی به سوی جامعه جهانی بر دارد».

۳۴ سال از زمان برقراری جمهوری اسلامی برای ملت ایران مرحله دشواری بود. تجاوز عراق، بازسازی کشور بعد از جنگ، بحران اقتصادی در زمان ریاست جمهوری خاتمی، بی تعادلی های فزاینده اقتصادی و اجتماعی، تحریم های فلج کننده و جنگ اعلام نشده علیه جمهوری اسلامی، همگی باعث خستگی جامعه از مبارزه و علاقه به پایان دادن به مناقشات در صحنه بین المللی حتی به بهای گذشت های جدی می شود. در این شرایط دعوت های اصلاح طلبان به "همزیستی و همگرایی" (با غرب) جذابیت زیادی دارد.

ویژگی های سیاست خارجی در محاصره دشمنان

حالت بر آشفته خاور میانه و تشکیل ائتلاف ها و اتحادیه های جدید و ظهور تهدیدها و چالش های تازه، «تنهایی راهبردی» ایران را که به گفته یکی از پژوهشگران «جزیره تشیع و ایرانیت در دریای سنی ترکی و عربی است»، بسیار برجسته کرد. در حال حاضر همه تلاش های ائتلاف ضد ایرانی هدف منقبض کردن مرزهای این جزیره را دنبال می کند. حریفان ایران با استفاده از برتری خود در زمینه امکانات خارجی و توان اقتصادی سعی می کنند تهران را از «ایران بزرگ» بیرون انداخته و همه امکانات آن را در منطقه شام، عراق و نیز در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان خنثی کنند.

استعداد به بازی گرفتن تضادها بین فعالان اساسی صحنه جهانی و انعطاف پذیری، همیشه نقطه قوت دیپلماسی جمهوری اسلامی را تشکیل داده است. در حال حاضر امکان مانور برای ایران تا حد بحرانی گرفته شده است. از سوی دیگر، واقعیت عینی این است که جمهوری اسلامی ایران جایگاه قدرت منطقه را به دست آورده است که تنها مناقشه مسلحانه ای که کسی بدان تن نخواهد داد، می تواند ایران را از این موقعیت منطقه محروم سازد. در این شرایط تنها راه دیپلماسی و تشکیل ائتلاف ها و اتحادیه ها باقی مانده است. اکنون نخبگان سیاسی ایران با شدت بی سابقه ای با مسأله انتخاب شرکای خود روبرو می شوند. بخشی از نخبگان سیاسی یعنی گروه های وابسته به دولت و اصول گرایان، این نقش را برای چین و روسیه قایل اند. همچنین انتخاب این دو کشور از آن جهت منطقی است که آنها همراه با ایران با بعضی چالش ها و تهدیدهای مشترک روبرو می شوند.

ولی جناح اصلاح طلب امکان تشکیل ائتلاف با غرب (به بهانه تهیه بسته توافقات درباره "سالم سازی روابط") را بررسی می کند. نباید فکر کرد که این قسمت غرب گرای نخبگان ایرانی مواضع ضعیفی دارند. آنها از نفوذ کافی سیاسی و حمایت جامعه

برخوردارند. تردیدی نیست که غرب هم برای مذاکرات با این دسته از نخبگان آماده است. همچنین ایالات متحده حاضر است - البته با رعایت یک سری شرایط - حفظ برتری ایران در هلال شیعی را تضمین کند.

بدیهی است که این "بسته توافقات" برای آیت الله خامنه‌ای و بخشی از اصول‌گرایان قابل قبول نیست. اکثریت مردم هم حاضر نیستند این توافقات را سراسیمه با جان و دل قبول کنند. ولی کسی درباره سالم سازی فوری در عرض یک روز صحبت نمی‌کند. طی ده دور انتخابات ریاست جمهوری ایران که از سال ۱۹۷۹ تا کنون برگزار شده است، مسأله جهت گیری سیاست خارجی ایران تا این حد حاد نبوده است. نخبگان جمهوری اسلامی و تمام جامعه ایرانی با ضرورت انتخاب اصولی نوع رفتار در صحنه بین‌المللی و جستجوی راه‌های جدید در روابط با جهان پیرامون خود روبرو شده‌اند. ببینیم آنها چه انتخابی خواهند کرد.

آنتون یفستراتوف

ماه های اخیر شاهد درگیری های بی امان بین پیروان تشیع و تسنن، دو شاخه اسلام در سراسر منطقه خاور میانه اعم از سوریه،



مصر، بحرین، عربستان سعودی، عراق، پاکستان و حتی شمال قفقاز روسیه شده است. بعضی عملیات نظیر منفجر کردن صدها نفر اهل تشیع در پاکستان نمی تواند نامی جز وحشی گری داشته باشد. علاوه بر این گونه اعمال پر سر و صدا که توسط نیروهای حاشیه نشین انجام می شوند، رویارویی سیاسی بین دولت های تحت ریاست شیعیان و سنی ها شدت می یابد. کشورهایی چون سوریه و عراق به ورطه رویارویی خونین مدنی می افتند. بدیهی است که شرکت کنندگان در این حوادث از هر دو طرف ضرر کرده و نقش "گوشت دم توپ" را ایفا می کنند. ولی این هرج و مرج بین مذاهب که در خاور میانه اتفاق می افتد، به نفع نیروهایی است که در این منطقه و در فاصله دور از آن حضور دارند.

سیاست ایالات متحده به عنوان مسبب رویارویی آینده

باید گفت که در حال حاضر سیاست آمریکا در خاور میانه، یکی از مهمترین عوامل تنش بین سنی ها و شیعیان شده است ولو اینکه روابط خصمانه بین آنها در طول قرن های متمادی مشاهده می شده است. ایالات متحده بود که در مرحله رویارویی جهانی ژئوپلیتیکی با شوروی، در خاک افغانستان افراطیون سنی القاعده و طالبان را به صحنه سیاسی آورد. آمریکا از پادشاهی های حاشیه خلیج فارس پشتیبانی می کند که نخبگان سیاسی آنها نیز شریک جریان های فکری افراطی اسلام سنی هستند و تأمین مالی صدور این اندیشه ها را بر عهده خود دارند.

جالب توجه است که همانا ایالات متحده، احتمالاً ناخواسته، یک نوع "رستاخیز شیعی" را سبب شد که در سالهای اخیر مشاهده شده است. واشنگتن رژیم صدام حسین را در عراق از بین برد که نه تنها پیروان اسلام شیعی را در داخل کشور به شدت سرکوب می کرد بلکه نیروی مقابل جمهوری اسلامی ایران در خاور میانه بود. پادشاهی های عربستانی، عراق تحت ریاست صدام را به عنوان قلعه محکم بر سر راه گسترش اندیشه های انقلاب اسلامی تلقی می کردند که با نظریات الهی شیعی به هم تنیده شده است. سقوط رژیم حزب بعث در بغداد به طور منطقی موجب تقویت اکثریت شیعه این کشور شد که اکنون شیعیان صاحب غالب کرسی ها در مجلس هستند در حالی که نوری المالکی، اهل تشیع، نخست وزیر عراق شده است.

این تقویت شیعیان در عراق به برکت فعالیت رهبران دینی آنها میسر شد. آیت الله العظمی علی سیستانی نه تنها "معمار" نظام دولتی معاصر عراق، بلکه شخصی است که زمینه های عقب راندن مسالمت آمیز نیروهای آمریکایی از سرزمین بین النهرین را فراهم کرد. گفتنی است که سیستانی علناً از نظریه برقراری دولت مذهبی در عراق بر اساس الگوی کشور همسایه (ایران) امتناع کرد. آیت الله سیستانی حتی برای دریافت جایزه صلح نوبل معرفی شد که این نشانه شناسایی خدمات ارزنده این عالم دینی است. در میان روحانیون شیعی عراق شخصیت های تندرو تر هم وجود دارند. یکی از آنها مقتدی الصدر است که به خانواده علمای بزرگ عراقی تعلق دارد و به علت حبس طولانی در زمان صدام تنها در سالهای اخیر از دانش و اعتبار دینی برخوردار شده است. او نه تنها طرفدار تحقق بخشیدن نظریه ایرانی ولایت فقیه در عراق شده، بلکه حملات طرفداران خود به نیروهای آمریکایی و دسته های مسلح سنی را بر عهده داشت. قبل از آن حتی درگیری دسته های رزمی دو شخصیت روحانی شیعی رخ داده بود. در سال ۲۰۰۳ «ارتش مهدی» تحت فرماندهی مقتدی الصدر که می خواست نظارت خود را بر مقدسات شهر کربلا برقرار کند، از واحدهای «ارتش بدر» وابسته به آیت الله سیستانی شکست خورد. ولی آیت الله صرف نظر از این حرکت آشکار مسلحانه صدر و تلفات سنگین انسانی، از طرح انتقادات علنی علیه حریف جوان خود خودداری کرده و به طور پیگیرانه بر وحدت شیعیان و همه مردم عراق در برابر اشغالگران

آمریکایی و در ساخت زندگی عادی و آینده خوب برای کشور تأکید نمود. اکنون، بعد از آنکه نیروهای آمریکایی از عراق عقب کشیده شدند، این دو رهبر روحانی به هم نزدیک تر شده و از رویارویی شدید دست کشیده اند.

تشکیل دولت شیعی عراق، اعتلای اکثریت شیعی و رشد بی نظیر اعتبار رهبران شیعیان در کشور به وضوح نشان می دهند که عراق از تکیه گاه ضد شیعی به کشوری تحت اداره شیعیان تبدیل گردیده است.

ایدئولوژی "عدالت" و اشتباه آمریکایی ها

فکر نمی کنم که آمریکایی ها و متحدان آنها در خلیج فارس انتظار داشته باشند که سقوط صدام حسین باعث اعتلای تشیع در عراق شود. از سوی دیگر، به نظر می آید که واشنگتن به روی کار آمدن سیاستمداران غیرمذهبی امیدوار بود. در واقع، همین طور هم شد ولی این امر مانع از آن نشد که عراق از دشمن قسم خورده ایران در خاورمیانه به متحد دوم آن (بعد از سوریه) در منطقه تبدیل گردد. حتی محور کامل شیعی تهران - بغداد - دمشق شکل گرفته است که حزب الله لبنان، اقلیت های شیعی افغانستان و پاکستان که به ایران گرایش دارند و نیز شیعیان مظلوم شبه جزیره عربستان بدان ملحق می شوند.

این وضع موجب نگرانی موجه دولت آمریکا و رژیم های قرون وسطایی - به لحاظ روح و ماهیت خود - واقع در حاشیه خلیج فارس شد. نمایندگان این کشورها گویا غفلت کردند و نفهمیدند که تشیع، انقلابی ترین جهت گیری ضد امپریالیستی و عدالت طلب اسلام است که البته با تروریسم هیچ ارتباطی ندارد.

واقعیت این است که نظریه عدالت الهی نسبت به انسان از اهمیت فراوانی برخوردار است. انسان هم موظف است در روابط با امثال خود عادلانه رفتار کند. نظریه عدالت علاوه بر روابط معیشتی، شامل حال مسایل اجتماعی و سیاسی شده است. عدالت، انگیزه اساسی رفتار امام علی و امام حسین، ائمه بزرگ شیعیان بوده است. تلفیق نظریه عدالت با اندیشه شهادت در راه عدالت که از زمان شهادت امام حسین در نبرد با نیروهای برتر دشمن در کربلا شکل گرفت، طی قرن های متمادی پشتوانه عقیدتی شیعیان در عملیات سیاسی مختلف آنها بوده است.

در قرن ۲۰ تشیع دوباره در سطح عقیدتی و فلسفی در آثار علی شریعتی و روح الله خمینی و سپس در عمل در مرحله انقلاب اسلامی در ایران مطرح شد. این انقلاب تحت شعار برقراری عدالت اجتماعی و بر طرف کردن نفوذ آمریکای جهان خوار برگزار شد.

بعداً رزمندگان حزب الله لبنان از خط تهران پیروی کردند که علاوه بر مسلح کردن طرفداران خود، بسیاری از مسایل مبرم اجتماعی لبنان را حل می نمودند و نیز جلوی تجاوز اسرائیل، مجری دیگر سیاست استعمار و جهان خواری را گرفتند.

همین نظریه عدالت در حرکت های شیعیان در راه حقوق خود در عربستان سعودی و بحرین به چشم می خورد. گرایش شبیهی در یمن مشاهده شد. همه این تحولات به نفوذ ایالات متحده و متحدان آن در خاور میانه لطمه می زند. حتی در عراق که دولت شیعی آن ترجیح می دهد با واشنگتن روابط حسنه داشته باشد، موفق شده است آمریکایی ها را به عقب کشیدن نیروهای خود وادار نماید.

در نتیجه این تحولات، «کمربند شیعی» نه تنها به عامل مهم سیاست منطقه ای و حتی جهانی تبدیل شد بلکه از موجبات ادامه توسعه نفوذ خود برخوردار گردید. در مرحله معینی علاقه بخش عمده مردم کوچه و بازار عربی به شیعیان جلب شد زیرا ایران بود که در طول تاریخ جمهوری اسلامی با آمریکا مقابله می کرد. همانا حزب الله اول از همه کشورها، جنبش ها و اتحادیه های عربی در مقابله با اسرائیل مخوف به موفقیت رسید. همانا آیت الله سیستانی و نوری المالکی نخست وزیر موجبات خروج نیروهای آمریکایی از عراق را فراهم کردند.

ایالات متحده با آغشته کردن خاور میانه به خون جنگ بین مذاهب، "اشتباهات" خود را اصلاح می کند

این جریان اسلامی که تا آن حد عادلانه و موفق به لحاظ ژئوپلیتیکی است، نه به نفع واشنگتن است و نه به نفع متحدان آن در خاور میانه. به همین علت تلاش شتاب زده‌ای برای پیدا کردن پادزهر "نسخه شیعی" به عمل آمد. این نقش به متحدان قدیمی و فراموش شده آمریکا یعنی افراطیون اسلامی محول شد. در واقع، امکان نداشت که آنها را به مبارزه با "خطر شیعی" جلب نکنند زیرا سلفیون القاعده و متحدان گوناگون آنها، شیعیان را به عنوان مسلمانان تلقی نکرده و قتل آنها را مجاز می دانند. به علاوه، همه آنها از نظر اقتصادی، سیاسی و حتی خانوادگی با نخبگان سیاسی کشورهای خلیج فارس ارتباط دارند. در این شرایط مهم نبود که رادیکال های اسلامی اهل سنت، سربازان و دیپلمات های آمریکایی را در عراق و افغانستان به قتل رسانده و حتی در خاک آمریکا مرکز تجارت جهانی را منهدم کردند.

واشنگتن و متحدانش در این مبارزه با نفوذ شیعیان سعی کردند خاور میانه را به گرداب هرج و مرج و جنگ فراگیر داخلی بیاورند که می توانست به رویارویی سیاسی و حتی نظامی بین کشورها منجر شود. ابتدا سعی کردند ایران، نیرومندترین دولت شیعی از نظر نظامی، سیاسی و عقیدتی را با چهره شیطنی جلوه داده و بی اعتبار نمایند. در واقع حق توسعه انرژی اتمی را از این کشور سلب کردند. اعمال تحریم ها که به تدریج از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۱۲ شدت یافت، به آزمایش سختی برای اقتصاد ایران تبدیل شد که البته ایران فعلا با وجود مشکلاتی، از پس آن بر می آید. آمریکایی ها همزمان به مسلح کردن پادشاهی های حاشیه خلیج فارس پرداختند که در سال های اخیر مقادیر عظیم تسلیحات جدید مانند سامانه های موشکی «پتریوت»، سامانه های هدایتگر بمب های هوایی، جنگنده های اف۱۶، بالگرد های «آپاچ»، توپ ها و تسلیحات دیگر را دریافت کرده اند. تنها کمک بی شایه نظامی آمریکا به عربستان سعودی در سال ۲۰۱۰ به ۱.۷ میلیارد دلار رسید، آن هم بدون احتساب صادرات تسلیحاتی. از سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۱۰ به کشورهای منطقه سلاح های معادل ۴۰ میلیارد دلار فروخته شد. بدیهی است که پادشاهی های حاشیه خلیج فارس فقط برای مناقشه با ایران که از نیرومندترین ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی در خاور میانه برخوردار است، مسلح می شوند.

تحریک رویارویی مدنی، روش جدید ابتکاری مبارزه با گسترش ایدئولوژی شیعی و نفوذ ایران شده است. سلسله انقلاب هایی که کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه را درنور دیده و «بهار عربی» نامگذاری شده است، به طراحان این رویارویی کمک کرد. بعد از سقوط رژیم های تونس، مصر و لیبی، سوریه هم دستخوش «تحولات انقلابی» شد.

باید به طور خاصی درباره این کشور صحبت کرد. با وجود اینکه اکثر مردم سوریه اهل تشیع نیستند، اقلیتی امور آن را اداره می کنند که پیرو شاخه علوی تشیع هستند. با این وجود، رژیم سوریه، رژیمی است که بر لاییک بودن خود تأکید می کند و پیرو بهترین سنت های ملی گرای غیر مذهبی عربی سال های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ می باشد. هرچند که حزب بعث که اکثر نخبگان سوریه عضو آن هستند، زمانی یک ساختار واحد سیاسی با حزب بعث عراق به ریاست صدام حسین را تشکیل می داد، سوری ها با رژیم صدام میانه خوبی نداشتند. حافظ اسد، پدر رئیس جمهور فعلی سوریه، تنها رهبر عربی بود که در جریان جنگ سال های ۱۹۸۸-۱۹۸۰ از ایران پشتیبانی کرد. بشار پسر او ضمن پیروی از این خط، در سال ۲۰۰۷ با جمهوری اسلامی ایران پیمان اتحاد امضا کرده و حتی از مذهب علوی به مذهب شیعی اثنی عشری گروید.

رژیم لاییک اسد به هدف حملات «انقلابیونی» تبدیل شد که در میان آنها نه فقط طرفداران دموکراسی (که اکثر طرفدار آن نیستند) بلکه رادیکال های اسلامی اهل سنت هستند که در فوق ذکر شدند. نیروهای ضد اسد شامل هزاران عضو سازمان جبهه النصره، شعبه عراقی القاعده می باشد. جمعیت شیعی و مسیحی از ترس تصفیه های سیاسی از مناطقی که به دست ارتش آزاد سوریه می افتند، فرار می کنند. تعداد زیادی از شیعیان کشته شده و مساجد و حسینیه های آنها ویران می گردند. حتی سنی هایی که شریک نقطه نظرات و روش های مبارزه رادیکال ها نیستند، هدف خشم آنها قرار می گیرند. قتل اخیر شیخ محمد سعید رمضان البوطی مصداق بارز این ادعاست. تحولات در سوریه به کشتارگاهی تبدیل شده است که آنجا سلفیان پنهان نمی کنند که در راه ایجاد امارت اسلامی مبارزه می نمایند. از رفتار افراطیون معلوم می گردد که در این امارت جایی برای شیعیان در نظر گرفته نشده است.

البته سوریه گردویی است که به این آسانی نمی شکند و بشار اسد رئیس جمهور سوریه با پشتیبانی ایران نمی خواهد تسلیم شود. در عین حال جبهه مبارزه مذهبی بین شیعیان و سنی ها توسعه می یابد. انتخابات محلی که چند روز پیش در عراق برگزار شد، موجب اوجگیری تروریسم شد که نظیر آن فقط در سال های ۲۰۰۶-۲۰۰۵ مشاهده میشود. هفته گذشته سلفیون در نزدیکی کرکوک به پاسگاه ارتش عراق حمله کرده و یک سرباز ارتش دولتی را به قتل رساندند. افراد میلیشیای سنی از تلاش های پلیس برای بازداشت مقصرین ممانعت کردند. این امر موجب قتل ۲۵ نفر از اعضای میلیشیا و سه نفر نظامی شد. بعد از آن شبه نظامیان، دو پاسگاه در شهرهای رساد و ریاض را گرفتند که فرماندهی محلی فقط بعد از دریافت نیروی کمکی موفق شد آنها را از آنجا بیرون بیاورد. روز ۲۵ آوریل شبه نظامیان سنی برای مدت کوتاهی موفق شدند یک شهر کامل سلیمان بک واقع در ۱۶۰ کیلومتری شمال بغداد را به تصرف خود در آورند.

عراق بدون تردید به سوی تکرار سناریوی سوری حرکت می کند. این گزینه با عنایت به حوادث ۶-۷ سال پیش در این کشور بسیار واقع بینانه به نظر می آید. ابعاد زورگویی بین گروه های مذهبی در این کشور از ارقام روزهای ۲۳-۲۴ آوریل معلوم می شود که در آن روزها ۱۲۸ نفر کشته و ۲۶۹ نفر زخمی شدند.

نقض فاحش حقوق شیعیان در کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز ادامه دارد. از این نظر در بحرین از حد گذشته است چرا که آنجا نیروهای مسلح و پلیس وفادار به خانواده حاکم آل خلیفه، از زمان تظاهرات سال ۲۰۱۱ در میدان لؤلؤ تا کنون ده ها نفر از بحرینی ها را کشته و صدها نفر را زخمی کرده و به زندان انداخته اند. اکثریت افراد شیعه در زندان ها شکنجه های شدیدی تحمل می کنند. حتی نوره آل خلیفه، امیره بحرین در این کار دست داشته است. شیعیانی را که به زندان نیفتاده اند، به دست داشتن در توطئه های اجرا شده با پول ایران متهم می کنند. با وجود اینکه این اتهامات سالهاست که به اثبات نمی رسد، خانواده سلطنتی از این ادعاها به عنوان بهانه برای روی کار ماندن و دنبال کردن سیاست قبلی خود استفاده می کند.

خبرهای وحشتناک بیش از پیش از پاکستان واصل می گردد. جمعیت شیعه این کشور که شامل قریب به ۳۰ میلیون نفر است، در گذشته نیز احساس امنیت کامل نکرده و هرازگاهی هدف زورگویی قرار می گرفت. ولی قتل پیاپی آنها توسط اعضای گروه رادیکال سنی «لشکر جنگوی» در کویته ابعاد وحشتناکی به خود گرفت. در ماه ژانویه سال ۲۰۱۳ بر اثر عمل تروریستی انتحاری اجرا شده توسط چند نفر که در منطقه شیعه نشین به باشگاه بیلارد، شبیخون زدند، ۹۲ نفر کشته و ۱۲۰ نفر زخمی شدند. یک ماه بعد، در روز ۱۷ فوریه بمب دست سازی در نزدیکی بازار کویته منفجر شد که آنجا هزاره های اهل تشیع زندگی می کردند. ۸۱ نفر کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. روز ۳ مارس بر اثر انفجار در کراچی ۵۵ نفر کشته و ۱۵۰ نفر معلول شدند. مقامات محلی به قدری ترسیدند که حتی نتوانستند طی چند روز بعد از هر یک از این اعمال تروریستی اقدامات مقتضی را اتخاذ نمایند. به نظر می آید که پاکستان با چشم انداز واقعی جنگ مذهبی روبرو می شود.

کشتار های شیعه و سنی می تواند چه پی آمدهایی داشته باشد؟

آیا ایالات متحده خواهان این همه خونریزی، تنفر و هرج و مرج شده بود؟ فقط می توان گفت که این وضع به نفع آمریکاست که همراه با متحدانش به طور آشکار از مخالفان سوری پشتیبانی کرده و ضمن تأکید بر اتحاد با دولت عراق، مانع از مسلح شدن مخالفان رادیکال آن توسط شیوخ عربستانی نمی شود. ظاهراً ایالات متحده درگیری را که شروع شده است، برای خود خطرناک نمی داند و معتقد است که می تواند این بی نظمی را اداره نماید. این نقطه نظر با توجه به تجربه این کشور که آنجا افراطیون «هدایت پذیر» اسلامی زمانی ساختمان مرکز تجارت جهانی را با خاک یکسان کردند، قابل بحث است.

بدون تردید، جنگ مذهبی در خاور میانه فی نفسه خطرناک است زیرا این بیدادگری خشونت، تروریسم و تاریک اندیشی کسی را خوشحال نمی کند. ولی این وضع برای روسیه هم خطر جدی به بار می آورد. باید یادآوری کرد که در کشورمان هم سنی ها زندگی می کنند و هم شیعیان که روابط بین آنها تا کنون موجب عملیات خونین شده است. روز ۱۸ اوت دو نفر ماسک پوش وارد مسجد شهر خاساویورت داغستان شده و بر روی نمازگزاران آتش گشودند. یک نفر به ضرب گلوله از پای در آمد و هفت نفر دیگر به

کمک پزشکی احتیاج پیدا کردند. اگر این عملیات تکرار شود، منطقه ناآرام شمال قفقاز می تواند از زاویه جدید به درگیری انداخته شود. این رویارویی به آسانی می تواند به خیابان های مسکو، سن پترزبورگ و شهرهای دیگری گسترش یابد که آنجا صدها هزار مسلمان اهل سنت و اهل تشیع زندگی می کنند.

توسعه خصومت های بین مذاهب در خاور میانه به نفع کسی نیست زیرا در آینده می تواند دور از حدود این منطقه نیز تبعات غیر قابل پیشبینی به دنبال داشته باشد. به نظر می آید که ایالات متحده و تمام غرب باید با دقت بیشتری متحدان و اولویت های سیاست خارجی خود را انتخاب کنند. همانطور که در فوق اشاره شد، حل مسایل با توسل به این روش های کثیف که الآن مشاهد می شود، بر زندگی آمریکایی ها اثر گذاشته است. البته در همین روزهای اخیر زنگ خطر برای آنها به صدا در آمد. به گفته پلیس، برادران تسارنایف که به عمل تروریستی بوستون متهم می شوند، پیرو اسلام رادیکال و تجاوزکارانه ای بودند که آمریکایی ها در مبارزه خود با شیعیان در خاورمیانه به کار می برند و نام آن سلفیت است. آیا باید از شباهت روش های مجریان عمل تروریستی بوستون به کاری که عوامل عملیات خونین ضد شیعی به کار می گیرند، تعجب کرد؟ امیدواریم که حد اقل خون شهروندان آمریکا، دولت ایالات متحده را به تجدید نظر در بعضی دیدگاه های خود وادار نماید.

